

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین  
علیهمالسلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده  
است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است.

# سیری در الغدیر

نویسنده: محمد امینی نجفی

## بسم الله الرحمن الرحيم

### پیشگفتار

این نوشتار پرتوی است از کتاب شریف الغدیر (تألیف علامه امینی ره) که به یاد آن مرحوم و به مناسبت هزار و چهار صدمین سالروز عید خجسته غدیر نگارش یافته است.

علامه شیخ عبدالحسین احمد امینی نجفی به سال 1320 هجری قمری در شهر تبریز دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی و دوره سطح علوم دینی را نزد افاضل تبریز از جمله پدر بزرگوارش فرا گرفت. در عنفوان جوانی به نجف اشرف عزیمت کرد و پس از اتمام مرحله دیگری از تحصیل، مجدداً به تبریز بازگشت. چند سالی را در موطن خویش به تدریس و تحقیق پرداخت، ولی دیری نپایید که جذبه دیار ملکوتی نجف اشرف، دیگر بار او را به سوی آن سامان کشانید.

علامه به نجف رفت و برای همیشه در آن سرزمین مقدس رحل اقامت افکند. اساتید و آیات عظام بزرگواری چون: میرزا علی شیرازی، میرزای نائینی، سید ابو الحسن اصفهانی، شیخ محمد حسین کاشف الغطا و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی از جمله اساتید مهم علامه در نجف بودند. جدیت و تلاش خستگی ناپذیر علامه - به مدد توفیقات الهی - خیلی زود او را به مقام والای اجتهاد رسانید. از آن پس بود که امر تحقیقات شبانه روزی و تألیفات گسترده، تمامی اوقات حیات آن مرحوم را اشغال نمود. کتبی چون تفسیر فاتحه الکتاب، شهداء الفضیله، سیرتنا و سنتنا، ثمرات الاسفار، ریاض الانس والغدیر از جمله آثار جاویدان اوست.

علامه برای تألیف کتاب الغدیر، منابع مورد نیاز موجود در کتابخانه های عمومی و خصوصی نجف اشرف را به دقت بررسی نمود و سپس برای تکمیل تحقیقات خویش به ایران، هند، سوریه و ترکیه سفر کرد و مصادر مربوطه موجود در کتابخانه ها را با تلاشی تحسین برانگیز و در عین حال حیرت آور مطالعه و احیاناً استنساخ نمود.

مجاهد بزرگوار ما که در آخرین سالهای حیات خود - از فرط مطالعات بی وقفه و پیگیر - اسیر بستر بیماری گردیده بود، در روز جمعه (28 ربیع الثانی 1390 هجری قمری مطابق با 12 تیرماه 1349 شمسی) هنگام اذان ظهر در تهران دار فانی را بدرود گفت. او آنگاه که چشم از دنیا فرو می بست زیر لب این عبارت را با خود زمزمه می کرد: «اللهم ان هذِهِ سَكَرَاتُ الْمَوْتِ قَدْ حَلَّتْ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ...».

جنزه شریفش پس از انتقال به نجف اشرف در کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین - که در حقیقت بوستان معرفتی بود که اساس آن را خود آن

مرحوم پی ریخته بود - به خاک سپرده شد. روح پرفتوحش شاد و غریق  
رحمت الهی باد.

## مقدمه

فروغ حیات دنیوی پیامبر صلی الله علیه وآله در روز دوشنبه 28 صفر<sup>(1)</sup> سال دهم هجرت خاموش شد و پس از سه روز<sup>(2)</sup> بدن مبارکش مظلومانه در دل شب<sup>(3)</sup> دفن گردید. به روایت تاریخ، در این سه روز گورکنی<sup>(4)</sup> ابو عبیده نام به مدد دلالی که چارپا می فروخت<sup>(5)</sup> همت کردند و مردی را به بهانه اینکه از همه پیرتر است<sup>(6)</sup> خلیفه مسلمین نمودند.<sup>(7)</sup>

1. در خصوص تاریخ وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقوال دیگری نیز مطرح شده است.
2. البدایه والنهایه ج 5 / 271، تاریخ ابی الفداء ج 1 / 152، تاریخ طبری ج 3 / 204، السیره الحلبیه ج 3 / 403، تاریخ الخمیس ج 2 / 192، الغدیر ج 7 / 75.
3. البدایه والنهایه ج 5 / 270، 271، طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / 79، انساب الاشراف ج 1 / 567، 568، 573، امتاع الاسماع ص 551، العقد الفرید ج 2 / 251، تاریخ الخمیس ج 2 / 192، العبر ج 1 / 11، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 64، الغدیر ج 7 / 75.
4. سیره ابن هشام ج 4 / 313، تاریخ طبری ج 3 / 204، البدایه والنهایه ج 5 / 266 - 268، امتاع الاسماع ج 548، السیره الحلبیه ج 3 / 402، انساب الاشراف ج 1 / 573، الغدیر ج 5 / 367.
5. تاج العروس ج 4 / 281، النهایه فی غریب الحدیث ج 1 / 88 [ذیل کلمه برطش]، الغدیر ج 7 / 135.
6. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 134، ج 2 / 18، 20 ط قدیم [= ج 2 / 57، ج 6 / 43، 45، 51، 52 ط جدید]، المحاضرات (تألیف راغب) ج 2 / 213، کنز العمال ج 6 / 391، الامامه والسیاسه ج 1 / 11، انساب الاشراف ج 1 / 579، الغدیر ج 1 / 389، ج 7 / 80.
7. تاریخ طبری ج 3 / 199، الصواعق المحرقة ص 7، السیره الحلبیه ج 3 / 395، 396، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 128 ط قدیم [= ج 2 / 39 ط جدید]، کنز العمال ج 3 / 140، العقد الفرید ج 2 / 252، الغدیر ج 7 / 75.

آن شب که پیامبر صلی الله علیه وآله را به خاک می سپردند، مردم در خانه های خود از فرط خستگی در خوابی سنگین غنوده بودند. (1) تنها، دختری بر سر گور با دو کودک خردسالش اشک ریزان زمزمه ها بر لب داشت: «یا ایت، یا رسول الله! ماذا لقینا بعدک من فلان وفلان». (2) مردم خسته، سه روز است که فریاد کشیده اند. سه روز است که دستشان مشت و پایشان لگد به مخالفان خلیفه حواله کرده. نه پایشان یارای آن دارد که لطفی کرده تا بقیع بیایند و نه دستشان نای کندن قبری برای عزیز از دست رفته را دارد. حتی شیخین هم فرصت حضور در مراسم تدفین را نیافته اند. (3) مردم آنقدر در دهان مخالفین خلیفه خاک پر کرده اند (4) که لزومی ندارد ماتم ریختن خاک بر قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را داشته باشند. حنجره ها آنقدر در کشتن مخالفین «اقتلوا فلانا» (5) ویا «قاتلوهم» یا «نضرب عنفک» (6) گفته اند که دیگر طمع نوحه سرایی برای پیامبر صلی الله علیه وآله را نباید از آنها داشت.

- 
1. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / 78، الغدیر ج 7 / 75.
  2. الامامه والسیاسه ج 1 / 13، اعلام النساء ج 4 / 115، الامام علی (تألیف عبد الفتاح عبد المقصود) ج 1 / 190، الغدیر ج 7 / 77. 3. کنز العمال ج 3 / 140، الغدیر ج 7 / 75.
  4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 16 ط قدیم [= ج 6 / 40 ط جدید]، الغدیر ج 7 / 75، 76.
  - 5 - مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، تاریخ طبری ج 3 / 210، الامامه والسیاسه ج 1 / 10، السیره الحلبیه ج 3 / 396، الریاض النضره ج 1 / 214، انساب الاشراف ج 1 / 258، العقد الفرید ج 2 / 253، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 58 ط قدیم [= ج 1 / 174 ط جدید]، الغدیر ج 7 / 76.
  6. الامامه والسیاسه ج 1 / 13، العقد الفرید ج 2 / 253، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156... الغدیر ج 7 / 76، 78.

بدن ها خسته است و چشم ها از دود آتش خانه وحی (1) افسرده. ای کلنگ هایی که قبر پیامبر صلی الله علیه وآله را حفر می کنید، بی صدا باشید! بی صدا، که دخت خلیفه - در سایه خلافت پدر - در خواب ناز خفته است. (2) ای کلنگ ها بی صدا باشید که مردم خفته اند و فردا و فرداهای دیگر بسی مشغله ها دارند. فردا روز غارت اموال مردم است. فردا در نماز، خلیفه با خالد قرار ترور دارد. (3) فردا بر منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله خلیفه سنت فحاشی به نوامیس پیامبر را بدعت می گذارد. (4) فردا بقیع، دوباره شاهد دفنی شبانه است. (5) فردا باید از فاطمه پوزش طلبید. (6) از فردا کسی را حق آن نیست که بر فرزندش نام

1. تاریخ طبری ج 3 / 198، الامامه والسیاسه ج 1 / 12، 13، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156، العقد الفرید ج 2 / 253، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 134 ط قدیم [= ج 2 / 56 ط جدید]، اعلام النساء ج 4 / 114 - 116، اثبات الوصیه ص 124، انساب الاشراف ج 1 / 586، روضه المناظر ج 11 / 113 الغدیر ج 7 / 77.
2. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / ص 78، 79، (الغدیر ج 7 / 75). تاریخ الخمیس ج 2 / 191، البدایه والنهایه ج 5 / 270.
3. اثبات الوصیه ص 124
4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 4 / 80 ط قدیم [= ج 16 / 215 ط جدید].
5. مستدرک الصحیحین ج 3 / 163، السیره الحبیّه ج 3 / 399، مطالب السئول ص 10، الریاض النضره ج 1 / 156.
6. الامامه والسیاسیه ج 1 / 13، 14، الریاض النضره ج 1 / 156، 157، البدایه والنهایه ج 5 / 289، اعلام النساء ج 4 / 123، 124، الغدیر ج 7 / 228، 229.

«محمد» گذارد (1) ویا از محمد صلی الله علیه و آله روایت بر خواند. (2) فردا شجره رضوان را باید از ریشه بر کند (3) که یاد آور بیعت مردم با پیامبر است. فردا سر مالک بن نویره ها را باید به تیغ سپرده، ناموس آنها را به کابین در آورد. (4)

1. مجمع الزوائد ج 8 / 48، 49... الغدير ج 6 / 309، 331.
2. سنن دارمی ج 1 / 85، سنن ابن ماجه ج 1 / 16، مستدرک الصحيحین ج 1 / 102، تذکره الحفاظ ج 1 / 6، 7، مجمع الزوائد ج 1 / 149، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 / 120 ط قدیم [= ج 12 / 93 ط جدید]، البدایه و النهایه ج 8 / 106، 107، کنز العمال ج 5 / 239، تلخیص المستدرک ج 1 / 149، الغدير ج 6 / 294 - 297.
3. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت اول / 73، سیره عمر ص 87، السیره الحلبيه ج 3 / 29، 30، شرح المواهب اللدنيه ج 2 / 207، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 59، 60، ج 3 / 122 ط قدیم [= ج 1 / 178، ج 12 / 101 ط جدید] فتح الباری ج 7 / 361، ارشاد الساری ج 6 / 350، در المنثور ج 6 / 73، الغدير ج 6 / 146، 148.
4. تاریخ ابن عساکر ج 5 / 112، البدایه و النهایه ج 6 / 321 - 323، روضه المناظر ج 11 / 113، 114، تاریخ الخمیس ج 2 / 233 اسد الغابه ج 3 / 39، ج 4 / 295، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 158، الاصابه ج 1 / 414، 415، ج 2 / 209، ج 3 / 357، صواعق المحرقه ص 21، تاج العروس ج 8 / 75، تاریخ طبری ج 3 / 21، [صفحه 241 در چاپ افست بیروت (مکتبه خیاط) بطور کامل تحریف و حذف شده است. ضمن مقابله با نسخه اصلی الحسینیہ رجوع بفرمایید به تاریخ طبری ج 3 / 277 - 280 تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم]، کامل ابن اثیر ج 3 / 136، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 60 ط قدیم [= ج 1 / 179 ط جدید]، الغدير ج 7 / 106، 158 - 169.



فردا سگان حوئب<sup>(1)</sup> بر شتری پارس می کنند. <sup>(2)</sup> فردا برای اعتلای دین اسلام، علی را با تیغ اجتهاد<sup>(3)</sup> سر می زنند. فردا حسن علیه السلام آزرده از خنجر کینه توزان ماهها در بستر از درد می نالد. <sup>(4)</sup> فردا سبط نبی، با جگر پاره پاره خویش نجوا دارد. <sup>(5)</sup> فردا سر حسین علیه السلام در طشت طلا، <sup>(6)</sup> از خلیفه ضربت عصا می خورد. <sup>(7)</sup> فردا فردای خزان باغ نبی است. فردا فردای خالدها و مروانهاست. فردا روز سلطه شجره ملعونه و فرزندان طلقاست. فردا و فردهای دیگر روز کشتار حجر بن عدی ها<sup>(8)</sup> و محمد بن ابی بکرهاست. <sup>(9)</sup>

1. پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه می فرمود: « ای عایشه! روزی بیاید که سگان حوئب بر تو پارس کنند و تو با علی جنگ می کنی و در حق او ظلم می نمایی». العقد الفرید ج 2 / 288، (الغدیر ج 3 / 189). احادیث دیگری قریب به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که کلیه آنها در کتاب الغدیر با ذکر بیش از سی مصدر درج است. [الغدیر ج 3 / 188 - 191].
2. تاریخ طبری ج 5 / 178، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 173، معجم البلدان - ذیل کلمه حوئب - ج 3 / 355، 356، العقد الفرید ج 2 / 280 - 288، الغدیر ج 3 / 190، 191.
3. المحلی ج 10 / 484 مسأله 2079، الغدیر ج 1 / 323 - 328، ج 9 / 393.
4. مناقب ابن مغزلی ص 382، 383، سیر اعلام النبلاء ج 3 / 269، صواعق المحرقه ص 137....
5. الاستیعاب ج 1 / 141، الاصابه ج 1 / 331، سیر اعلام النبلاء ج 3 / 273، 274، حلیه الاولیاء ج 2 / 38، صواعق المحرقه ص 84، ربیع الابرار ج 4 / 208، 209. السیره الحلیه ج 3 / 324.
6. مرآه الجنان ج 1 / 135، تذکره الخواص ص 267.
7. تاریخ طبری ج 6 / 267، کامل ابن اثیر ج 4 / 330، البدایه و النهایه ج 8 / 192، مجمع الزوائد ج 9 / 195، الاتحاف ص 23، صواعق المحرقه ص 131، رسائل جاحظ ص 295.
8. تاریخ طبری ج 6 / 141 - 160، الاغانی ج 16 / 2 - 11، تاریخ ابن عساکر ج 2 / 370 - 381، البدایه و النهایه ج 8 / 49 - 55، الغدیر ج 9 / 117 - 120، ج 11 / 37 - 70.
9. تاریخ طبری ج 6 / 58 - 62، کامل ابن اثیر ج 3 / 140 - 143، البدایه و النهایه ج 7 / 313، 314، مروج الذهب ج 2 / 39، الاستیعاب ج 2 / 235، تهذیب التهذیب ج 9 / 81، الغدیر ج 11 / 64 - 70.

فردا دنده های عبد الله بن مسعودها خرد می شود. (1) فردا روز تدارک ربنده هاست. (2)

فردا و فردهای دیگر عمارها را باید زیر مشمت ولگد گرفت. (3) فردا مسجد کوفه انباشته از دستهای قطع شده است. (4) فردا در دار الاماره برای هر سر بریده 500 درهم جایزه می دهند. (5) فردا درخت زیبا، بدن مثله شده میثم را در آغوش (6) می کشد. (7) فردا بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله، سر از تن جدای زید را نصب می کنند. (8) فردا به مدت شش سال بدن بی سر (9) یحیی رابه دار می کشند. 41 فردا فردای غربت دین پیامبر است. (10)

1. انساب الاشراف ج 5 / 36، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 235 - 237 ط قدیم [= ج 3 / 40 - 44 ط جدید]، الغدیر ج 9 / 3 - 6.
2. صحیح بخاری - کتاب زکات و تفسیر - ج 3 / 7، ج 7 / 94، 95 انساب الاشراف ج 5 / 52 - 54، طبقات ابن سعد ج 4 / قسمت اول / 166، 167، مروج الذهب ج 1 / 438 - 440، تاریخ یعقوبی ج 2 / 148 - 150، فتح الباری ج 3 / 212، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 240 - 242 ط قدیم [= ج 3 / 52 - 59 ط جدید]، کامل ابن اثیر ج 3 / 43، العقد الفرید ج 2 / 276، الغدیر ج 8 / 292 - 330.
3. انساب الاشراف ج 5 / 48، 49، الامامه والسیاسه ج 1 / 33، طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 185، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 239 ط قدیم [= ج 3 / 47 - 52 ط جدید]، الاستیعاب ج 2 / 422، الغدیر ج 9 / 15 - 20.
4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 286 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید]، کامل ابن اثیر ج 3 / 183، الغدیر ج 11 / 31، 32.
5. تاریخ طبری ج 8 / 276 [= ج 7 / 188 تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم].
6. الاصابه ج 3 / 504.
7. الغدیر ج 3 / 75، الاعلام ج 3 / 59 [= ج 3 / 99 ط قدیم].
8. المحبر ص 482.
9. المحبر ص 484.
10. پیامبر صلی الله علیه و آله خود می فرمود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيْبًا وَ سَيَعُوْدُ غَرِيْبًا كَمَا بَدَأَ» سنن ابن ماجه ج 2 / 477، سنن ترمذی ج 5 / 13، مسند احمد ج 1 / 398، ج 4 / 73.

فردا و فردهای دیگر ولیدها - مست و مخمور - در نماز جماعت، امامت می کنند. (1)

فردا مغیره بن شعبه ها پس از زنا با امثال ام جمیل (2) به محراب مسجد آمده، اظهار تقدس می کنند. فردا روز تلاش افسانه پردازان است. (3) فردا معاویه روات را برای ساخت اکاذیب، به کاخ خضراء فرا می خواند. (4) فردا خلیفه سوگند یاد می کند که نام پیامبر را نیز دفن کند. (5) فردا.... الغدیر الغدیر، تاریخ این فردها است. الغدیر، زبان سیلی خوردگان اسلام است که از نیام خاموشی برآهیخته است. الغدیر، شکوائیه آن عزیزی است که خاری در چشم واستخوانی در گلو داشت. الغدیر، پالایش داستان اسلام از جعلیات قصه گویان است.

1. انساب الاشراف ج 5 / 33، الاصابه ج 3 / 638، تاریخ الخلفاء ص 155، الاغانی ج 4 / 176 - 178، العقد الفرید ج 2 / 277، الغدیر ج 8 / 120 - 125.
2. سنن بیهقی ج 8 / 234، 235، الاغانی ج 14 / 140، تاریخ طبری ج 4 / 206، 207، فتوح البلدان ص 344، 345، کامل ابن اثیر ج 2 / 209، وفيات الاعیان ج 2 / 455، الغدیر ج 6 / 137 - 144.
3. رجوع شود به الغدیر ج 5 / 208 - 378.
4. الغدیر ج 11 / 73، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 358 ط قدیم [= ج 4 / 63 ط جدید].
5. مروج الذهب ج 2 / 341، 342، الاخبار الموفقیات ص 576، 577، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 463 ط قدیم [= ج 5 / 129، 130 ط جدید]، الغدیر ج 10 / 283، 284.

(وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) <sup>(1)</sup> راز تفوق مسلمین در پرهیز از تفرق و تشعب بوده و بنیان سعادتشان در تمسک به «حبل الله» خلاصه می گردد. همانطوریکه برخی از حضرات علمای اهل سنت نقل فرموده اند، مراد از «حبل الله» در آیه فوق الذکر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. <sup>(2)</sup>

شافعی (امام شافعیان) در ابیاتی که در این خصوص سروده است تصریح می کند که «حبل الهی» ولای اهل بیت است:

ولما رأیت الناس قد ذهب بهم	مذاهبهم فی ابحر الغی والجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن	وهم اهل بیت المصطفی خاتم
النجا	الرسال
وامسکت حبل الله وهو ولاؤهم	كما قد أمرنا بالتمسک بالحبل <sup>(3)</sup>

- یعنی: آنگاه که دیدم مذاهب مردم، آنها را در دریای گمراهی و جهل فرو برده است، - با نام خدا بر کشتی های نجات - که اهل بیت پیامبر هستند - نشستم - و به حبل الله که ولای اهل بیت است چنگ زدم، چرا که ما به تمسک به «حبل الله» امر شده ایم. حاکم حسکانی نیز که از حفاظ بزرگ حنفی مذهب است در کتاب «شواهد التنزیل» فصلی را به این موضوع اختصاص داده و به نقل احادیث متعددی در خصوص شأن نزول این

1. سوره آل عمران 103.

2. رجوع بفرمایید به العمده ص 150، اسعاف الراغبین ص 112، رشفه الصادی ص 25، 70، ینابیع الموده ص 118، 119، اهل البيت (تألیف توفیق ابو علم) ص 61، 62، شواهد التنزیل ج 1 / 130... یکی از روایاتی که نقل شده است حدیث ذیل می باشد: ابن عباس روایت می کند: در خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله بودیم که فردی اعرابی آمد و به پیامبر گفت: ای رسول خدا! ما از شما شنیدیم که فرمودید: به «حبل الله» چنگ زنید. این «حبل الله» که ما باید بدان چنگ زنیم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه وآله با دستشان به دست علی علیه السلام زدند و گفتند: به این علی تمسک کنید، اوست که «حبل الله المتین» است. ینابیع الموده ص 119، اهل البيت ص 61، 62.

3. رشفه الصادی ص 25، الغدير ج 2 / 301.

آیه پرداخته است. از جمله روایاتی که حسکانی - به نقل از عبد الله بن عمر - در کتاب خویش بدان اشاره نموده، حدیث قدسی «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»<sup>(1)</sup> است. مرحوم علامه آمینی بمنظور اعتلای اسلام، ایمان آورندگان به این دین حنیف را به سوی جبل الهی می خواند و کتاب الغدير را با حدیث شریف «عنوان صحیفه المؤمن حب علی بن ابی طالب» آغاز می نماید. جویندگان جاه و قدرت و پویندگان مال و ثروت، پس از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله - با این که در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام بعنوان جانشین وی بیعت کرده بودند - این ریسمان الهی را رها کردند و پیشگامان طریق تفرق و اضمحلال اتحاد مسلمین گشتند.

بعدها ما پول معاویه و امثال او، تاریخ زندگانی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دستخوش تحریف گردید، احادیث ساختگی و دروغین در منقبت خلفا ساخته شد و حتی روایات بسیاری در خصوص موضوع خلافت از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله جعل گردید. در پی تغییر احکام الهی و جعل احادیث، کتب بسیاری در زمینه های مختلف از جمله حدیث، تاریخ، تفسیر، فقه و... تدوین شد که اساس آنها بیشتر بر پایه همین روایات ساختگی استوار بود. رفته رفته مذاهب - که سنگ بنای آنها در دوره حکومت خلفای اولیه گذاشته شده بود - یکی پس از دیگری ظهور یافت و مسلمین را بیش از پیش دچار تشتت و تفرق نمود.

راه دستیابی مجدد به اتحاد مسلمین - یعنی همان اتحاد و اتفاقی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم بود - تنها از طریق شناخت دقیق وقایع مذکور میسر است و تحصیل این حقایق مستلزم تلاشی گسترده و پیگیر می باشد تا با تحقیق و تفحص در دریای بیکران کتب، مرواریدهای حقیقت صید گردد. از اینروست که مرحوم علامه خود می فرماید: «کتاب الغدير کوششی است برای کشف حقیقت».

1. شواهد التنزیل ج 1 / 131.

در نشریه کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام- که تحت اشراف علامه امینی تنظیم می شد - آمده است که: «وحدت اسلامی بر مبنای اظهار حقایق در بین امت می باشد (حقایق قرآنی و سنت پیامبر)، نه وحدت سیاسی که استعمارگران به دست عمال خود آن را علم می کنند و وقتی نتیجه مطلوب را گرفتند آن را بهم می زنند».<sup>(1)</sup>

---

1. نشریه سالیانه مکتبه الامام امیر المؤمنین علیه السلام العامه - شماره 3، سال 1383 - صفحه 22، 23.

## بحث ولایت در الغدیر

در یک نگاه کلی، تمامی مطالب الغدیر را می توان در دو موضوع خلاصه کرد. موضوع اول عبارت است از: اثبات ولایت مطلقه ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) - از طریق تثبیت خلافت بلافصل امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) -، و دوم: نفی ولایت غیر معصوم در اسلام و بررسی آثار شوم و خانمانسوز ولایت غیر معصوم بر جامعه اسلامی. مرحوم علامه در جلد هفتم الغدیر در ذیل مبحثی تحت عنوان (الخلافة عندنا إمره الهیه) می فرمایند:

«به نظر شیعه جایز نیست امر خلافت را در اختیار افراد امت، یا افرادی از امت که اهل حل و عقد هستند واگذار نمود، زیرا عقل سلیم حکم می کند که امام باید ویژگیها و شرایطی داشته باشد که عصمت و قداست روحی و سرشت پاک از جمله آنهاست».

علامه در طی همین مبحث اشاره می فرمایند که تعیین امام معصومی که بتوان ولایت عامه و مطلقه جامعه اسلامی را بدو سپرد تنها از جانب خداست و مردم تحت هیچ عنوانی حق انتخاب امامی که دارای ولایت الهی باشد ندارند. مرحوم علامه درباره قاعده همیشگی جریان اینگونه انتخابات می فرمایند:

«چه بسیار آبروها که به سبب اینگونه انتخابات ریخته شده، و مقدسات مورد اهانت قرار گرفته، و حقایق ضایع گشته و حق ثابت رو به تباهی رفته است. در این انتخابات، مصالح عمومی پایمال گردیده، آئینهای درستی که باید جهان را به راهی شایسته اندازد رو به زوال و نابودی نهاده، اساس سازش درهم ریخته، و درهای صلح و صفا به روی بشر بسته شده است و در اثر جنگ های خانمانسوز، خونهای پاک بر زمین جاری گشته و بنیان و پیکره اسلام راستین سست گردیده و از هم گسیخته شده است...»

و خلاصه اینهمه بدبختی‌ها و فجایع که در اثر انتخاب مردم بوجود آمد کار را به جایی رساند که فرومایگانی همچون آن فرد بی شخصیت کفن فروش،<sup>(1)</sup> و آن دلال چارپا که معاملات بازار او را به خود مشغول داشته بود،<sup>(2)</sup> و آن بزازی<sup>(3)</sup> که برادران (و دیگر اقاربش) را برگرده مردم تحمیل می نمود،<sup>(4)</sup> و آن گورکنی<sup>(5)</sup> دادگر و غاصب،<sup>(6)</sup> و آن شرابخوار باده پیمای،<sup>(7)</sup> و آن آزمند آشوبگر بی پروا،<sup>(8)</sup> همگی چشم خود را به منصب فرمانروایی بر مسلمانان دوختند. بله، همینان بودند که بندگان خدا را بردگان خویش قرار داده و اموال بیت المال را جزء دارایی خود شمرده و کتاب خدا (قرآن) را وسیله نیرنگ و دغلكاری قرار دادند و دین خدا را دستاویز تبهکاریهای خویش ساختند».<sup>(9)</sup>

که عرض خود را از طولش باز نمی شناخت، و آن اسیر آزاده شده تازه کار و نادان بی مبنای تحقیقی مرحوم علامه امینی حدود چهل سال است که از تاریخ تدوین کتاب الغدیر می گذرد و به جرأت می توان گفت که در دنیای تحقیقات اسلامی کسی نیست که با نام الغدیر و با نام علامه امینی نا آشنا باشد، این کتاب در 20 جلد به زبان عربی، با نثر بسیار پخته و ادبی نگارش یافته که تاکنون (11) جلد آن به طبع رسیده است. آیه الله العظمی سید محسن حکیم و آیه الله سید حسین حمای در باره این کتاب گفته اند:

1. طبقات ابن سعد ج 3 / قسم اول / 130، 131.
2. تاج العروس ج 4 / 281، النهایه فی غریب الحدیث ج 1 / 88.
3. المعارف ص 575.
4. تفصیل موضوع در صفحات 125 تا 139 کتاب حاضر - با مصادر مربوطه - آمده است.
5. مراجعه بفرمایید به مصادر متعددی که در صفحه 17 در ذیل پانویسهای 4 و 7 ذکر شده است.
6. بحث و مصادر مربوطه در صفحات 146 تا 156 خواهد آمد.
7. الاغانی ج 4 / 178، اسد الغابه ج 5 / 91، مروج الذهب ج 1 / 435.
8. اجمال سیره مروان در صفحه 126 کتاب حاضر و تفصیل آن در الغدیر ج 8 / 257 - 267 آمده است.
9. الغدیر ج 7 / 135.



(لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) <sup>(1)</sup> و آیات عظام سید عبد الهادی شیرازی و شیخ محمد رضا آل یاسین و علامه اردوباری گفته اند: (لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ). <sup>(2)</sup> با آن که مطالب الغدیر به مذاق بسیاری خوشایند نیست، از آنجائیکه با اتکاء به منابع و مآخذ متقن نوشته شده است تا کنون طرف این مدت چهل سال کسی یا گروهی نتوانسته نقدی یا ردی بر کتاب الغدیر و یا حتی نقدی بر صفحه ای از الغدیر بنگارد. مرحوم علامه خود می فرمود: «من برای نوشتن الغدیر، 10 هزار کتاب را (که ممکن است هر کتاب در چندین مجلد باشد) از بای بسم الله تا تای تمت خوانده ام <sup>(3)</sup> و به 100 هزار کتاب مراجعات مکرر داشته ام».

مصادر و منابعی که در کتاب الغدیر مورد استناد قرار گرفته همگی از منابع علمای اهل سنت است، و این بدین معنا نیست که کتب اهل سنت در نظر علامه امینی دارای اعتبار، و یا کتب علمای مذهب شیعه غیر قابل اعتماد است. یکی از قواعد اساسی منطقی در جدل، احتجاج از طریق ارائه مسلمات طرف مقابل است. مرحوم علامه با عنایت به همین قاعده منطقی، مطالب الغدیر را با استناد به اقوال و آراء اهل سنت استوار ساخته اند و خود می فرمایند: «مطالبی که ما در الغدیر گفته ایم مذهبی نیست بلکه اسلامی است»، یعنی مسائلی نیست که فقط مذهب شیعه بدان معتقد باشد بلکه مطالبی است که در میان جمیع مذاهب اسلامی متفق علیه است.

اسلامی از یکدیگر می گردد، کسانی که این تصور را دارند نه تنها الغدیر را مطالعه نکرده اند

1. الغدیر ج 5 صفحه د، ه.

2. الغدیر ج 3 صفحه ر، ز، ح، ج 8 صفحه ب، فهرس ملحقات احقاق الحق صفحه 7.

3. در نشریه کتابخانه امیر المؤمنین نیز به این موضوع اشاره شده است. رجوع بفرمایید به نشریه سالیانه کتابخانه - شماره 1، سال 1373 - صفحه 28.

برخی تصور باطلی از الغدیر دارند و می‌پندارند الغدیر باعث تفرقه و جدایی مذاهب بلکه از تأثیر الغدیر در ممالک اسلامی بی‌اطلاع هستند. اولاً هر کس که الغدیر را بخواند در می‌یابد که مؤلف کتاب از حسن نیت کاملی برخوردار است و منظور وی از تدوین این کتاب تنها اظهار حقایق تاریخ اسلام می‌باشد. ثانیاً مطالب الغدیر چیزی نیست که نظرات شخصی مرحوم امینی باشد و کثرت منابعی که در الغدیر بدانها اشاره شده است شاهد این مدعاست. تقریباً می‌توان گفت جمله‌ای بدون دلیل و بدون مأخذ در الغدیر نوشته نشده است.

لذا اگر کسی بخواهد ادعا کند که کتاب دارای تأثیر تفرقه کلمه می‌باشد، باید بپذیرد تمامی کتابهایی که در الغدیر به آنها ارجاع شده است ریشه‌های اصلی این تأثیر است و ما می‌دانیم که مأخذ الغدیر عبارت است از امهات کتب اسلامی غیر شیعی از جمله صحاح سته. ثالثاً پس از انتشار الغدیر، مقالات متعددی در مجلات فرهنگی مصر و سوریه و عراق و... در تجلیل از این کتاب درج گردید<sup>(1)</sup> و سیل نامه‌های تقدیر از سراسر ممالک اسلام جاری شد.

اکثر نویسندگان این نامه‌ها از علمای بزرگ اهل سنت هستند از ملوک و وزرای کشورهای اسلامی گرفته تا ائمه جمعه و جماعات و اساتید دانشگاهها برای الغدیر تقریظ نوشتند و به قدردانی از زحمات مؤلف آن پرداختند. از میان این نامه‌ها و این تقریظ، نزدیک به 50 نمونه در مقدمه مجلدات الغدیر درج گردیده است. این نامه‌ها و این مقالات همگی بیانگر این مطلب است که الغدیر کتابی است که کلیه فرق اسلامی بر مطالب مستند آن اتفاق نظر دارند.

اینک برای آشنایی اجمالی با این کتاب، به معرفی اهم عناوین آن می‌پردازیم. این عناوین فقط ذکر جلوه‌هایی از کتاب الغدیر می‌باشد

---

1. مراجعه بفرمایید به مقدمه جلد هشتم الغدیر.

و به این معنا نیست که به کل موضوعات آن اشاره شده است. همچنین باید توجه داشت ارجاعاتی که در این نوشتار به الغدیر داده ایم، به متن عربی کتاب است و نه ترجمه های فارسی. شایان ذکر است که کلیه مطالبی که پس از این بیان می گردد مبتنی بر مصادر و منابع علمای اهل سنت می باشد که تفصیل آن در الغدیر آمده است. ذیحجه سال 1410 هجری قمری مطابق با تیرماه 1369 شمسی محمد امینی نجفی ما خصوصیات کلیه منابعی را که در پانویس های کتاب حاضر بدانها ارجاع شده است در آخر همین کتاب بطور دقیق ذکر کرده ایم. محققینی که مایلند بطور مستقیم به مآخذ پانویس ها مراجعه بفرمایند شایسته است به محل و سال چاپ منابع مربوطه عنایت لازم را مبذول بدارند. تذکر این نکته نیز لازم است که مصادر در پانویس های این کتاب در بسیاری از موارد یا چاپ ارجاع شده در الغدیر متفاوت است.

## بحث هائی از جلد اول الغدير

### داستان غدیر

در سال دهم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه اعلام فرمود که عازم سفر حج است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مدینه را به سوی مکه ترک می فرمود جمعیت کثیری او را همراهی می کردند. تعداد این جمعیت از 90 هزار تا بیش از 120 هزار نفر ثبت شده است. علاوه بر این تعداد، افراد بسیاری نیز از بلاد دیگر به سوی سرزمین مکه شتافتند. پس از انجام مناسک حج، در راه بازگشت از مکه در وادی غدیر خم - که محل جدا شدن راههای مدینه و مصر و عراق از یکدیگر است - جبرئیل وحی آورد که **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ...)** (ای رسول خدا، آن چیزی را که از سوی خداوند (درباه علی) به تو نازل شده است به مردم ابلاغ نما، که اگر چنین نکنی رسالت خدای را ابلاغ نکرده ای).<sup>(1)</sup>

حضرت در آن وادی فرود آمد و تمامی مردم را در آن گرمای سوزان برگرد خویش جمع نمود و پس از اقامه نماز ظهر به ایراد خطبه ای طولانی پرداخت. و در ضمن آن - به منظور ابلاغ مهمترین امر الهی - چنین فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای تمامی مؤمنین... هر کس که من بر او ولایت دارم علی نیز مولای اوست». بعد پیامبر صلی الله علیه و آله دعا فرمود که «خدایا دوستان علی را دوست بدار و دشمنانش را دشمن باش...» پیامبر صلی الله علیه و آله سپس به مردم دستور دادند که: تمامی کسانی که در این جا حضور دارند باید این خبر را (این ولایت علی را) به غائبین ابلاغ کنند.

---

1. سوره مائده 67.

پس از آنکه حضرت خطبه خویش را تمام کرد جبرئیل از جانب خدا وحی آورد (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم).<sup>(1)</sup> بعد پیامبر فرمودند: «الْوَلَايَةُ لِعَلِيٍّ بَعْدِي؛ بعد از من ولایت با علی است». پس از ایراد خطبه پیامبر، مردم آمدند و یک یک به علی علیه السلامتهنیت گفتند و بیعت نمودند، از جمله ابو بکر و عمر آمده و گفتند: «ای پسر ابوطالب! مبارک باد، از امروز تو مولای ما و مولای تمامی مؤمنین و مؤمنات گشتی.» واقعه غدیر خم که اجمالاً ذکر گردید یکی از برجسته ترین حوادث تاریخ اسلام می باشد و بنابر اعتقاد جمیع مذاهب عید غدیر از مهمترین اعیاد اسلامی است.<sup>(2)</sup> با اینحال بسیاری از افراد در طول تاریخ برای تحریف این واقعه نهایت تلاش خویش را نمودند. برخی نوشتند: «اصلاً علی علیه السلامدر آن سال به حج نرفته بود».<sup>(3)</sup> برخی دیگر مانند ابن تیمیه گفتند: «حدیث الولایه غدیر بدون شک دروغ است».<sup>(4)</sup> برخی هم مانند ابن حزم گفتند: «هیچ فرد موثقی، حدیث غدیر را روایت نکرده است».<sup>(5)</sup> عاقبت کار به جایی رسید - که برای تحریف جریان غدیر خم - فردی چون «دکتر ملحم ابراهیم اسود» در تعلیقه خود بر «دیوان ابی تمام» ادعا کرد که: «واقعه غدیر یکی از جنگ های معروف است»!<sup>(6)</sup> بررسی سند حدیث غدیر واقعه غدیر را باید از دو جنبه بررسی نمود. نخست باید صحت وقوع ماجرای غدیر

1. سوره مائده 3.

2. مطالب السؤل ص 16، وفيات الاعیان - ذیل شرح زندگانی ابو القاسم احمد بن نصر (مستعلی ابن مستنصر)، و ابو تمیم محمد بن علی (مستنصر بالله عبیدی) - ج 1 / 60، ج 2 / 223، دمیة القصر ص 39، التنبیه والاشراف ص 221، 222، فرائد السمطين - باب 13 - ج 1 / 77، الغدير ج 1 / 267 - 270.

3. طحاوی سخن این عده را مطرح نموده و نظر آنان را رد کرده است. مشکل الاثار ج 2 / 308.

4. منهاج السنه ج 4 / 85.

5. المفاضله بين الصحابه ص 264.

6. دیوان ابی تمام ص 143.

را اثبات کرد و سپس در مرحله دوم باید دید الفاظی که پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر فرموده اند بر چه موضوعی دلالت دارد. به عبارت دیگر حدیث غدیر باید از حیث سند و دلالت مورد مطالعه قرار گیرد. اسناد حدیث غدیر به گونه ای است که افزون از حد تواتر است و به قول ضیاء الدین مقبلی (متوفی 1108): «اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با اینهمه مدارک) محرز و مسلم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه ای در دین اسلام قابل اثبات نیست». (1) حدیث غدیر را 110 نفر از صحابه نقل کرده اند. در میان این 110 نفر، افرادی وجود دارند که با علی علیه السلام چنان درگیریهایی داشتند که حتی با وی وارد جنگ شدند. اگر این حدیث ساخته برخی از صحابه بود، لا اقل معاندین علی علیه السلام نباید آن را روایت می کردند. در میان این 110 تن به اسامی افرادی چون: ابوبکر، عمر، عایشه، خالد بن ولید، سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، طلحه و زبیر برمی خوریم. تابعینی که حدیث غدیر را نقل نموده اند 85 نفر می باشند. یعنی سند حدیث غدیر در حلقه دوم، 195 نفر را وی از صحابه و تابعین دارد. حضرات علمای عامه، از جمله برخی از صاحبان صحاح، حدیث غدیر را در کتب خویش نقل کرده اند و آن را تا ابد بر پهنه تاریخ اسلامی جاودانه نموده اند. تعداد این علماء 360 نفر می باشد که اسامی آنها با مصادر مربوطه در جلد اول کتاب الغدیر درج است. بسیاری از علمای طراز اول اهل سنت از جمله ترمذی (صاحب جامع الصحیح)، طحاوی، حاکم نیسابوری و چهل تن دیگر پس از نقل حدیث غدیر، آن را از احادیث صحیحه دانسته اند و راویان آن را توثیق نموده اند. شمس الدین جزری منکران حدیث غدیر را بی اطلاع قلمداد می کند. (2)

1. تعلیق هدایه العقول الی غایه السؤول ج 2 / 30، الغدیر ج 1 / 307.  
2. اسنی المطالب (تألیف جزری) ص 48.

حافظ عاصمی می گوید: «حدیث غدیر را تمامی فرق اسلامی پذیرفته اند»<sup>(1)</sup>. ابن مغازلی از قول استادش (ابو القاسم فضل بن محمد اصفهانی) می گوید: «حدیث صحیح غدیر را حدود یکصد نفر از صحابه، از جمله تمامی عشره مبشره روایت کرده اند. لذا صحت این حدیث مسلم و محرز است و من هیچ ضعفی در استواری آن نمی بینم»<sup>(2)</sup>. نورالدین حلبی نیز سخنان شبیه کنندگان در صحت حدیث غدیر را غیر قابل اعتنا می داند.<sup>(3)</sup> شایان ذکر است که تعداد بسیاری از محدثین برجسته قرن سوم - که از راویان مورد اعتماد بخاری و مسلم محسوب می شوند - حدیث غدیر را نقل کرده اند. نام برخی از این

محدثین از این قرار است: یحیی بن آدم (متوفی 203)، شبابه بن سوار (متوفی 206)، اسود بن عامر (متوفی 208)، عبد الرزاق بن همام (متوفی 211)، عبد الله بن یزید (متوفی 212)، عبید الله بن موسی (متوفی 213)، حجاج بن منهال (متوفی 217)، فضل بن دکین (متوفی 218)، عفان بن مسلم (متوفی 219)، علی بن عیاش (متوفی 219)، محمد بن کثیر (متوفی 223)، موسی بن اسماعیل (متوفی 223)، قیس بن حفص (متوفی 227)، هدبه بن خالد (متوفی 235)، عبد الله بن ابی شیبیه (متوفی 235)، عبید الله بن عمر (متوفی 235)، ابراهیم بن المنذر (متوفی 236)، ابن راهویه بن اسحاق (متوفی 237)، عثمان بن ابی شیبیه (متوفی 239)، قتیبه بن سعید (متوفی 240)، حسین بن حریث (متوفی 244)، ابو الجوزاء احمد (متوفی 246)، ابو کریب محمد (متوفی 248)، یوسف بن عیسی (متوفی 249)، نصر بن علی (متوفی 251)، محمد بن بشار (متوفی 252)، محمد بن المثنی (متوفی 252)، یوسف بن موسی (متوفی 253)، محمد صاعقه (متوفی 255)، و دیگران.<sup>(4)</sup>

1. «زین الفتی فی شرح سوره هل أتى». رجوع بفرماید به الغدیر ج 1 / 295، 314.

2. مناقب ابن مغازلی ص 27.

3. السیره الحلبیه ج 3 / 308.

4. رجوع بفرماید به الغدیر ج 1 / 82 - 93.

برای اثبات واقعه غدیر و همچنین اثبات امامت و خلافت بلا فصل حضرت امیر سلام الله علیه مطلب دیگری نیز قابل توجه است و آن اینکه: حضرت امیر المؤمنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیه السلام برخی از دیگر صحابه همواره در مقابل مخالفان به حدیث غدیر استناد و احتجاج نموده اند. <sup>(1)</sup> حدیث غدیر و آیات قرآنی در خصوص واقعه غدیر سه آیه نازل شده است <sup>(2)</sup> که به قرار زیر است:

1 - «آیه تبلیغ»: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) «ای پیامبر آنچه را که از جانب خدا بر تو نازل شده است به خلق برسان که اگر چنین نکنی رسالت خویش را تبلیغ نکرده ای، و خدا تو را (در این راه) از شر مردم حفظ خواهد کرد - مائده - 67 -». <sup>(3)</sup>

2 - «آیه اکمال»: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم - مائده 3 -». <sup>(4)</sup>

3 - «آیه سأل سائل»: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ \* مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) «سائلی از عذاب حتمی قیامت سؤال کرد، کافرین عذاب قیامت را دفع نتوانند نمود، چرا که عذاب قیامت از سوی خداوند آسمانهاست - معارج 1 - 3». <sup>(5)</sup>

1. تفصیل این موضوع به همراه مصادر مربوطه در الغدیر 1 / 159 - 213 درج است.
2. رجوع بفرماید به الغدیر ج 1 / 214 - 266.
3. اسباب النزول ص 16، شواهد التنزیل ج 1 / 156 - 160 تفسیر فخر رازی ج 3 / 636، کنز العمال ج 6 / 153، الفصول المهمه (ابن صباغ) ص 24، تفسیر نظام الدین نيسابوری ج 6 / 170، الدر المنثور ج 2 / 298، ینابیع الموده ص 120، تفسیر منارج 6 / 463، فتح القدیر ج 2 / 57 العمده ص 49....
4. تفسیر فخر رازی ج 3 / 528، 529، البدایه والنهایه ج 5 / 214، تفسیر ابن کثیر ج 2 / 14، تاریخ بغداد ج 8 / 290، شواهد التنزیل ج 1 / 187، 193، مناقب خوارزمی ص 80، تذکره الخواص ص 34، فرائد السمطین - باب 12 - ج 1 / 73، الاتقان ج 1 / 23، در المنثور ج 2 / 258، 259....
5. اجمال شأن نزول آیه «سأل سائل...» این است که روزی پس از واقعه



غدیر، جابر بن نصر (و برخی نوشته اند حارث بن نعمان) نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمد! تو از طرف خدا به ما امر کردی که به یگانگی خداوند و رسالت تو شهادت دهیم، ما هم قبول کردیم. بعد ما را به نماز و روزه و حج و زکات امر نمودی، باز هم پذیرفتیم، حال به اینها راضی نشده ای، دست پسر عمویت (علی) را بلند می کنی و او را برتر از ما قرار می دهی و می گویی «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ». ای محمد! این چیزی که درباره علی گفتی از جانب خودت بود

عده معدودی گفته اند: واقعه غدیر مورد قبول است ولی بیانات پیامبر علیه‌السلام در غدیر خم خصوصا عبارت « **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلَيْ مَوْلَاً** » دلالت بر ولایت و امامت علی علیه‌السلام دارد. در جواب این افراد اختصارا باید گفت که در ادب عرب، برای کلمه مولی 27 معنی را ذکر نموده اند که بعضی از آنها عبارت است از: پسر، پسر عمو، بنده، دوست، یاور، اولی بالشیء و غیره، که منظور پیامبر علیه‌السلام از این معانی بیست و هفتگانه قطعا «اولی بالشیء» بوده که به معنی ولایت مطلقه است. برای اثبات این موضوع فقط کافی است اندکی به قرائن موجود در واقعه غدیر خم توجه نمایم.

با عنایت به این قرائن پی می بریم که منظور پیامبر از عبارت «علی مولای شماست» این بوده که «علی بر شما ولایت دارد و امام شماست». در کتاب الغدیر به بیست قرینه اشاره شده است که ما در اینجا اجمالا به سه مورد آن اشاره می نمایم:

قرینه اول: در غدیر خم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نخست از مردم سؤال کردند که: «**أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟**؛ آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟» یعنی آیا من بر شما ولایت مطلقه ندارم؟ مردم تأیید نمودند و گفتند: «آری» (تو بر ما ولایت داری). سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «**فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً، فَعَلَيْ مَوْلَاً**؛ پس هر کسی که من مولای او هستم (و بر او ولایت دارم) علی نیز مولای اوست».

قرینه دوم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مردم سؤال فرمودند: «ای مردم، شما به چه چیزی یا از طرف خدا؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به یگانگی خدا سوگند، این امر خداوند بود. جابر (یا حارث) وقتی این سخن را شنید - در حالی که به طرف شترش می رفت - گفت:

خدایا «اگر محمد راست می گوید بر ما از آسمان سنگ بباران یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن. پس از گفتن این سخنان، وی هنوز به شترش نرسیده بود که سنگ کوچکی از آسمان بر سر او فرو افتاد و از دبر وی خارج شد. اینجا بود که این آیات نازل شد: (سَأَلْنَا رَبَّكَ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...)<sup>(1)</sup>.

شهادت می دهید؟» گفتند: «به یگانگی خدا و رسالت پیامبرش». حضرت پرسیدند: «ولی شما کیست؟» همه گفتند: «خدا و رسول او». پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازوی علی علیه‌السلام را گرفتند و او را بلند کردند - و در حالی که علی ایستاده بود - پیامبر فرمودند: «هر کسی که خدا و رسولش مولای اوست، علی نیز مولای او می باشد.»

قرینه سوم: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از ایراد خطبه فرمودند: «ای مردم به من تبریک بگویید، چرا که خداوند مرا به نبوت و اهل بیت مرا به

امامت مخصوص گردانید.» از همه اینها گذشته، پس از ایراد خطبه پیامبر صلی الله علیه وآله، تمامی حاضرین از جمله شیخین آمدند و به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله با علی بیعت نمودند.

---

1. رجوع شود به شواهد التنزیل ج 2 / 286 - 289، تفسیر قرطبی ج 18 / 278، 279، تذکره الخواص ص 36، 35، فرائد السمطین - باب 15 - ج 1 / 82، 83، تفسیر ابی السعود ج 8 / 292، السراج المنیر ج 4 / 364، 365، فیض القدیر ج 6 / 218، نزہة المجالس ج 2 / 220، السیرة الحلبیة ج 3 / 308، 309، شرح المواهب اللدنیة ج 7 / 13، نور الابصار ص 128، الفصول المهمة ص 24....

## بحث هایی از جلد دوم الغدير

### شعر در دنیای اسلام

آنچه که مسلم است پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عنایتی تام به شعر داشته اند و همواره شاعرانی را که در یاری اسلام شعر می سروده اند مورد تشویق قرار داده اند، و لذا بسیاری از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله در قصیده سرائی ضرب المثل گشتند. صدر اسلام زنان شاعره ای چون خدیجه (همسر پیامبر صلی الله علیه وآله) را نیز به خود دیده است.

در غدیر خم - پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه وآله - حسان بن ثابت نخستین ابیات را در ثبت این واقعه سرود و از تفقدات حضرت ختمی مرتبت برخوردار گردید. از آن روز تاکنون، شعراء چکامه های بلندی درباره حدیث غدیر سروده اند. این اشعار - به ترتیب سال وفات شاعران - در خلال مطالب مجلدات دوم تا هفتم و همچنین در جلد یازدهم کتاب الغدير نقل شده است. غدیریه های قرن اول و دوم ده غدیریه در جلد دوم الغدير ذکر گردیده است. منظور از غدیریه شعری است که در آن به واقعه غدیر اشاره شده باشد. شاعران این ده غدیریه عبارتند از:

- 1 - امیر المؤمنین علی علیه السلام 2 - حسان بن ثابت 3 - قیس بن سعد بن عباده 4 - عمرو عاص 5 - محمد بن عبد الله حمیری 6 - کمیت 7 - سید حمیری 8 - عبیدی کوفی 9 - ابو تمام طائی 10 - دعبل خزاعی.

اجمال برخی از این غدیریه ها بدین قرار است:

غدیره امیر المؤمنین علیه السلام

مولای مؤمنان علی علیه السلام همواره در مقابل مخالفین و معارضین خویش به واقعه غدیر اشاره می فرمودند و از آنان می خواستند که این واقعه سترگ تاریخ اسلام را با تعهداتی که در آن روز به پیامبر سپرده اند به یاد آورند. غدیره حضرت نیز نمونه ای از همین احتجاجات می باشد که اکنون ابیاتی از آن را می خوانید:

وحمزه سید الشهداء عمی

منوط لحمها بدمی ولحمی

رسول الله یوم غدیر خم

محمد النبى اخی و صنوی

و بنت محمد سکنی و عرسی

فأوجب لی ولایتہ علیکم

(محمد پیغامبر، برادر مهربان و همتای من است، و حمزه - سرور شهیدان - عموی من، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، مایه آرامش من و همسر من است. خون و گوشت او با خون و گوشت من بستگی دارد، در روز غدیر خم رسول خدا، ولایت خویش را - که به من تفویض کرده بود - بر شما واجب کرد.)

غدیره حسان بن ثابت در همان روز غدیر - پس از ایراد خطبه پیامبر -  
سروده شده است. در میان اشعار حسان تلمیحات بسیاری در خصوص  
مناقب اهل بیت وجود دارد که ما در اینجا به ذکر برخی از آنها می پردازیم.  
ینادیهم یوم الغدیر نبیهم  
یقول: فمن مولاکم وولیکم؟  
بخم واسمع بالرسول منادیا  
فقالوا ولم یبدوا هناک التعامیا  
إلهک مولانا وانت ولینا  
ولم ترمننا فی الولاية عاصیا  
قال له: قم یا علی فإنی  
رضیتک من بعدی إماما وهادیا  
(پیامبر صلی الله علیه وآله در غدیر خم مردم را - با بانگی رسا - چنین ندا  
در داد: - (ای مردم!) مولی و ولی شما کیست؟ همه به صراحت پاسخ  
گفتند: - مولای ما خدای تو می باشد و ولی ما تو هستی، و تو در فرمانبری  
ما تاکنون عصیانی ندیده ای. - پیامبر به علی فرمود: ای علی برخیز! من از  
اینکه تو امام و هادی پس از من باشی خرسندم.)  
حسان در اشاره به غزوه خیبر می گوید:  
فقال سأعطی الرايه الیوم  
ضاربا  
کمیا محبا للرسول موالیا  
یحب الهی و الا له یحبه  
به یفتح الله الحصون الأویا  
(پیامبر (در روز خیبر) فرمود: امروز درفش (نبرد) را به شمشیر زنی  
دلاور خواهم سپرد که دوست رسول خداست. - او (علی) خدای مرا  
دوست دارد و خدا نیز دوست دار اوست. به دست اوست که خداوند دژهای  
نفوذ ناپذیر را فتح می کند.)

برخوردی میان علی علیه السلام و ولید

مشاجره ای میان امیر المؤمنین علیه السلام و ولید بن عقبه (1) در گرفت. ولید گفت: «ای علی من از تو سخنورتر هستم...». علی علیه السلام در پاسخ فرمود: «تو فاسقی بیش نیستی». سپس این آیه نازل شد: (أَقَمْنُ كَانِ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانِ فَاسِقًا) «آیا کسی که مؤمن بوده به مانند کسی است که فاسق بوده است؟». (2)

حسان نیز در اشاره به این قضیه می گوید:

انزل الله والكتاب عزیز  
لیس من كان مؤمنا عرف الله  
سوف یجزی الولید خزی و نارا  
فی علی وفی الولید قرانا  
کمن کان فاسقا خوانا  
و علی لاشک یجزی جنانا  
(کتاب خدا عزیز (و لازم الاجرا) می باشد و خداوند درباره علی و ولید (آیه ای از) قرآن را نازل نموده است. - خدا می فرماید: مؤمنی که خدا را شناخته است با یک فاسق خائن برابر نیست.) (3) درباره ولید طی مطالب جلد هشتم نیز سخنی خواهیم داشت.  
(به زودی ولید به جزای خویش که خواری و آتش (دوزخ) است خواهد رسید و تردیدی نیست که پاداش علی بهشت است.)

1. تفسیر طبری ج 21 / 62، اسباب النزول ص 263، ذخائر العقبی ص 88، مناقب خوارزمی ص 197، کفایه الطالب ص 54، 55 الدر المنثور ج 5 / 178، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 103 ط قدیم (= ج 6 / 292، 293 ط جدید)....  
2. سوره سجده: آیه 18.  
3. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 2 ص 103.

غدیره قیس بن سعد

قیس بن سعد بن عباده کسی است که در برخی از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله پرچمدار انصار بوده است. در جلد دوم الغدیر درباره زندگانی و شخصیت وی بطور مبسوط تحقیق شده است. قیس در غدیره خویش می گوید:

وعلی إمامنا وإمام  
یسوانا اتی به التنزیل  
یوم قال النبی من کنت مولاہ  
فہذا مولاہ خطب جلیل  
(علی امام ما و امام همه می باشد و در این خصوص (در روز غدیر آیاتی از) قرآن نازل شده است، همان روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هر کس که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. و این (واقعه) حادثه ای بود بس سترگ.)

غدیره عمرو عاص

غدیره عمرو بن عاص به قصیده جلیلیه معروف است. عمرو عاص از طرف معاویه به حکمرانی مصر گمارده شده بود. وی از ارسال خراج مصر به شام که مرکز حکومت معاویه بود - امتناع می جست. معاویه نامه ای برای او نوشت و ضمن سرزنش عمرو عاص، وی را تهدید نمود. عمرو عاص در جواب معاویه نامه ای به نظم نوشت که به قصیده جلیلیه معروف شد. جلجل به معنای زنگوله است. منظور عمرو عاص این است که ای معاویه، این من بودم که تو را به این جا رساندم، و اگر چنانچه سر به سر من بگذاری، زنگوله را بدین گونه به صدا در می آورم و ابرویت را می برم.<sup>(1)</sup> شاید هم منظور عمرو عاص این باشد که: «ای معاویه! در جریان تثبیت حکومت تو، زنگوله به گردن من بود و تمامی کارها را من بودم که به سامان رسانیدم...»

1. عبدالحسین امینی نجفی- الغدیر- جلد 3 صفحه 202.



قصیده جلجلیه 66 بیت دارد و در آن به حقایقی اشاره شده است که هر مسلمان آزاده و با شرافتی از خواندن آن متأثر می گردد. مضمون ترجمه برخی از ابیات قصیده جلجلیه از این قرار است:

عمر و عاص می گوید: «ای معاویه، قضایا را فراموش مکن/ این من بودم که به مردم گفتم نمازشان بدون وجود تو قبول نیست/ این من بودم که آنها را برانگیختم تا با سید اوصیاء علی علیه السلام بهانه خونخواهی آن مرد احمق [= عثمان] جنگ کنند/ و این من بودم که به لشکریانت یاد دادم که هر گاه دیدید علی علیه السلام چون شیر برای کشتن شما به سویتان می آید شلوارتان را در بیاورید و پشت به او کنید تا او از شرم از کشتن شما منصرف شود/ ای معاویه، مگر گفت و گوی من و ابوموسی اشعری را فراموش کرده ای؟/ مگر یادت رفته که در آن روز چطور جامه خلافت را از قامت علی علیه السلام آوردم، بقدری راحت این کار را کردم که انگار دمپایی از پای در می آورم/ و مگر یادت رفته که جامه خلافت را - مانند انگشتی که به انگشت می کنند - بر تو پوشانیدم/ ای معاویه این من بودم که تو را بدون جنگ و دعوا بر فراز منبر نشاندم، گرچه به خدا لیاقت آن را نداشتی و نداری/ این من بودم که تو را در شرق و غرب پراوازه نموده/ اگر من نبودم، تو مانند زنها در خانه نشسته بودی و بیرون نمی آمدی/ ای پسر هند، ما - از روی نادانی - تو را علیه علی یاری نمودیم و علی کسی بود که خدا از او به عنوان نیا عظیم یاد نموده است/ وقتی تو را بر سر مسلمین بالا بردیم به اسفل سافلین فرو افتادیم/ ای معاویه، یادت هست که چقدر پیامبر مصطفی درباره علی وصیت می کرد، یادت هست که پیامبر در غدیر خم بر منبر رفت و در حالی که دست علی در دست او بود به امر خداوند گفت: «ای مردم، آیا من بر شما از خودتان سزاوارتر نیستم [آیا من بر شما ولایت ندارم؟]». همه گفتند: «تو بر ما ولایت داری». آنگاه پیامبر گفت: «پس هر کسی که من مولا و ولی او هستم، علی نیز ولی اوست». یادت می آید پیامبر در آن روز دعا کرد که «خدایا، علی علیه السلام برادر پیامبر و فرستاده توست، پس دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن باش»/ در آن روز وقتی استاد تو [ابو بکر] دید دیگر گردنبنده خلافت علی پاره شدنی نیست، آمد و به علی تبریک گفت/ ای معاویه ما جایمان در آتش، در درک اسفل جهنم خواهد بود/ و در فردای قیامت - که روز شرمندگی ماست - خون عثمان ما را نجات نخواهد داد/ بخواهم، همان بلائی را که بر سر مخالفین تو آوردم بر سر خود تو نیز در خواهم آورد/ فردا خصم ما علی است و او نزد خدا و رسولش عزیز است/ در آن روز که پرده (از کارهای ما) برافتد، عذر ما چیست؟! پس وای بر تو و وای بر من/ ای معاویه چه نسبتی می تواند میان تو و علی باشد؟! علی

چون شمشیری (بران) است و تو بمانند داسی (کند)/ علی که چون ستاره  
 آسمانست کجا و تو که چون ریگی بیش نیستی کجا؟! / ای معاویه آگاه باش  
 که در گردن من زنگوله ای است که اگر گردنم را تکان بدهم، زنگوله به  
 صدا در خواهد آمد».

اینک ابیاتی از متن قصیده جلجلیه:

وعن سبل الحق لاتعدل  
 علی اهلها یوم لبس الحلبی؟  
 بغير وجودک لم تقبل  
 بقولی: دم طل من نعثل  
 لرد الغضنفره المقبل  
 ونحن علی دومه الجندل  
 کخلع النعال من الأرجل  
 کلبس الخواتیم بالأنمل  
 بلا حد سیف ولا منصل  
 ورب المقام ولم تکمل  
 تعاف الخروج من المنزل  
 علی النبأ الأعظم الأفضل  
 نزلنا إلى اسفل الأسفل  
 وصایا مخصه فی علی؟  
 یبلغ والركب لم یرحل  
 ینادی بامر العزیز العلی  
 باولی؟ فقالوا: بلی فافعل  
 فهذا له الیوم نعم الولی  
 وعاد معادی اخ المرسل  
 غری عقد حیدر لم تحلل  
 لفی النار فی الدرک الأسفل  
 من الله فی الموقف المخجل  
 وبعتر بالله والمرسل  
 لک الویل منه غدا ثم لی  
 فأین الحسام من المنجل؟  
 واین معاویه من علی؟  
 ففی عنقی علق الجلجل

معاویه الحال لاتجهل  
 نسیت احتیالی فی جلق  
 و قولى لهم: ان فرض الصلاة  
 فبی حاربوا سید الأوصیاء  
 وعلمتهم کشف سوءاتهم  
 نسیت محاوره الأشعری  
 خلعت الخلافة من حیدر  
 والبستها فیک بعد الایاس  
 ورقیتک المنبر المشمخر  
 ولو لم تکن انت من اهله  
 ولو لای کنت کمثل النساء  
 نصرناک من جهلنا یا بن هند  
 وحيث رفعناک فوق الرؤوس  
 وکم قد سمعنا من المصطفى  
 وفی یوم «خم» رقی منبرا  
 وفی کفه کفه معلنا  
 الست بکم منکم فی النفوس  
 فقال: ومن کنت مولی له  
 فوال موالیه یا ذا الجلال  
 فبیخک شیخک لما رأی  
 وأنا وما کان من فعلنا  
 ومادم عثمان منج لنا  
 وإن علیا غدا خصمنا  
 فما عذرنا یوم کشف الغطا  
 فان کان بینکما نسبه  
 واین الحصامن نجوم السما؟  
 فان کنت فیها بلغت المنی

بیش از 50 صفحه از مطالب جلد دوم الغدیر به معرفی شخصیت  
 عمرو عاص اختصاص دارد.

سید حمیری (متوفی 173) - که از استوانه های شعر عرب است - 23  
غدیریه دارد که همگی آنها در الغدیر موجود است. در اینجا به چهار نمونه  
از این غدیرها که عبارات پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها تضمین شده است  
اشاره می کنیم:

مقاله واحد وهم الكثير بنا منا وانت لنا نذیر ومولاکم هو الهادی الوزیر ومن بعدی الخلیفه والامیر وقابله لدى الموت السرور وحل به لدى الموت الثبور	فمن اولی بکم منکم؟ فقالوا: جمیعا: أنت مولانا واولی فان ولیکم بعدی علی وزیری فی الحیاه وعند موتی فوال الله من والاه منکم وعاد الله من عاداه منکم
--	--

(پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی بر شما سزاوارتر از خودتان  
است؟ در پاسخ، تمامی آن جماعت انبوه یکصدا گفتند: - تو مولای ما  
هستی و از ما بر خودمان سزاوارتر می باشی، و تو هستی که ما را انداز  
می دهی. - سپس پیامبر گفت: پس (بدانید که) بعد از من ولی شما علی  
است و اوست که مولای شما و هدایت کننده و وزیر است. - او در طول  
زندگانی من تا هنگام مرگم وزیر من است و پس از من خلیفه و امیر  
خواهد بود. - از میان شما (مردم) هر کس که علی را دوست دارد، خداوند  
او را دوست باشد و هنگام مرگ شادمانی و سرور بر او باد. - و از میان  
شما هر کس که با علی دشمن است، خدا دشمن او باشد و در زمان مرگ  
با خسران و خواری مواجه گردد)

وهم حوالیه فسماه مولی لمن قد کنت مولاه وعاد من قد کان عاداه «1» یوم الغدیر بأبین الافصاح مولاه قوال إشاعه وصرح « 2»	اقامه من بین اصحابه هذا علی بن ابی طالب فوال من والاه یا ذا العلا أوصی النبی له بخیر وصیه من کنت مولاه فهذا واعلموا
--	---

أیها المسلمون هذا خلیلی  
وابن عمی الا فمن کنت مولاه  
«3»

«1» (پیامبر صلی الله علیه و آله، علی را) در میان صحابه خود - که دور او  
جمع شده بودند - بلند کرد و چنین فرمود: «این علی بن ابی طالب، مولای  
کسانی خواهد بود که من مولای آنان بودم، ای (خداوند) ذو الجلال،  
دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش.»

«2» پیامبر صلی الله علیه وآله در روز غدیر - با بیانی شیوا و رسا - بهترین وصیت خویش را درباره علی بن ابی طالب چنین اعلام نمود: «ای مردم) آگاه باشید که علی مولای کسانی است که من مولای آنان بودم.»

«3» (پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود): «ای مردم مسلمان (آگاه باشید که) این علی، دوست و وزیر و وارث و هم پیمان من می باشد، او پسر عم من و مولای کسانی است که من مولای آنان بودم، پس عهد خویش را با وی استوار بدارید.»

## آیه انذار

سال سوم هجرت مصادف است با نزول آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) «ای پیامبر! خاندان نزدیک خود را انذار ده». (1) پیامبر اکرم پس از نزول این آیه، چهل تن از بنی عبدالمطلب را به منزل خویش دعوت نمودند و در آنجا آنها را به پرستش خدای تعالی فرا خواندند و فرمودند: «اولین کسی که با من بیعت کند بردار و وصی و وزیر من و خلیفه بعد از من خواهد بود.» به روایت تاریخ: اولین فردی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیعت نمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود. مصادر مربوط به این واقعه به تفصیل در الغدیر آمده است. سید حمیری نیز در ارتباط با این موضوع شعری دارد که ابیاتی از آن را می خوانیم:

یا امیر المؤمنینا	بابی انت وامی
و بناتی والبنینا	بابی انت وامی
یا امام المتقینا	وفدتك النفس منی
وارث علم الأولینا	وامین الله وال
یوم یدعو الأقربینا	كنت فی الدنیا اخاه
فکانوا اربعینا	لیجیبوه إلی الله
حوله کانوا عرینا	بین عم وابن عم
والکتاب المستیینا	فورثت العلم منه

حاصل اشعار فوق این است که سید حمیری می گوید: ای امیر المؤمنین، ای امام متقین وای وارث علم اولین، جان من و مادرم و همه فرزندانم فدای تو باد. تو در این دنیا، در آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله چهل تن از عموها و عموزادگان خویش را برای اجابت دعوت

1. سوره شعراء 214.

خدا فراخواند برادر پیامبر بودی. غدیریه عبدی عبدی غدیریه بلندی دارد که 86 بیت آن در الغدیر آمده است. وی غیر از غدیریه، اشعار زیبای دیگری نیز در مدح اهل بیت سروده است که شعر زیر نمونه ای از آنهاست:

آل النبی محمد	اهل الفضائل والمناقب
الصادقون الناطقون	السابقون إلى الرغائب
فولاهم فرض من ال	رحمان فی القرآن واجب
وهم الصراط فمستقیم	فوقه ناج وناكب
صدیقه خلقت لصدیق	شریف فی المناسب
إختاره واختارها	طهرین من دنس المعایب

عبدی در ابیات فوق به چند منقبت از مناقب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره نموده که جمیع مذاهب اسلامی اتفاق دارند که این مناقب مخصوص علی علیه السلام است. کلیه مصادر مربوطه در الغدیر آمده است. مناقبی چند از اهل بیت مناقبی که عبدی در شعر فوق - بر اساس احادیث صحیحه ماثور - بدانها اشاره نموده عبارت است از اینکه: آیه (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) <sup>(1)</sup> یعنی: با علی علیه السلام باشید، و آیه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) <sup>(2)</sup> «مقربان درگاه الهی کسانی هستند که در ایمان از همه پیشی جستند» درباره علی علیه السلام نازل شده است، و خداوند محبت علی، فاطمه و حسنین علیه السلام را در آیه شریفه (قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) <sup>(3)</sup> بر همه واجب کرده است. همچنین مراد از «صراط مستقیم» در آیه (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)، صراط محمد و آل محمد است و به موجب آیه تطهیر، <sup>(4)</sup> علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام معصوم هستند و خداوند حضرت فاطمه را که صدیقه (معصومه) می باشد برای ازدواج با صدیقی چون علی علیه السلام خلق فرموده است.

2. سوره واقعه 10، 11.  
4. سوره احزاب 33.

1. سوره توبه 119.  
3. سوره شوری 23.

## لقب صدیق و فاروق

لقب فاروق و صدیق اکبر مختص علی علیه السلام است و علمای اهل سنت احادیث متعددی در این خصوص نقل کرده اند. در یک حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلامی فرماید: «إِنَّ هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَ هَذَا أَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ، وَ هَذَا فَارُوقٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ هَذَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمِينَ؛ همانا علی علیه السلام اولین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می کند، او صدیق اکبر و فاروق این امت است، اوست که حق را از باطل جدا می سازد و اوست پیشوای دین»<sup>(1)</sup>. همچنین بسیاری از اکابر محدثین نظیر نسائی وابن ماجه و حاکم روایت کرده اند که علی علیه السلام می فرماید: «... وَأَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ...؛ صدیق اکبر من هستم و کسی به جز من این ادعا را نمی کند مگر آن که دروغگو باشد»<sup>(2)</sup>.

1. مجمع الزوائد ج 9 / 102، کفایه الطالب ص 79....

2. تاریخ طبری ج 2 / 212، سنن ابن ماجه ج 1 / 57، 58، خصائص نسائی ص 3، مستدرک الصحیحین ج 3 / 112....

## بحث هائی از جلد سوم الغدير

غديره های قرن سوم و چهارم

در جلد سوم نیز 11 غديره مربوط به قرون سوم و چهارم هجری درج گردیده است.

غديره وامق نصرانی

یکی از غديره های قرن چهارم متعلق به وامق نصرانی است که از پیشوایان بزرگ ارامنه سده سوم هجری می باشد. این شاعر با اینکه فردی مسیحی است، با این حال اشعار بسیار زیبایی در مدح اهل بیت علیه السلام سروده است. وی در غديره اش می گوید:

الیس بخم قد اقام محمد      علیا باحضر الملافی المواسم

فقال لهم: من كنت مولاہ منکم      فمولاکم بعدی علی بن فاطم

فقال إلهی کن ولی ولیه      وعاد اعادیه علی رغم راغم

(مگر نه اینکه محمد صلی الله علیه وآله هنگام موسم حج، در غدير خم در

میان جمعیت علی را به پا - داشت، - و به مردم گفت: هر کس که من

مولای او هستم، پس از من - علی پسر فاطمه (بنت اسد) مولای اوست. -

سپس فرمود: خدایا! دوستدار علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمن

باش، هر چند که مایه ناخشنودی دیگران باشد.)



### فضائل اهل بیت علیه السلام در اشعار برخی از بزرگان مسیحیت

در طول تاریخ اسلام مسیحیان بسیاری بوده اند که مانند وامق در مدح اهل بیت علیه السلام چکامه سروده اند. آنان در اشعار خود پیوسته علاقه قلبی خود را نسبت به خاندان پیامبر ابراز داشته اند. زینبا ابن اسحاق رسعنی که خود فردی مسیحی است در این باره می گوید:

يقولون ما بال النصرارى تحبهم  
واهل النهى من اعرب  
واعاجم؟!

فقلت لهم إني لأحسب حبهم  
سرى فى قلوب الخلق حتى  
البهائم

(برخی می گویند: برای چه مسیحیان و خردمندان عرب و عجم، علی و خاندانش را دوست دارند؟! - به آنها گفتم: من چنین می پندارم که محبت آنان در دل تمامی موجودات حتی حیوانات جای گرفته است.)  
آیات زیر نیز از آن ابو یعقوب نصرانی است:

يا حبذا دوحه فى الخلد نابته  
ما فى الجنان لها شبه من  
الشجر

المصطفى اصلها والفرع  
فاطمه

والهاشميان سبطاها لها ثمر  
والشيعه الورق الملتف بالثمر  
(آفرین بر آن درختی که در بهشت روئیده و در فردوس درختی نظیر آن نیست. - مصطفی تنه و فاطمه ظاخره و آقای انسانها (علی علیه السلام) لقاح آن درخت هستند. - دو فرزند پیامبر (حسن و حسین) که از دودمان هاشمندی ثمره و میوه آن درخت می باشند و شیعیان برگهائی هستند که گرد آن میوه ها جمع شده اند.)

عبد المسيح انطاکی مصری نیز که از دانشمندان متأخر دنیای مسیحیت می باشد در قصیده مبارکه علویه اش - که شامل 5595 بیت است - به مدیحه سرائی امیر مؤمنان پرداخته، و در آن از امامت علی علیه السلام سخن رانده است. همچنین استاد بولس سلامه - که از قضات عالیرتبه جامعه مسیحیان شهر بیروت در سده اخیر می باشد - قصیده کم نظیری تحت عنوان «عید الغدیر» در 3085 بیت سروده است. این کتاب در 315 صفحه می باشد و طی 60 سال اخیر چندین بار به چاپ رسیده است. آنچه که از غدیریه های مسیحیان استفاده می شود این است که جامعه مسیحیت نیز از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم چیزی جز ولایت و امامت علی علیه السلام استنباط نکرده اند.

## تاریخ نگاری و اسلام شناسی مستشرقین!

مستشرقین در طول حیات اسلام - خصوصا در سده اخیر - کتب بسیاری پیرامون تاریخ اسلام تدوین نموده اند. هر چند که بیشتر این نوشته ها دارای ظاهری فریبنده است ولی با کمی دقت و تأمل می توان به این نتیجه رسید که تدوین بسیاری از این کتابها، یا ناشیانه و یا با القاء اغراضی خاص توأم بوده است.

در الغدیر ضمن بررسی این موضوع، یکی از این نوشته ها به نام حیات محمد صلی الله علیه و آله (تألیف امیل درمنگام) مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. غدیره زاهی ابیات زیر از غدیره ابو القاسم علی زاهی (متوفی 352) انتخاب شده است:

لا یهدی الی الرشاد من فحص  
ذاک الذی استوحش منه انس  
إلا إذا والی علیا وخلص  
ان یشهد الحق فشاهد البرص  
فبادر السامع وهو قد نکص  
سوف تری ما لا تواریه القمص

(کسی که جوینده (راه کمال و) هدایت باشد - جز با دوستی خالصانه علی - هدایت نخواهد شد. -... علی کسی است که انس بن مالک از شهادت دادن حقیقت درباره او اجتناب نمود و لذا (به سبب نفرین آن حضرت) مبتلا به مرض پیسی شد. - این واقعه هنگامی بروز کرد که علی گفت: چه کسی به طرفداری از من حدیث غدیر را شهادت می دهد؟ (انس بن مالک با آنکه در غدیر خم حضور داشت) سخن علی را شنید و از شهادت دادن خودداری نمود. - انس گفت: من (غدیر را) به خاطر نمی آورم! علی (او را نفرین نمود و)

فرمود: ای دروغگو، به زودی (عیبی را در خود) بیابی که پیراهنت آن را نپوشاند. اشعاری که فوقا ذکر شد اشاره به داستانی دارد که بسیاری از حفاظ اهل سنت آن را نقل کرده اند.)<sup>(1)</sup>

خلاصه داستان این است که: روزی علی علیه السلام فرار از منبر به مردم گفت: «من آن کسانی را که در میان شما هستند و در روز غدیر حاضر بودند به خدا قسم می دهم آنچه را که خودشان در روز غدیر از پیامبر شنیده اند شهادت دهند، مگر پیامبر نفرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.»<sup>(2)</sup> دوازده نفر از میان جمعیت برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که در روز غدیر با گوش خود این سخنان را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدیم. در میان جمعیت انس بن مالک نیز حضور داشت. وی با آنکه در روز غدیر فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده بود از شهادت دادن امتناع ورزید. علی

علیه‌السلام به انس گفت: تو مگر کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در غدیر نشنیدی، چرا شهادت نمی‌دهی؟

انس گفت: ای امیر مؤمنان، من پیر شده‌ام و چنین چیزی را به خاطر نمی‌آورم. علی علیه‌السلام فرمود: خدایا اگر انس دروغ می‌گوید (پیسی و) سپیده‌ای در چهره‌اش نمایان ساز که حتی با عمامه نتواند آن را بپوشاند. در اثر همین نفرین انس بن مالک مبتلا به مرض پیسی شد و تا زمان مرگ این بیماری با وی بود.

- 
1. رجوع بفرماید به الغدیر ج 1 / 192 - 195.
  2. یعنی هر کسی که من مولایش هستم علی نیز مولای اوست. خدایا دوست علی را دوست بدار و دشمنش را دشمن باش.

## نخستین مسلمان کیست؟

ابن کثیر حدیث صحیحی را در کتاب تاریخ خویش نقل می کند مبنی بر اینکه علی علیه السلام نخستین شخصی است که اسلام آورده و اولین فردی است که با پیامبر نماز گزارده است. ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: «این روایت به هیچ وجه - از هر طریق هم که باشد - درست نیست!»<sup>(1)</sup> این نوع سخن گفتن، و این گونه در قبال وقایع مسلم تاریخی جبهه گرفتن، حاکی از اعمال غرض ورزی ها و تعصبات خاصی است که می تواند بسیاری از نوشته های تاریخی ابن کثیر و امثال او را به زیر سؤال ببرد. ابن کثیر در ادامه سخنان خود می گوید: «احادیث بسیاری وارد شده است مبنی بر اینکه علی اولین مسلمان امت است، اما هیچ یک از این احادیث نمی تواند صحیح باشد».<sup>(2)</sup>

بدون تردید احادیثی که در این خصوص روایت شده است خارج از حد تواتر بوده و احادی توانائی رد علمی آنها را ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله در مواضع متعددی به کرات فرموده اند که: «علی اولین کسی است که اسلام آورده است.» حفاظ عامه نیز این احادیث را معتبر دانسته و رجال اسناد آنها را توثیق نموده اند. تفصیل این احادیث با مصادر مربوطه در الغدیر درج است.<sup>(3)</sup> علاوه بر این بسیاری از صحابه پیامبر از جمله انس بن مالک<sup>(4)</sup>، اعتراف نموده اند که علی نخستین فردی است که مسلمان شده است. آنچه که ذیلا آورده ایم برخی از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص می باشد:

1 و 2. البدایه والنهایه ج 7 / 335.

3. الغدیر ج 3 / 219 - 243.

4. صحیح ترمذی ج 5 / 640، مستدرک الصحیحین ج 3 / 112، الاستیعاب ج 2 / 458....

زید بن ارقم،<sup>(1)</sup> بریده،<sup>(2)</sup> عبد الله بن عباس،<sup>(3)</sup> عمر بن خطاب<sup>(4)</sup> و...  
 1 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اولین کسی که از میان شما در حوض (کوثر) بر من وارد خواهد شد، همان کسی است که - بعنوان اولین فرد - ایمان آورد و او علی بن ابی طالب علیه السلام است».<sup>(5)</sup>  
 2 - پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیه السلام فرمود: «من تو را به ازدواج کسی در خواهم آورد که پیش از همه اسلام آورده است. او در علم، اعلم از سایرین و در بردباری برتر از همه می باشد».<sup>(6)</sup>  
 3 - پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «علی اولین کسی است که به من ایمان آورده و نخستین فردی خواهد بود که روز قیامت با من مصافحه می کند... و اوست که صدیق اکبر است».<sup>(7)</sup>  
 4 - پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیه السلام فرمود: «در میان صحابه من، علی نخستین فردی است که اسلام آورد».<sup>(8)</sup>

1. مسند احمد ج 4 / 368، مستدرک الصحیحین ج 1 / 136، کامل ابن اثیر ج 2 / 20....
2. مستدرک الصحیحین ج 3 / 112.
3. صحیح ترمذی ج 5 / 642، تاریخ طبری ج 2 / 211، مستدرک الصحیحین ج 3 / 111، کامل ابن اثیر ج 2 / 20.
4. مناقب خوارزمی ص 19، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 / 258 ط قدیم [= 13 / 230 ط جدید].
5. مستدرک الصحیحین ج 3 / 136، تاریخ بغداد ج 2 / 81، الاستیعاب ج 2 / 457.
6. مجمع الزوائد ج 9 / 101.
7. مجمع الزوائد ج 9 / 102، کفایه الطالب ص 79.
8. مسند احمد ج 5 / 26، الریاض النضره ج 2 / 255.

5 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هفت سال فرشتگان بر من و علی درود می فرستند، زیرا ما دو نفر نماز می خواندیم در حالی که احدی با ما نبود.»<sup>(1)</sup>

6 - پیامبر فرمود: «علی نخستین فردی بود که با من نماز گزارد.»<sup>(2)</sup>

7 - پیامبر فرمود: «ای علی!... تو با هفت امتیاز در مقابل مردم قرار داری و کسی از قریش نمی تواند آن فضائل را انکار کند. تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورده ای و...»<sup>(3)</sup>.

#### آوای شوم افترا

چه بسیار مفسرانی که برای قرآن تفسیر نوشتند و منظوری جز تحریف شان نزول آیات نداشتند. چه بسیار فقیهانی که در عرصه فقه اسلامی ظهور کردند و هدفی جز بازی با احکام الهی در سر نمی پروراندند. چه بسیار محدثین و مورخینی که آمدند و قصدشان تحریف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تحریف تاریخ اسلام بود. این بزهکاران که از اتفاق و اتحاد مسلمین همواره در عذاب بودند با نگارش اکاذیب به ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی پرداختند.

هر چند که از مطالعه این کتب چیزی جز رایحه متعفن افتراء و تهمت نصیب انسان نخواهد شد، با این وجود به معرفی چهار نمونه از این تألیفات می پردازیم: یاوه های «ابن عبد ربه» در «العقد الفرید» در آغاز خواندن این کتاب بر لبهای سخنوران وادی ادب لبخندی ناشی از انبساط خاطر می نشیند، ولی چندی نمی گذرد که جوانه این شکوفه در لب می خشکد و خواننده

1. اسد الغابه ج 4 / 18، مناقب خوارزمی ص 18، 19، فرائد السمطین - باب 47 - ج 1 / 242.

2. فرائد السمطین - باب 47 - ج 1 / 245.

3. حلیه الأولیاء ج 1 / 66.

بی اختیار از جنایاتی که نویسنده این کتاب به نام شریف ادب نموده است شکوه می نماید. بسیاری از مطالب ادبی مذهبی این کتاب توهینی است به عالم ادب و مذهب. عبارات ذیل نمونه ای از تراوشات طبع بیمار مؤلف آن است:

- 1- «یکی از رؤسای تجار می گفت: پیر مردی بد اخلاق در کشتی با ما بود که هر گاه اسم شیعه می آمد عصبانی می شد - و با چهره ای پرافروخته - ابرو در هم می کشید. به او گفتم: هر دفعه که اسم شیعه آمده عصبانی شده ای، تو از چه چیز شیعه بدت می آید؟ گفت: من از «شین» که در اول اسم «شیعه» است نفرت دارم، چون من «شین» را جز در ابتدای کلمات زشت ندیده ام، از قبیل شر، شوم، شیطان، شغب (فتنه و فساد)، شقاء (بدبختی)، شفار (نقص)، شرور، شین (عیب)، شوک (خار)، شکوی، شهره (رسوایی و افتضاح)، شتم (دشنام)، شح (بخل). ابو عثمان بحر الجاحظ که این داستان را نقل می کرد گفت: «به این ترتیب پایه و اساسی برای حقانیت شیعه وجود نخواهد داشت.»<sup>(1)</sup>
- 2- «رافضیان (شیعیان) یهود امت اسلام هستند و همانطور که یهود دشمن مسیحیت است شیعیان هم دشمن اسلام می باشند.»
- 3- «رافضیان مانند یهودیان ریختن خون مسلمین را مباح می دانند.»
- 4- «یهودیان تورات را تحریف کردند و شیعیان قرآن را»
- 5- «شیعیان مانند یهودیان گوشت شتر را نمی خورند.»<sup>(2)</sup>

---

1. العقد الفرید ج 1 / 268، 269.

2. العقد الفرید ج 1 / 268.

چه بسیار خونهایی که با همین افتراءها بر زمین ریخته شد و چه بسیار خانه هایی که به وسیله این تهمت ها ویران گردید. ای کاش «ابن عبد ربه» قدری از مزاح و قصه گوئی پا را فراتر می گذاشت و قلم خویش را با این گونه تهمت های ناروا ملوث نمی نمود، هر کسی که مختصرترین اطلاعی درباره مذهب تشیع داشته باشد، به خوبی می تواند نسبت به این سخنان «ابن عبد ربه» قضاوت نماید و میزان انصاف و ارزش علمی کتاب او را در یابد.

2 - **الفصل فی الملل والأهواء والنحل** (تالیف ابن حزم) عبارت هایی که در زیر می خوانید برخی از ناسزاها و نسبت های ناروای ابن حزم به شیعه است:

- 1- شیعیان، مسلمان نیستند. <sup>(1)</sup>
  - 2- «شیعیان معتقدند آیات بسیاری از قرآن کاسته شده و آیات بسیاری به قرآن اضافه گردیده است.» <sup>(2)</sup>
  - 3- «امامیه ازدواج دائم به 9 زن را جائز می دانند.» <sup>(3)</sup>
  - 4- «جمهور متکلمین شیعه مانند هشام بن حکم قائلند به اینکه علم خدا حادث است و این کفر است. هشام می گوید خدا هفت وجب است به وجبهای خود خدا. داود جوازی که از بزرگان متکلمین شیعه می باشد می گوید خدا مانند انسان گوشت و خون دارد» <sup>(4)</sup> ...
- در هیچ یک از کتب مخطوط و مطبوع شیعه - چه کتابهایی که قبل از زمان ابن حزم نوشته شده و چه بعد او - کلمه ای از این یاوه ها دیده نمی شود. نویسندگان اراجیف فوق کسی است که در کتاب المحلی به امام حسن علیه السلام حمله می کند و می گوید:
- حسن بن علی علیه السلام حق کشتن ابن ملجم را - تحت عنوان قصاص خون علی علیه السلام - نداشته، به دلیل اینکه ابن ملجم اجتهاد کرده بود که باید علی علیه السلام را کشت.

2. الفصل ج 4 / 182.

4. الفصل ج 4 / 182.

1. الفصل ج 4 / 181.

3. الفصل ج 4 / 182.



ابن حزم می گوید: اگر ابن ملجم در اجتهاد خود اشتباه کرده باشد نزد خدا یک اجر دارد و اگر اشتباه نکرده باشد دو اجر. <sup>(1)</sup> با یک بررسی دقیق می بینیم اکثر تهمت هایی که به شیعه زده شده ناشی از دشمنی با علی علیه السلام بوده و شیعیان - همانند پیشوایان مظلوم خود - پیوسته قربانیان این کینه توزی گردیده اند.

3 - **افتراءات شهرستانی در «الملل والنحل»** کسی که درباره مذاهب می نویسد، بیش از هر کس دیگر باید مراقب باشد که مطالب نادرست و خلاف واقع در نوشته هایش راه نیابد، چرا که با نوشتن یک سخن عاری از حقیقت، آبروی ملتی بیگناه را می توان بر باد داد. شهرستانی نه تنها به این وظیفه بی توجه است بلکه در نوشته های خود دقیقاً رفتاری ضد این رویه را دارد. نمونه هایی از امانتداری شهرستانی را در ذیل می خوانیم!

شهرستانی می گوید: 1- متکلم شیعی، هشام بن حکم می گوید: علی خدایی است واجب الاطاعه.

2- هشام بن سالم (شیعی) می گوید: خدا به صورت انسانی است که قسمت بالایش تو خالی و مجوف، و قسمت پائینش تو پر است... خدا دارای حواس پنجگانه است و دست و پا و گوش و چشم و دهان دارد.

3- زراره بن اعین (شیعی) می گوید: خداوند قبل از خلق صفات نه عالم بوده و نه قادر، نه حی بوده و نه بصیر، نه مرید بوده و نه متکلم.

4- ابو جعفر محمد بن نعمان (شیعی) می گوید: خدا نوری است به شکل انسان اما جسم نیست.

5- یونس بن عبد الرحمن قمی (شیعی) فرشتگان را حامل عرش و عرش را حامل پروردگار می داند. <sup>(2)</sup>

---

1. رجوع بفرمایید به المحلي ج 10 / 484، الفصل ج 4 / 161.  
2. الملل والنحل ج 2 / 185 - 188.

اعتقادات شیعه در کتب آنها درج است و این سؤال مطرح است که چرا شهرستانی این اقوال را به یکی از این کتاب ها ارجاع نمی دهد. کار سترگ علمی شهرستانی در این خلاصه می شود که دروغی را بسازد، سپس به فردی از جمله متکلمین شیعی نسبت بدهد، و عاقبت مانند یک دلچک، فرقه هشامیه و زراریه و یونسیه و غیره بسازد. این فرقه ها تا زمان شهرستانی کجا بودند؟!

هشام بن حکم تقریباً در سال 190 هجری وفات یافته و شهرستانی کتاب «الملل والنحل» خود را بعد از سال 500 هجری نوشته است. ظرف این 310 سال جهان اسلام از فرقه ای به نام هشامیه و یا امثال آن اطلاعی نداشت! نه کسی نام این فرقه را شنیده بود و نه کسی از باطن و حقیقت آن چیزی می دانست. حتی شیعیان که لا اقل از احوال مذهب خود بیش از دیگران با اطلاعند اسمی از این فرقه نشنیده بودند.

شهرستانی درباره اعتقادات شیعه می گوید: «از مختصات شیعه، عقیده به تناسخ و حلول و تشبیه است»، و حال آن که علمای شیعه در کتب خود پیوسته معتقدین به تناسخ و حلول و تشبیه را کافر دانسته اند.

ابو محمد خوارزمی که معاصر با شهرستانی بوده، سخنانی درباره وی دارد که ما را از اطاله بحث پیرامون شهرستانی و کتابش بی نیاز می سازد. خوارزمی می گوید: «اگر شهرستانی در اعتقاداتش سردرگمی نداشت و به الحاد و بی دینی متمایل نبود امام می شد. بسیاری از اوقات ما کثرت فضل و کمال عقل او را می دیدیم و از تمایلش به چیزهای بی پایه و اساس... - که نه دلیل عقلی داشت و نه نقلی - شگفت زده می شدیم، ونعوذ بالله من الخذلان... من در بسیاری از سخنرانی های عمومی او (ومجالش وعظش) حاضر شدم، در میان گفته هایش نه یک جمله «قال الله» بود و نه یک جمله «قال رسول الله» [یعنی در میان حرف هایش نه حرف خدا بود و نه حرف پیامبر صلی الله علیه وآله].<sup>(1)</sup>

1. معجم البلدان - ذیل کلمه شهرستان - ج 5 / 315.

#### 4 - کتاب الانتصار (تألیف ابو الحسن خیاط معتزلی) ابو الحسن خیاط

چنین می نویسد:

- 1- شیعیان می گویند خدایشان جسمی است دارای شکل و صورت، گاهی حرکت می کند و گاهی در یک جا قرار می گیرد، زوال می پذیرد و نقل مکان می کند.<sup>(27)</sup>
- 2- شیعه ای روی زمین پیدا نمی شود که قائل به جسم بودن خدا نباشد.<sup>(28)</sup>

3- شیعیان معتقدند که حتی صد مرد می تواند با یک زن در یک روز

آمیزش کند، بدون اینکه آن زن پاک شود وعده نگهدارد.<sup>(29)</sup> عبارات فوق که از کتاب الانتصار نقل گردید، مثنی از خروارها افترائی است که مؤلف آن از خود بر بافته است. پیامدهای کتب افتراء بزرگترین خطری که جامعه اسلامی را تهدید می کند نوشتن و اشاعه تهمت هایی است که فوقا به نمونه هایی از آن اشاره شد.

همین دست ها بود که بذر نفاق و روح نفرت را در سرزمین های اسلامی پراکند، و همین اکاذیب است که پیام دوستی و مهربانی و شفقت را در گلوی مسلمین خفه می کند. این برگردن اتحاد مسلمانان است که ریشه های دروغ و افتراء و تهمت و ناسزا را از بیخ بر کنند و نگذارند شیطان صفتان به قلم مسموم خود (که چون دندان گرگ بیشه است) اتحاد امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، را از هم بدرند. در جلد سوم الغدیر، 16 کتاب که در آنها به شیعه افتراهای نامربوط زده اند معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

---

1. الانتصار ص 7، 8.

2. الانتصار ص 144.

3. الانتصار ص 89، 90.

## بحث هایی از جلد چهارم الغدير

غديره های قرن چهارم و پنجم و ششم

غديره سرایان این دوره 31 نفر می باشند. درباره شرح حال این 31 نفر - که همگی از علما و شعرای برجسته هستند - بطور مبسوط در جلد چهارم الغدير بحث شده و مخصوصا میزان توانایی ادبی آنها مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. اصولا شعر و ادب، روح حاکم بر جلد چهارم الغدير است. در میان غديره سرایان این دوره چهره های برجسته ای نظیر شريف رضى، سيد مرتضى و خطيب خوارزمی دیده می شود.

غديره صاحب بن عباد

یکی از غديره سرایان این دوره صاحب بن عباد (متوفی 385) است. وی در چکامه بلند خویش می گوید:

فقلت: احمد خير الساده الرسال	قالت فمن صاحب الدين الحنيف اجب؟!
فقلت: من كان في الاسلام خير ولي	قالت: فمن ساد في يوم الغدير ابن؟!
فقلت: ذاك امير المؤمنين علي لنا؟	قالت: فمن هو هذا الفرد سمه لنا؟

- گفت: بازگو که صاحب این دین حنیف کیست؟ گفتم (همان کسی است که) بهترین سرور در میان رسولان است.  
- گفت: بگو که چه کسی در روز غدير به سیادت و سروری نائل آمد؟  
گفتم: همان کسی که در اسلام بهترین ولی است. - گفت: این فرد چه کسی است؟ نام او را آشکار کن! - گفتم: او امیر مؤمنان علی (بن ابی طالب) است.

غدیریه ابو الحجاج بغدادی

غدیریه سرای دیگر این عصر ابو الحجاج بغدادی (متوفی 391) است که  
ذیلا ابیاتی از غدیریه وی را با مطلع معروفش می خوانیم:

یا صاحب القبه البیضاء فی النجف  
من زار قبرک واستشفی لدیک

شفی لا قدس الله قوما قال  
بخ بخ لک من فضل و من شرف

وبایعوک بخرم ثم اکدها  
محمد بمقال منه غیر خفی

هذا ولیکم بعدی فمن علقتم  
به یداه فلن یخشی و لم یخف

- ای صاحب بارگاه تابان نجف! آن کس که مزار تو را زیارت کرد و از تو شفا طلبید قطعاً درمان یافت. - خداوند نیامرزد آن جماعت (منافقی) را که سخن گویشان به فضل و شرف تو آفرین گفت. (چرا که آن گروه پیمان خود را شکستند). - آنان در روز غدیر خم با تو بیعت کرده بودند. پیامبر (در آن روز) با بیانی رسا چنین تأکید فرموده بود که: - این علی - پس از من - ولی شماست. هر کس دست به دامان او زند، هرگز دچار خوف و واهمه ای نخواهد شد.

غدیریه ابو محمد عونی

ابیات زیر نیز از غدیریه ابو محمد عونی است. وی درباره حضرت امیر  
علیه السلام می گوید:

والله البسه المهابه والحجی  
و ربا به ان یعبد الأصناما

ام من سواه یقول فیہ احمد  
یوم الغدیر وغیره ایاما

هذا اخی مولاکم وإمامکم  
وهو الخلیفه إن لقیتم حماما

- خداوند علی را به جامه هیبت و خردمندی بسیار است و او را از عبادت بت ها حفظ فرمود.... پیامبر به جز او درباره چه کسی در روز غدیر و روزهای دیگر فرمود که: - این برادر من، مولا و امام شماست و هنگامی که مرگ به سراغ من آمد او خلیفه (و جانشین من) خواهد بود.

پس از ذکر غدیریه های شریف رضی و سید مرتضی، به مصادر شرح زندگانی آنها بطور مشروح اشاره می شود. نام اساتید و شاگردان شریف رضی و سید مرتضی آورده شده و همچنین تألیفات آنها شمارش گردیده است. شریف رضی 19 کتاب و رساله دارد که یکی از آنها نهج البلاغه است.

این کتاب از جمله محفوظات شریف رضی بوده و از زمان نگارش آن تا قرن اخیر حدود 85 شرح بر آن نوشته شده است. سید مرتضی (متوفی 436) با این که برادر بزرگتر شریف رضی است، سی سال پس از فوت برادر جهان را بدرود گفته است.

سید مرتضی نیز 86 کتاب و رساله تألیف کرده که کتاب «الشافی» یکی از مهمترین آنها می باشد. این دو برادر از نوادر ومفاخر تاریخ اسلام هستند. گذشته از مراتب علمی این دو بزرگوار، جزالت بیان آنها در شعر همواره بر ستیغ قله ادب می درخشد.

ثعالبی درباره سید مرتضی می گوید: «امروز در مجد و شرافت، و در علم و ادب، و در فضل و کرم، ریاست به سید مرتضی - که در بغداد است - منتهی می شود» غدیریه خوارزمی خطیب خوارزمی (متوفی 568) که از حفاظ مشهور حنفی مذهب است، غدیریه زیبایی دارد که ابیاتی از آن را ذیلا می خوانیم:

إمام طاهر فوق التراب	الا هل من فتی کأبی تراب
تراب مس نعل ابی تراب	إذا ما مقلتی رمدت فکحلی
الایاعین لاترق وجودی	الایاعین لاترق وجودی

حدیث برائت وغدیر خم - آیا بر روی زمین جوانمرد و امام پاکی چون بو تراب وجود دارد؟ - آنگاه که چشمان مرا درد فرا گیرد، خاک پای بو تراب توتیای دیدگان من خواهد بود. - حدیث برائت و (روایت) غدیر خم و روایت خیر، پایان سخن است.

ملک صالح از غدیریه سرایان دیگر، طلایع بن رزیک (مشهور به ملک صالح) می باشد که در سال 556 به شهادت رسیده است. ابیات زیر از اشعار زیبای اوست که در مدح امیر المومنین علیه السلام سروده شده است:

یا عروه الدین المتین	وبحر علم العارفینا یا قبله
وکعبه للطائفینا من اهل بیت لم یزالوا	للأولیاء
الصائمین القائمین العالمین	فی البریه محسنینا التائبین
	العابدین
	الراکعین الساجدینا یا من إذا

## الحافظین

## نام الوری

- (ای علی!) ای ریسمان استوار دین، و ای دریای دانش دانشوران، - ای قبله اولیاء، و ای کعبه (مقصود) طواف کنندگان، - تو از خاندانی هستی که همواره در میان مردم، (نمونه و) نیکوکار بوده اند. - خاندان که همگی ایشان تائیان و عابدان (درگاه الهی هستند). روزه دارند و پیوسته نماز می گزارند. - آنان عالمان و حافظان حریم حقد و همواره (در پیشگاه عظمت الهی) در حال رکوع و سجود می باشند. - شما (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستید که) هنگام خفتن مردم، شب را با نماز به روز می آورید.

غذیره ابن عودی

ابن عودی نیلی (متوفی 558) یکی دیگر از غدیر سرایان ابن عصر است، اشعار وی در روانی و استواری کم نظیر است. ابیات زیر از غدیره بلند او انتخاب شده است:

واللنفر البیض الذین هم هم	و اصفیت مدحی للنبی و صنوه
هم شجر الطوبی لمن یتفهم	هم التین و الزیتون آل محمد
هم اللوح و السقف الرفیع	هم جنه المأوی هم الحوض فی
المعظم	غد
ولا هبطا للنسل حوا و آدم	فلو لا هم لم یخلق الله خلقه
وقال: ألا یا ایها الناس فاعلموا	وقد نصها یوم الغدیر محمد
وها انا فی تبلیغها المتکلم علی	لقد جاء نی فی النص: بلغ
وصیی	رسالتی
بعدی إذا غبت عنکم	فاتبعوه فانه إمامکم
الایاعین لاترق وجودی	الایاعین لاترق وجودی
من مدح و ثنای خود را مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و همتهای او کرده ام، همانانکه در درخشش و تابندگی بینظیرند.	

- مراد از «تین» و «زیتون» خاندان پیامبرست، و در نظر کسانی که حقایق را درک می کنند، آنان شجره طوبی هستند. - جنه المأوی و حوض کوثر در فردای قیامت چیزی جز اهل بیت پیامبر نیست، آنان لوح محفوظ و چتر برافراشته و گسترده (رحمت الهی) می باشند. - اگر آل محمد نبودند خداوند هرگز مخلوقات خود را نمی آفرید و هیچگاه آدم و حوا برای پیدایش نسل بشر به زمین نمی آمدند. (1)

- در روز غدیر محمد (مصطفی) نص خلافت علی را ابلاغ نمود و فرمود: ای مردم بدانید که: - فرمان الهی بر من نازل شده است تا رسالت خود را ابلاغ نمایم و اکنون برای تبلیغ آن سخن می گویم. - علی وصی من است پس فقط از او پیروی نمایید، و بدانید هنگامی که من از میان شما رفتم

پس از من او امام شما خواهد بود. ممکن است برخی، فضایل مأثوره از  
ائمه معصومین را حمل بر غلو نمایند. برای توضیح، طی مطالب جلد پنجم  
سخنی در این باره خواهیم داشت.<sup>(2)</sup>

---

(1) مراجعه بفرمایید به الغدیر ج 2 / 300، 301.  
(2) بحث غلو در جلد هفتم الغدیر آمده است که ما به اختصار در طی مطالب جلد پنجم به  
آن اشاره کرده ایم.



## بحث هایی از جلد پنجم الغدير

غدیریه های قرن ششم و هفتم

غدیریه های مربوط به اواخر قرن ششم تا اواخر قرن هفتم در جلد پنجم الغدير نقل گردیده است. غدیریه سرایان این دوره 12 نفر می باشند.

### غدیریه سید محمد اقساسی

اولین غدیریه ای که در این مجلد آمده است متعلق به سید محمد اقساسی (متوفی 575) می باشد. اقساسی قضیه ای خواندنی با مستنصر (خلیفه عباسی) دارد که اجمال آن از این قرار است که: روزی مستنصر قصد زیارت قبر سلمان فارسی را نمود. ابو الحسن اقساسی نیز همراه وی بود. مستنصر در راه به اقساسی گفت: یکی از دروغ هایی که غلات شیعه برای علی علیه السلام روایت می کنند این است که در روز وفات سلمان فارسی، علی بن ابی طالب علیه السلام از مدینه طی الارض کرده و به مدائن آمده و پس از تغسیل سلمان همان شب به مدینه بازگشته است. اقساسی بالبدیهه این ابیات را سرود:

انکرت ليله إذ صار الوصى إلى  
و غسل الطهر سلمانا وعاد إلى  
وقلت: ذلک من قول الغلاه

ارض المداین لما أن لها طلبا  
عراص یشرب والاصباح ما وجبا  
وما ذنب الغلاه اذ لم یورد  
واکذبا

واصف قبل رد الطرف من سبأ  
بعرش بلقیس وافی یخرق  
الحجبا

فانت فی آصف لم تغل فیه بلی  
إن کان احمد خیر المرسلین؟  
فذا

- تو شبی را که وصی پیامبر صلی الله علیه وآله به مدائن طی الارض نمود انکار کردی. همان شبی که در مدائن به وجود علی علیه السلام نیاز بود.
- علی بدن پاک سلمان را در مدائن غسل داد و قبل از سپیده دم به سرزمین یشرب بازگشت. - تو گفتی: این حرفها، از گفته های غلات است، ولی غلات چه گناهی کرده اند اگر این خبر دروغ نباشد.
- (از طرفی هم اعتقاد داری که) آصف برخیا در کمتر از یک چشم بر هم زدن طی الارض نموده و تخت بلقیس را از سرزمین سبا (به بیت المقدس) آورده است.
- عجیب است که تو درباره آصف برخیا غلو نکرده ای، ولی من درباره حیدر غلو کرده ام.

- اگر احمد بهترین رسول خداست، علی نیز بهترین اوصیا می باشد مگر اینکه بگوئی همه اخبار دروغ است.

مایه شگفتی این است که برخی از علمای عامه این منقبت را برای علی علیه السلام غیر قابل قبول می دانند و حال آنکه مورخین اهل تسنن نظیر آن را حتی برای افرادی گمنام قائل شده اند. به عنوان نمونه: ابن عساکر می گوید: «حبیب بن محمد عجمی روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) در بصره بود و روز عرفه در عرفات». (1) ابن کثیر می گوید: «شیخ عبد الله یونینی از طریق هوا (طی الارض کرده) و به حج رفته». (2) یافعی نیز طی الارضی را نقل نموده است. (3)

صاحب «شذرات الذهب» نقل می کند که شیخ سلطان بعلبکی 13 بار طی الارض کرده و به حج رفته است. (4) همچنین «در شذرات الذهب» آمده که یک روز جلال الدین سیوطی خادم خود را (که محمد حباک نام داشت) یک روزه از مصر به مکه برد و بازگرداند. (5)

1. تاریخ ابن عساکر ج 4 / 33.
2. البدایه والنهایه ج 13 / 94.
3. مرآه الجنان ج 3 / 421.
4. شذرات الذهب ج 5 / 211.
5. شذرات الذهب ج 8 / 54.

### بررسی مناقب و فضائل اهل بیت

علامه امینی در اثبات مناقب ائمه هدی علیه السلام، تحقیقات عمیق و گسترده خود را در چند مرحله قرار داده اند:  
مرحله اول: ذکر احادیثی که بیانگر بعضی از فضائل ائمه معصومین است.

مرحله دوم: بررسی دلائل صحت احادیث مربوطه، از جهت سند و متن.  
مرحله سوم: دفع وجه استبعاد در مورد این فضائل ورد سخن کسانی که این گونه فضائل را غلو می دانند.  
مرحله چهارم: ذکر احادیث جعلی در خصوص فضائل خلفای غاصب، ائمه مذاهب اربعه و دیگران.  
مرحله پنجم: ارائه دلائل ساختگی بودن احادیث مرحله چهارم، از حیث سند و متن.

غلو و حد و مرز آن<sup>(1)</sup>

اگر خداوند در قرآن تصریح می فرماید که عصای موسی به اذن الهی اژدها شده و یا آنکه عیسی مرده ای را زنده نموده است و یا آنکه ابراهیم در آتش حتی احساس گرما نکرده و یا آنکه آصف بر خیاطی الارض نموده، بدین معنا نیست که حضرت حق خواسته در حق موسی و عیسی و ابراهیم و آصف برخیا غلوی بنماید.  
به کارهائی که خارق عادت بوده و توسط پیامبران و ائمه معصومین به اذن خداوند صورت گرفته است عنوان معجزه داده اند و این از مختصات تمامی ادیان الهی است. زمانی این امر به غلو منتهی می شود که مثلاً العیاذ بالله برای حضرت عیسی الوهیتی قائل شویم. در این مرحله دیگر قضیه منقبت و یا معجزه صادق نیست.

1. در خصوص غلو به جلد هفتم الغدیر رجوع فرمایید.

درباره علی بن ابی طالب نیز موضوع همینطور است. هر چند که فضائل و مناقب حضرت امیر علیه السلام مورد تأیید عامه و خاصه است، کسانی که قائل به الوهیت و یا حتی نبوت علی بن ابی طالب علیه السلام شده اند غالی بوده و از سوی شیعه همواره مطرود گردیده اند. اغلب کسانی که به نفی مناقب علی و دیگر ائمه اطهار علیه السلامی پردازند، نه تنها منکر معجزه نشده اند، بلکه عین مناقب ائمه معصومین علیه السلام را برای افراد دیگر جعل نموده اند.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که برآستی علت واقعی انکار منقبت «طی الارض» و نظایر آن در خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام چیست و چرا این مناقب برای افراد دیگر ساخته شده است؟ با کمی تأمل و دقت دلایل عمده این جریان را می توان در «پیشبرد مقاصد سیاسی» و «جریانات انحرافی مذهبی» و همچنین «غرض ورزی های شخصی» خلاصه کرد.

فضایل دیگری که به سرنوشت منقبت «طی الارض» دچار شده اند زیاد است. قضیه «رد الشمس» و «محدث بودن امام» نیز از جمله آنهاست. همچنین شایان ذکر است که تمامی احادیثی را که پیامبر درباره خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده برای ابو بکر و عمر و عثمان جعل کرده اند. اینک بطور مختصر به بررسی موارد فوق (یعنی: «رد الشمس» و «محدث بودن امام» و «احادیثی چند درباره خلافت») می پردازیم:

بسیاری از حفاظ - که در قرون مختلفه می زیسته اند - حدیث رد الشمس را نقل نموده اند و حتی برخی از ایشان کتابی مستقل در این زمینه تألیف کرده اند. اجمال قضیه این است که «روزی پیامبر در صهبا - که از اراضی خیبر بود - نماز ظهر را بجای آورد و پس از نماز، علی علیه السلام را برای انجام کاری فرستاد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز عصر را اقامه فرمود علی علیه السلام حضور نداشت. پس از اینکه علی علیه السلام آمد، پیامبر سر مبارک خود را بر دامن علی گذاردند و خوابیدند. علی بن ابی طالب برای آنکه پیامبر بیدار نشوند از جای خود تکان نخورد. رفته رفته آفتاب غروب کرد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خواب برخاستند و متوجه شدند که نماز علی قضا شده دعا فرمودند که: بارالها! بنده تو، علی، خودش را وقف پیامبر تو نموده بود، خورشید را برای او بازگردان. پس از لحظاتی چند، خورشید بازگشت و پرفراز کوهها قرار گرفت. آنگاه علی وضو گرفت و نماز عصر را بجای آورد. بعد از نماز علی بود که خورشید مجدداً غروب کرد».<sup>(1)</sup> همچنین محدثین و مورخین نقل نموده اند که علی بن ابی طالب بعدها به این منقبت خود احتجاج و منا شده نموده و صحابه آن را تأیید کرده اند.<sup>(2)</sup> ماجرای بازگشت خورشید برای علی علیه السلام از وقایع قطعی و مسلم تاریخ اسلام است. با این حال عده ای نظیر ابن حزم - که حتی قاتل علی را مجتهد و مأجور می دانند<sup>(3)</sup> - به نفی آن پرداخته اند.<sup>(4)</sup> برخی هم سعی کرده اند که این منقبت را برای افراد دیگری نظیر «حضر می» (متوفی 676) اثبات کنند.

1. مصادر و منابع کثیری در این خصوص موجود است که به تفصیل در الغدیر ج 3 / 126 - 141 آمده است.
2. فرائد السمطین ج 1 / 321... الغدیر ج 3 / 141.
3. المحلی ج 1 / 484 / مسأله 2079.
4. الفصل ج 4 / 138.

گروه اخیر می گویند: «روزی حضرمی به هنگام مسافرت - در میان راه - به خادمش گفت: به خورشید بگو سر جایش باشد تا ما به منزل برسیم. خادم به خورشید رو کرد و گفت: «قال لك الفقيه اسماعيل قفي؛ [ای خورشید، اسماعیل فقیه می گوید سر جای ت توقف کن]، خورشید نیز در سر جایش ایستاد تا حضرمی با خادمش به منزل رسیدند.»<sup>(1)</sup>

محدث بودن علی بن ابی طالب علیه السلام

محدث کسی است که بدون اینکه ملائکه را ببیند و یا مقام نبوت را دارا باشد، می تواند صدای ملائکه را بشنود. تمامی فرق اسلامی قضیه محدث را پذیرفته اند. کسانی که در اسلام محدث هستند عبارتند از ائمه معصومین و فاطمه سلام الله علیهم اجمعین. در اینباره نیز برخی مانند عبد الله قصیمی، محدث بودن علی و فاطمه و اولاد معصوم آنها را رد کرده اند. برخی هم مانند بخاری و مسلم، همین منقبت محدث بودن را برای عمر بن خطاب قائل شده اند، و یا مانند ابن عبد ربه و ابن حجر، محدث بودن را در خصوص عمران بن حصین خزاعی (متوفی 52) پذیرفته اند. ابن جوزی و ابن کثیر نیز، ابو المعالی صالح (متوفی 427) را محدث دانسته اند.<sup>(2)</sup>

---

1. طبقات الشافعیه ج 5 / 51، مرآه الجنان ج 4 / 178، شذرات الذهب ج 5 / 362، الفتاوی الحدیثیه ص 232.  
2. رجوع بفرمایید به الغدیر ج 5 / 42 - 50.

### جعل احادیث در خصوص خلافت

خلفای غاصب احادیث بسیاری در کتب اهل سنت از جمله صحاح درج است که همگی دلالت بر ولایت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه‌السلام دارد. یکی از این احادیث حدیث غدیر بود. احادیث دیگر نیز فراوان هستند. راویان دروغگو و کذاب برای این که انحراف از علی علیه‌السلام را توجیه کنند به ساختن اکاذیب متوسل شدند و در مقابل هر یک از این احادیث حدیثی را برای خلفا جعل کردند.

ذیلا سه حدیث درباره خلافت علی آورده ایم و آنها را با جعلیاتی که در همین زمینه صورت گرفته - به اجمال - مقایسه نموده ایم.

1 - در آن روزی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای اولین بار خویشاوندان نزدیک خود را دعوت کردند و اسلام را بر آنان عرضه داشتند به آنان فرمودند: **«إِنَّ هَذَا (علی) أَخِي وَ وَصِيٌّ وَ حَلِيفَتِي فَيُكْمُ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا!»** یعنی علی برادر و وصی من و جانشین من در میان شماست، پس سخنش را بشنوید و اطاعت کنید». این حدیث را کثیری از علمای عامه نقل کرده اند و آن را حدیثی صحیح دانسته اند. <sup>(1)</sup> برای از بین بردن حدیث فوق، جا‌علان حدیث روایات مختلفی سیاخته اند که یکی از آنها این است که: **«پس از نزول آیه (إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ)، عباس (عموی پیامبر) نزد علی آمد و با وی به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفت. زمانی که خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیدند از تفسیر این آیه پرسیدند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای عباس خداوند ابو بکر را خلیفه من قرار داد، **«فاسمعوا له تفلحوا، واطيعوا ترشدوا»** سخنان ابو بکر را بشنوید تا رستگار شوید و از او اطاعت کنید تا هدایت گردید». ابن عباس می گوید، پس او را اطاعت کردند و هدایت شدند.**

1. تاریخ طبری ج 2 / 217، کامل ابن اثیر ج 2 / 22، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 116... [الغدیر ج 2 / 278 - 289].

حدیث فوق در کتاب «تاریخ بغداد» درج است. <sup>(1)</sup> ذهبی درباره این حدیث می گوید: «این روایت، حدیث صحیحی نیست». <sup>(2)</sup> خطیب بغدادی این حدیث را از طریق «عمر بن ابراهیم بن خالد» که از کذاب های معروفست نقل می کند. جلال الدین سیوطی نیز این حدیث را از قول خطیب بغدادی نقل کرده و سپس می گوید: خطیب بغدادی (پس از نقل حدیث) تصریح نموده که «عمر بن ابراهیم» فرد کذابی است. <sup>(3)</sup> متأسفانه دست های خیانتکار ناشرین «تاریخ بغداد» عبارت خطیب بغدادی را (مبنی بر اینکه عمر بن ابراهیم کذاب است) حذف کرده اند، غافل از این که سیوطی این حدیث را قبلاً از قول خطیب بغدادی در کتاب اللئالی نقل نموده و عبارت اخیر وی را نیز (عمر بن ابراهیم کذاب است) در کتاب خود ثبت کرده است.

در خصوص حدیث فوق، تذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است و آن اینکه خود عباس نیز بعدها از بیعت با ابوبکر خودداری نمود. <sup>(4)</sup>

2 - پیامبر می فرماید: «**علی ولی فی کل مؤمن بعدی**» (بر تمامی مومنین - بعد از من - علی ولی من خواهد بود). <sup>(5)</sup> از جمله روایات که در مقابل این حدیث ساخته اند این است که، زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مطلبی را پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بعدا بیا! زن گفت: ای پیامبر اگر من بعدا آمدم و شما فوت کرده بودید چه کنم؟ پیامبر گفت: اگر آمدی و مرا نیافتی نزد ابو بکر برو چون او خلیفه پس از من است «**فانه الخلیفه من بعدی**». <sup>(6)</sup>

گویا سند حدیث فوق چنان مخدوش و غیر قابل اعتنا بوده که حتی ابن حجر خجالت کشیده سند روایت را در «صواعق» نقل کند.

2. میزان الاعتدال ج 2 / 249.  
4. الامامه والسیاسه ج 1 /

1. تاریخ بغداد ج 11 / 294.

3. اللئالی المصنوعه ج 1 / 152.

14, 15.

6. صواعق المحرقه ص

5. مسند احمد بن حنبل ج 1 / 331، ج 4 / 438.

11.



3 - عایشه می گوید: «علی، فاطمه را [دختر رسول خدا] شبانه دفن کرد و ابو بکر از آن مطلع نشد و این علی بود که بر فاطمه نماز خواند.»<sup>(1)</sup> برای تحریف این ماجرای تاریخی و همچنین جهت جعل صحت خلافت ابو بکر روایتی بدین ترتیب نقل کرده اند: «شبی که فاطمه فوت نمود، ابو بکر و عمر و جماعتی کثیر آمدند و ابوبکر به علی گفت: ای علی جلو بایست تا ما با تو اقتدا کنیم و بر فاطمه نماز بخوانیم. علی گفت: به خدا قسم من جلو نمی ایستم و حال آن که تو خلیفه رسول خدا هستی. ابو بکر پس از این کلام علی جلو ایستاد و نماز میت را با چهار تکبیر خواند.»<sup>(2)</sup> ذهبی درباره حدیث فوق می گوید: «این از دروغ هایی است که عبد الله بن محمد مقدمی آن را ساخته است.» ابن عدی می گوید: «هیچ یک از احادیث عبد الله مقدمی از دیگران شنیده نشده است.» ابن حبان می گوید: «عبدالله مقدمی اخبار را واژگونه می کند و می توان گفت 150 حدیث فقط از طریق مالک بدین گونه جعل کرده است.» حاکم و نقاش می گویند: «عبد الله مقدمی احادیث ساختگی از مالک نقل می کند.» سمعانی نیز در انساب الاشراف می گوید: «عبد الله مقدمی در اخبار تدلیس می کرده و نمی شود به احداث وی استدلال نمود.»<sup>(3)</sup>

1. مستدرک الصحیحین ج 3 / 162، 163.

2. لسان المیزان ج 3 / 334، میزان الاعتدال ج 2 / 70

3. میزان الاعتدال ج 2 / 70، لسان المیزان ج 3 / 334 - 336.

## حدیث سازی

از زمان فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله تاکنون، پیوسته احادیث مجعولی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. حدیث سازان بقدری در گفتن مطالب کذب افراط نموده اند که در همه زمینه ها - از تفسیر و تاریخ گرفته تا اعتقادات و احکام - تأثیرات سوء جعلیاتشان مشهود است. حتی بسیاری از صلحا و زهاد بودند که به زعم خود «قربه إلی الله» دروغ می گفتند و حدیث جعل می نمودند. - یحیی بن سعید قطان می گوید: «من هیچ صنفی را در حدیث گویی، کذابتر از صلحا ندیدم.»<sup>(1)</sup>

- حاکم نیسابوری و دیگر شیوخ محدثین نقل کرده اند که: «فردی از زهاد در فضیلت قرآن و سوره های آن حدیث جعل می کرد. به او گفتند: چرا چنین می کنی؟ گفت: مردم از قرآن کناره گرفته اند و من دوست دارم بوسیله این احادیثی که می سازم به قرآن علاقمند بشوند. به او گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده هر کس از قول من دروغ بگوید جایگاهش آتش است. آن فرد زاهد پاسخ داد: دروغهای من علیه پیامبر نیست بلکه به نفع اوست.»<sup>(2)</sup>

- هیثم طائی (متوفی 207) تمام شب را نماز می خواند و چون صبح می شد می نشست و دروغ می گفت.<sup>(3)</sup>

- حافظ عبد المغیث حنبلی (متوفی 583) که از زهاد بوده و به دیانت و امانت و اجتهاد موصوف می باشد، یک کتاب پر از احادیث جعلی در فضایل یزید بن معاویه نوشته است.<sup>(4)</sup>

1. صحیح مسلم ج 1 / 13، تاریخ بغداد ج 2 / 98.

2. التذکار ص 156.

3. تاریخ بغداد ج 14 / 53، میزان الاعتدال ج 3 / 265، 266 همچنین مراجعه کنید به اللئالی المصنوعه ج 2/3، مجمع الزوائد ج 10 / 10.

4. شذرات الذهب ج 4 / 275، 276.

- احمد بن محمد باهلی (متوفی 275) از بزرگان زهاد بود و در عین حال فردی بود کذاب و حدیث ساز. <sup>(1)</sup>  
- وهب بن حفص از افراد زاهد بود. بیست سال با احدی سخن نگفت، با این وجود نام وی را در زمره دروغگویان ذکر کرده اند. <sup>(2)</sup> مناقب دروغین ابو حنیفه امثال همین دروغگویان احادیث بسیاری از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ابو حنیفه ساخته اند که ذیلا چند نمونه از آنها را می خوانیم:

1- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من مردی می آید به نام نعمان بن ثابت که کنیه او ابو حنیفه است، به دست این فرد دین خدا و سنت من زنده خواهد شد.» خطیب بغدادی این حدیث را از طریق محمد بن یزید مستملی کذاب نقل می کند. خطیب بغدادی پس از ذکر این حدیث می گوید: «این روایت دروغ و باطل است.» <sup>(3)</sup>

2- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی به نام ابو حنیفه پس از من در میان امت من خواهد آمد که چراغ امت من است.» شیخ علی قاری می گوید: «این روایت به اتفاق جمیع محدثین دروغ است.» <sup>(4)</sup>

3 - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی پس از من در میان امتم می آید که نعمان نام دارد و کنیه اش ابو حنیفه است، خداوند به دست او سنت مرا احیاء می کند.» ابن عدی می گوید: «این حدیث از جعلیات احمد جویباری کذاب است.» <sup>(5)</sup>

- 
1. تاریخ بغداد ج 5 / 78، 79، لسان المیزان ج 1 / 272، 273.
  2. میزان الاعتدال ج 3 / 277، اللئالی المصنوعه ج 1 / 45.
  3. تاریخ بغداد ج 2 / 289.
  4. کشف الخفاء ج 1 / 33.
  5. لسان المیزان ج 1 / 193، اللئالی المصنوعه ج 1 / 238.

4 - پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اگر در امت موسی و عیسی فردی مانند ابو حنیفه بود دیگر امتشان یهودی و مسیحی نمی شدند.» عجلونی حدیث فوق را از جمله احادیث مجعول شناخته است.<sup>(1)</sup>

بطلان احادیثی که درباره ابو حنیفه از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جعل گردیده، امری بین و آشکار است. احمد بن حنبل (امام حنبله) می گوید: «خود ابو حنیفه هم دروغ می گفت<sup>(2)</sup>... و سزاوار نیست که روایتی از طریق اصحاب ابو حنیفه نقل شود.»<sup>(3)</sup> همچنین از قول احمد بن حنبل آورده اند که می گفت: «در نظر من حرفهای ابو حنیفه فرقی با پشکل ندارد.»<sup>(4)</sup>

مالک بن انس (امام مالکیه) می گوید: «ابو حنیفه در دین خدعه و نیرنگ نمود و کسی که در دین خدعه نماید (اعتقادی به) دین ندارد.»<sup>(5)</sup> ولید بن مسلم می گوید: «روزی مالک بن انس به من گفت: آیا در شهر شما از ابو حنیفه هم یاد می کنند؟ گفتم: بلی. مالک گفت: پس شهر شما سزاوار سکونت کردن نیست.»<sup>(6)</sup> اوزاعی حافظ مشهور می گوید: «ابو حنیفه به سوی ریسمان اسلام شتافت و آن را پاره پاره کرد و در حقیقت زیانباتر از ابو حنیفه مولودی در اسلام متولد نشده است.»<sup>(7)</sup>

- 
1. کشف الخفاء ج 1 / 34.
  2. تاریخ بغداد ج 13 / 418، حلیه الاولیاء ج 6 / 325.
  3. تاریخ بغداد ج 7 / 17، حلیه الاولیاء ج 6 / 325.
  4. ما قول ابی حنیفه والبعر عندی إلا سواء. تاریخ بغداد ج 13 / 411.
  5. تاریخ بغداد ج 13 / 400.
  6. حلیه الاولیاء ج 6 / 325 تاریخ بغداد ج 13 / 400.
  7. تاریخ بغداد ج 13 / 398، 399.

## جعل اکاذیب در مدح شافعی

طرفداران شافعی نیز احادیث مجعول زیادی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله در مدح و ثنای شافعی نقل کرده اند. مقدار زیادی از این اکاذیب به خواب های این طرفداران مربوط می شود. احمد بن حسن ترمذی می گوید: «رسول خدا را در خواب دیدم. به او گفتم: ای رسول خدا، آیا نمی بینی که میان مردم چه اختلافی بروز کرده است؟ پیامبر گفت: در چه موضوعی؟! گفتم درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی. پیامبر گفت: ابوحنیفه را که من نمی شناسم، ولی مالک دانش را فرا گرفته است، و اما شافعی، او از من است و به سوی من می آید.»<sup>(1)</sup>

همانطوری که در حکایت فوق می بینیم طرفداران شافعی نخست از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله ابوحنیفه را کوبیده اند و سپس به تحلیل از شافعی پرداخته اند. دقیقاً همین عمل را طرفداران ابوحنیفه با شافعی انجام داده اند. مخالفین شافعی روایت می کنند که: «پیامبر فرموده: مردی در میان امت من به نام ابوحنیفه خواهد آمد که چراغ امت من است، و مردی در میان امت من به نام محمد بن ادریس (شافعی) خواهد آمد که فتنه او بر امت من زیانبارتر از فتنه ابلیس است.»<sup>(2)</sup>

روایت اخیر را نیز محمد بن سعید بورقی (متوفی 318) که از کذاب های مشهور می باشد ساخته است.<sup>(3)</sup> فیروزآبادی و عجلونی می گویند:

«حقیقت این است که درباره ابوحنیفه و شافعی هیچ حدیث صحیحی - چه در مذمتشان و چه در مدحشان - وجود ندارد و آنچه که موجود است همگی دروغ و افتراست.»<sup>(4)</sup> جعل مدح و ثنا درباره مالک و احمد بن حنبل کتب طرفداران مالک بن انس نیز انباشته از مناقب دروغین مالک است.

1. تاریخ بغداد ج 4 / 230، 231.

2. کشف الخفاء ج 1 / 34، تاریخ بغداد ج 5 / 309.

3. تاریخ بغداد ج 5 / 309.

4. کشف الخفاء ج 2 / 420، سفر السعاده ج 2 / 248.

مقداری از آنها را در کتاب حلیه الاولیاء می توان یافت. <sup>(1)</sup> درباره احمد بن حنبل نیز جعلیات زیاد است. احمد بن محمد یازودی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در خانه خدا به کعبه تکیه داده و شافعی و احمد بن حنبل - در حالی که پیامبر به آنها تبسم می کند - سمت راست وی نشسته اند... پس پیامبر به شافعی و احمد بن حنبل اشاره کرد و گفت: «اولئک الذین اتیناهم الكتاب والحکمہ والنبوه؛ اینها کسانی هستند که ما کتاب خدا و حکمت و نبوت را به آنان دادیم.» <sup>(2)</sup>

#### نتیجه جعل مناقب درباره ائمه

مذاهب اربعه روایات و حکایاتی که درباره مناقب ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل ساخته شده موجب سرگردانی و اغفال بسیاری از افراد گردیده است. ابن درویش الحوت می گوید: «در حقیقت هیچ نصی - چه صحیح و چه ضعیف - درباره این چهار امام مذاهب وارد نشده است.» <sup>(3)</sup> به عبارت دیگر همه آنها دستاورد تخیل آن کسانی است که جز بافتن دروغ و ساختن افتراء غرض دیگری نداشته اند.

در دنیای اسلام خطر این جعلیات کمتر از خطر دروغ هایی که در خصوص موضوع خلافت و یا احکام جعل نموده اند نبوده و نیست. حدیث سازی چه حکمی دارد؟ بسیاری از علما، محدثین کذاب را کافر دانسته اند. شیخ ابو محمد جوینی (پدر امام الحرمین ابو المعالی) می گوید: «هر کس به عمد دروغی را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد کافر است و از امت اسلام خارج می باشد.» ناصر الدین بن منیر نیز که از ائمه مالکیه است می گوید: «گناهان کبیره در نزد اهل سنت موجب کفر نمی شود و لذا اینکه گفته اند هر کس دروغی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت بدهد کافر است، ثابت می کند که این گناه بزرگتر از گناهان کبیره است.» <sup>(4)</sup>

2. تاریخ ابن عساکر ج 1 /

1. حلیه الاولیاء ج 6 / 316.

454.

4. تحذیر الخواص ص

3. اسنی المطالب (تألیف ابن درویش الحوت) ص 14.

21.

حدیث سازان در جلد پنجم الغدیر نام 700 راوی از بزرگان عامه برده شده است که همگی آنها - به تصریح علمای جرح و تعدیل اهل سنت - کذاب بوده اند. روایات و احادیثی که این 700 نفر ساخته اند در تمامی کتب اهل سنت پراکنده است. تنها 43 نفر از این 700 راوی، تعداد چهار صد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار (408684) حدیث ساخته اند. این 700 نفر غیر از آن کذاب هایی هستند که در کتب معتبر عامه از آنها به عنوان افراد موثق یاد شده است. شمار این کذاب های موثق! نیز کم نیست. در کتب اهل سنت افرادی به عنوان ثقه و مورد اعتماد معرفی شده اند که در جنایت و تبهکاری ضرب المثل تاریخ هستند. ما در این جا به معرفی چند چهره برجسته در میان این روات می پردازیم: **آدمکشان مورد اعتماد!**

1- **زیاد بن ابیه.** وی کسی است که مردم را در مسجد کوفه گرد می آورد و از آنها می خواست که بن علی علیه السلام دشنام بدهند. <sup>(1)</sup> آورده اند که در یک روز دست و پای هشتاد نفر را در این مسجد قطع نمود. <sup>(2)</sup> با این وجود خلیفه بن خیاط، زیاد بن ابیه را از جمله زهاد دانسته و احمد بن صالح گفته است: «زیاد بن ابیه متهم به دروغگویی نیست.» <sup>(3)</sup>

- 
1. المحاسن والمساوی ج 1 / 39، مروج الذهب ج 2 / 69، کامل ابن اثیر ج 3 / 183، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 286 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید].
  2. کامل ابن اثیر ج 3 / 183، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 286 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید]. ما در باره زیاد بن ابیه و جنایات او باز هم سخنی ذیل معرفی مطالب جلد یازدهم الغدیر خواهیم داشت.
  3. تاریخ ابن عساکر ج 5 / 406، 414.

2- **عمر بن سعد**. مسلمانانی بر روی زمین نیست که خباثت‌ها و کشتارهای عمر سعد را نشنیده باشد. وی قاتل سید الشهداء امام حسین سلام الله علیه است. او همان کسی است که به سپاهیان خود دستور داد تا با اسب‌های خود بر بدن مطهر فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله تاخت کنند و آن را زیر سم ستورهای خود له نمایند. <sup>(1)</sup> با این حال عجلی می گوید: «عمر بن سعد فرد موثق و قابل اعتمادی است.» <sup>(2)</sup>

3- **اسماعیل بن اوسط بجلی** (متوفی 117). وی از یاران حجاج بن یوسف سفاک بود و امارت کوفه را در دست داشت. اسماعیل بجلی از عاملین قتل سعید بن جبیر است، با این وجود ابن معین وابن حبان وی را توثیق کرده اند. <sup>(3)</sup>

4- **عمران بن حطان** کسی است که اشعار معروفی در مدح ابن ملجم سروده و وی را به دلیل کشتن امیر المؤمنین علی علیه السلام ستوده است. عمران بن حطان از رؤسای خوارج می باشد، با این وجود عجلی می گوید وی موثق است و بخاری نیز در کتاب «صحیح» از او روایت نقل می کند. سخنی درباره زیارت ابو بکر انزویه می گوید: «پیامبر را با احمد بن حنبل در خواب دیدم. به او گفتم: ای رسول خدا، این فرد کیست؟ پیامبر گفت: این احمد (بن حنبل)، ولی خدا و ولی رسول خداست... هر کس به زیارت قبر وی برود خداوند او را می آمرزد، و هر کس او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده و هر کس مرا به غضب در آورد خدای را به غضب در آورده است.» <sup>(4)</sup>

1. اسد الغابه ج 2 / 21، تاریخ طبری ج 6 / 261، الخطط المقریبه ج 2 / 288، کامل ابن اثیر ج 4 / 33، البدایه والنهایه ج 8 / 189، تاریخ الخمیس ج 2 / 332، 333، روضه المناظر ج 11 / 137.

2. خلاصه التهذیب ص 240.

3. میزان الاعتدال ج 1 / 103، لسان المیزان ج 1 / 395.

4. تاریخ ابن عساکر ج 2 / 46.



از طرفی برای زیارت قبر احمد بن حنبل چنین قصه هایی را می سازد و از طرف دیگر فردی چون ابن تیمیه حنبلی درباره زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «اگر کسی به قصد زیارت قبر پیامبر به مدینه مسافرت نماید معصیت کرده و کار حرامی انجام داده است.» در دوره اخیر نیز محمد بن عبد الوهاب نجدی حنبلی (مؤسس فرقه وهابیه) بدعت ها و ضلالت های ابن تیمیه را احیاء نمود. بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت - که در قرون مختلفه می زیسته اند - ابن تیمیه را به دلیل چنین نظریاتی تکفیر نموده اند.

برخی از معاصرین ابن تیمیه، وی را کافر خوانده اند و برخی فتوا به حبس او داده اند. همچنین کتب بسیاری در رد نظرات ابن تیمیه نوشته شد که از میان آنها کتاب های «کشف السقام فی زیاره خیر الانام»، «الدره المظیه فی الرد علی ابن تیمیه» (تألیفات سبکی)، «المقاله المرضیه» (تألیف قاضی اختائی) و «دفع الشبه» (تألیف حصنی) را می توان نام برد. صاحبان صحاح سته و همچنین دیگر محدثین اهل سنت احادیث صحیحه بسیاری در فضیلت زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده اند (1) که نمونه ای از آنها را در اینجا می خوانید: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي؛ هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعت من برایش واجب می شود». (2) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من حج فزار قبری بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی؛ هر کس به حج برود و به زیارت قبر من پس از وفاتم بیاید مانند کسی است که مرا در زمان حیاتم ملاقات نموده است.» (3)

1. رجوع بفرماید به الغدیر ج 5 / 93 - 108.
2. الکنی والاسماء ج 2 / 64، الاحکام السلطانیه ص 95، المدخل (تألیف عبدی) ج 1 / 216، شفاء السقام ص 3 - 11، وفاء الوفاء ج 2 / 394، کنوز الحقائق ص 128، تاریخ الخمیس ج 2 / 194، شرح المواهب اللدنیه ج 8 / 298، کشف الخفاء ج 2 / 250.
3. سنن بیهقی ج 5 / 246، شفاء السقام ص 16 - 21، وفاء الوفاء ج 2 / 397. همچنین رجوع شود به تاریخ الخمیس ج 2 / 194.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ حَجَّ وَ لَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي؛ هر کس به حج برود و به زیارت من نیاید به من جفا نموده است.» (1) پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «من لم یزر قبری فقد جفانی؛ کسی که قبر مرا زیارت نکند به من جفا کرده است.» (2)

استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بقدری مؤکد است که برخی از فقهای عامه گفته اند: «کسانی که به حج می روند بهتر است ابتدا به مدینه رفته و قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کنند و پس از آن عازم خانه خدا گردند.» (3) همچنین شایان ذکر است که رسول خدا

صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان حیات خویش همواره مسلمانان را به زیارت اهل قبور سفارش می نمودند تا بدین طریق در این دنیا عبرت گیرند و در آخرت خویش اندیشه نمایند. (4)

تحقیقی گسترده پیرامون زیارت مسأله زیارت حدود 150 صفحه از جلد پنجم الغدیر را به خود اختصاص داده است. مباحثی که در ذیل عنوان زیارت مورد تفحص و مذاقه قرار گرفته است عبارتند از:  
\* بررسی احادیثی که درباره زیارت قبر شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مأثور است.

\* نظرات 42 تن از ائمه مذاهب اربعه در خصوص استحباب زیارت قبر مطهر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله.

\* تحقیقی پیرامون نظرات علمای عامه درباره نحوه زیارت اهل قبور خصوصا زیارت قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و آدابی که زائر موظف به مراعات آن است.

\* استحباب نماز گزاردن و دعا خواندن در کنار مزار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

- 
1. شفاء السقام ص 21، 22، وفاء الوفاء ج 2 / 398، كشف الخفاء ج 2 / 278، تاج العروس ج 10 / 74، 75، كنوز الحقائق ص 126.
  2. شفاء السقام ص 29، 30، وفاء الوفاء ج 2 / 401.
  3. شفاء السقام ص 42.
  4. سنن ابن ماجه ج 8 / 476، مستدرک الصحيحین ج 1 / 375، سنن بیهقی ج 4 / 77.

\* نحوه توسل و تبرک جستن به قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله.  
\* نظر فقهای عامه در خصوص زیارت مزار ائمه بقیع و قبرهای دیگر. \*  
احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله درباره زیارت اهل قبور.  
\* قبرهایی که نزد علمای عامه زیارت آنها مستحب است، و موضوعات  
دیگر

## بحث هایی از جلد ششم الغدير

غديره های قرن هشتم

غديره های هفت تن از غديره سرايان سده هشتم هجری در جلد ششم الغدير نقل گردیده است.

شمس الدين مالکی

ابوعبد الله شمس الدين مالکی (ف 780) یکی از غديره سرايان این دوره است. وی در علوم ادبی از حظی وافر برخوردار بوده و شعرهای زیبایی سروده است. شمس الدين مالکی قصیده ای در 49 بیت سروده که در آن نام تمامی سوره های قرآن را تضمین کرده است. دو بیت نخست این شعر چنین می باشد:

فی کل فاتحه للقول معتبره  
حق الثناء علی المبعوث  
بالبقره

فی کل آل عمران قدما شاع  
رجالهم والنساء استوضحوا  
خبره

ابیات زیر را شمس الدين مالکی در مدح امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین علیه السلام سروده است:

و ما زال صواما منیبا لربه  
علی الحق قواما کثیر التعب  
قنوعا

من الدنيا بما نال معرضا  
عن المال مهما جاءه المال  
یزهد

لقد طلق الدنيا ثلاثا وكلما  
راها وقد جاءت يقول لها:  
ابعدی

وبالحسنين السیدین توسلی  
بجدهما فی الحشر عند تفردی  
هما

قرتا عین الرسول و سیدا  
وقال: هما ریحاتای أحب من  
احبهما فاصد فهما الحب تسعد

- علی پیوسته روزه داشت و به یاد خدایش بود. قائم به حق بود و

همواره در حال عبادت به سر می برد. - او به بهره خویش از این دنیا قناعت می کرد و آنگاه که مال دنیا به سویش سرازیر می شد از آن احتراز می جست. - علی دنیا را سه طلاقه کرده بود و هرگاه می دید که دنیا به سوی او می آید، ندا می کرد که: ای دنیا (از علی) دور شو. - من در روز قیامت آنگاه که تنها شوم، به سرورانم حسنین و همچنین به جد آن دو بزرگوار توسل می جویم. - حسنین نور چشمان رسول خدا و سروران جوانان فردوس جاودانه اند. - پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «حسن

و حسین ریاحین زندگانی من هستند، من کسی که این دو را دوست بدارد دوست دارم.» لذا حب و دوستی آنان را بپذیرید تا به سعادت نائل گردید. ولادت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام سی سال پس از عام الفیل در روز 13 رجب، فاطمه بنت اسد علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در درون کعبه به دنیا آورد. تاریخ چنین فضیلتی را برای احدی به جز امیر المؤمنین علیه‌السلام ثبت ننموده است. ولادت علی در خانه خدا از جمله مطالبی است که عامه (1) و خاصه (2) بر آن اتفاق نظر دارند. حفاظ عامه نقل نموده اند هنگامی که امیر المؤمنین علی علیه‌السلام در خانه خدا به دنیا آمد، ابوطالب وارد کعبه شد و گفت:

یا رب هذا الغسق الدجی  
والقمر المنبلج المضى بین لنا  
من امرک الخفی  
ماذا تری فی اسم ذا الصبی

- ای پروردگار این تاریکی ظلمانی، و ای آفریننده ماه نورانی و تابان!  
- از راز نهانی خود برای ما آشکار ساز که برای این طفل چه نامی برمی‌گزینی. پس از این سخن، ابو طالب صدای هاتفی را شنید که می‌گوید:

یا اهل بیت المصطفی النبی  
ین اسمہ من شامخ العلی  
خصصتم بالولد الزکی  
علی اشتق من العلی

- ای اهل بیت پیامبر مصطفی! شما به فرزند پاک (از دیگران) ممتاز شده‌اید. - نام او از جانب خدای بزرگ علی تعیین شده، و این نام از لفظ علی (که یکی از صفات الهی است) مشتق گردیده است. (3)

1. مستدرک الصحیحین ج 3 / 483، مروج الذهب ج 2 / 2، تذکره خواص الأمه ص 13، الفصول المهمه ص 12، محاضره الأوائل ص 79، مطالب السؤل ص 11، و دیگر مصادر اهل تسنن.

2. مناقب ابن شهر آشوب ج 1 / 359، ج 2 / 50، کنز الفوائد ص 115....

3. کفایه الطالب (تألیف گنجی شافعی) ص 261، مناقب ابن شهر آشوب ج 1 / 359.

حال که سخن از منقبت علی علیه السلام پیش آمد لازم است به تذکر نکته ای پردازیم. در ذیل مطالب جلد پنجم گفتیم روایات کذاب در مقابل احادیثی که درباره خلافت امیر المؤمنین علیه السلام موجود است روایاتی را در خصوص خلافت خلفای غاصب جعل نموده اند. با مناقب حضرت امیر نیز همین کار را کرده اند. یکی از فضایل مسلم مولا علی علیه السلام، اعلمیت اوست. در اینجا سخنی در مورد علم امیر المؤمنین علیه السلام خواهیم داشت و پس از آن به بررسی مطالبی که در مقابل آن جعل کرده اند می پردازیم:

### علم علی علیه السلام

روایات بسیاری از پیامبر درباره فرد اعلم نقل شده است. این روایات در حد تواتر هستند. برخی از عباراتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها فرموده اند عبارت است از: علی پس از من اعلم امت من است. علی مخزن علم من است. علی خازن علم من است. حکمت ده قسمت شده است، نه قسمت آن به علی تعلق دارد و یک قسمت آن به مرد. همچنین تمامی صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله یقین داشتند که علی علیه السلام در میان آنها اعلم است. حتی آن کسانی که علیه امیر المؤمنین وارد جنگ شدند به این موضوع اقرار نموده اند:

عایشه می گوید: «علی علیه السلام اعلم مردم به سنت پیامبر است.» معاویه می گوید: «وقتی عمر به مسأله مشکلی برخورد می کرد از علی (جواب را) می پرسید.» حتی زمانی که خبر شهادت علی علیه السلام را به معاویه دادند وی گفت: «با مرگ پسر ابو طالب فقه و علم نیز رخت بر بست.»<sup>(4)</sup> علاوه بر این، حدیث متواتر و معروف «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» (من شهر علم هستم و علی دروازه آن است) از جمله احادیثی است که حفاظی نظیر صاحبان صحاح آن را نقل کرده اند و بسیاری به «صحیح بودن» آن تصریح نموده اند. در جلد ششم الغدیر نام 143 نفر از علمائی که این حدیث را نقل کرده اند آمده است.

1. روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه در خصوص اعلمیت علی وارد شده است. به همراه مصادر مربوطه در الغدیر ج 3 / 95 - 101 درج شده است.

روایات کذاب در مقابل حدیث «انا مدینه العلم...»

احادیثی جعل کرده اند که دو نمونه آن را در ذیل می خوانیم: ابن حجر هیتمی در کتاب «الصواعق المحرقة» صفحه 20 این حدیث را اینطور تحریف کرده است: «انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفا و علی بابها» (من شهر علم هستم و ابو بکر اساس آن، و عمر دیوار آن، و عثمان سقف آن و علی در آن). ابن حجر این روایت را از فردوس الاخبار دیلمی نقل می کند. (1)

این حدیث در فردوس الاخبار و «صواعق» بدون سند ذکر شده است. در فردوس الاخبار این حدیث مجعول به نحو دیگری هم نقل شده، به این ترتیب که در آخر حدیث، معاویه را هم اضافه کرده اند و گفته اند: «ومعاویه حلقها؛ و معاویه حلقه (در) آن». (2) خود ابن حجر با اینکه روایت را در «صواعق» آورده در کتاب دیگرش «الفتاوی الحدیثیه» صفحه 197 آن را ضعیف دانسته است. سید محمد درویش الحوت در اسنی المطالب صفحه 73 می گوید: شایسته نیست حدیث «انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها» در کتب علمی ذکر شود و نقل این حدیث برای امثال ابن حجر هیتمی - که آنرا در «صواعق» و «زواجر» نقل نموده مناسب نیست. عجلونی نیز در کشف الخفاء این حدیث را ضعیف دانسته و می گوید اکثر الفاظ آن سخیف و قبیح است. (3) ما طی معرفی مجلدات بعدی از علم و سیره ابو بکر و عثمان و معاویه سخن خواهیم گفت، ولی از آن جایی که درباره اعلمیت عمر جعلیات زیاد است شایسته است در اینجا به وضعیت علمی عمر بن خطاب اشاره ای داشته باشیم.

1. فردوس الاخبار ج 1 / 76.

2. فردوس الاخبار ج 1 / 77.

3. کشف الخفاء ج 1 / 204.

حدیث سازان حدیثی با این عبارت جعل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «لو وضع علم عمر فی کفه و علم اهل الأرض فی کفه لرحج علم عمر؛ اگر علم عمر در یک کفه [ترازو] قرار گیرد و علم تمامی مردم روی زمین در کفه دیگر، علم عمر سنگین تر خواهد بود». بطور کلی جعل اعلمیت عمر بن خطاب (و یا ابو بکر) جهت توجیه غصب خلافت آنها صورت گرفت است، چرا که تقدیم مفضول بر افضل عقلا قبیح است و معقول نیست خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلم نباشد. ابن حزم در کتاب الفصل کسانی را که قائل به اعلمیت علی علیه السلام هستند دروغگو خوانده و می گوید: «علمی که عمر بن خطاب داشت چندین برابر علم علی بود... ولذا قول این جاهلان و قبیح (که قائل به اعلمیت علی می باشد) باطل است و کسی که در این مسأله یا ما مخالفت کند یا جاهل است یا بی حیائی است که دروغگویی و جهلش آشکار می باشد.»<sup>(1)</sup> همچنین قبیصه بن جابر می گوید: «من در دین خدا فقیهی مانند عمر ندیده ام.»<sup>(2)</sup> از متأخرین نیز موسی جار الله در «الوشیعه» می گوید: «همه متفقند که عمر افقه و اعلم صحابه زمانش بوده، و در سنت پیامبر و قرآن کریم از همه فقها داناتر است. عمر بن خطاب در تمام عمرش در کلیه امور به قرآن و سنت عمل می کرد و او بود که سنت پیامبر را می دانست و معانی قرآن را می فهمید.»<sup>(3)</sup>

آنچه که پس از این می خوانید نشان می دهد که تا چه حد گفته های فوق بی پایه است:

#### شاهکارهای علمی عمر!

1- عمر بن خطاب بن سوید می گوید: ای ابا امیه! شاید تو پس از من زنده باشی، پس امام (خود) را اطاعت کن اگر چه برده ای حبشی باشد. اگر تو را زد، صبر کن و اگر انجام کاری را به تو دستور داد که دینت را از بین می برد، بگو فرمان را می شنوم و اطاعت می کنم، خونم را می دهم ولی دینم را نمی دهم!<sup>(4)</sup>

2. تاریخ ابن عساکر ج 5 /

1. الفصل ج 4 / 138.

414.

4. سنن بیهقی ج 8 / 159.

3. الوشیعه صفحه ن ط.



2- فردی نزد عمر آمد و گفت: ای امیر المؤمنین، اگر من جنب شوم و برای یک یا دو ماه به آب دسترسی نداشته باشم چه کنم؟ عمر گفت: اگر من باشم نماز نمی خوانم تا آب پیدا کنم. عمار یاسر در آن جا حاضر بود و به عمر تذکر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین موضوعی امر به تیمم کرده اند... سپس عمار نحوه تیمم کردن را از زبان پیامبر نقل نمود. عمر گفت: ای عمار بترس از خدا! عمار یاسر گفت: اگر بخواهی دیگر این حدیث را از پیامبر نقل نمی کنم...<sup>(1)</sup>

3- عمر روزی بر منبر پیامبر رفت و مردم را از این که مهریه زنانشان را بیش از چهارصد درهم قرار دهند نهی کرد. پس از آن که از منبر پایین آمد زنی (از او سؤال کرد: ما کتاب خدا را تبعیت کنیم یا حرف های تو را؟ عمر گفت: کتاب خدا را).<sup>(2)</sup> زن به او گفت: تو مگر آنچه را که در قرآن است نشنیده ای، خدا می فرماید: **(وَأْتَيْتُمُ إِجْدَاهُنَّ قِنْطَارًا...)** «اگر مال بسیاری مهریه زنان خود قرار دادید چیزی از آن باز نگیرید - سوره نساء آیه 20»، عمر وقتی این سخن را شنید گفت: **کل الناس افقه من عمر؛ تمامی مردم از عمر فقیه - ترند.**<sup>(3)</sup>

آخرین عباراتی که از عمر نقل گردید، بارها با الفاظ گوناگون از عمر شنیده شده است، که عبارات ذیل نمونه ای از آنها است: **«کل احد افقه من عمر».**<sup>(4)</sup> **«کل احد اعلم من عمر»**<sup>(5)</sup> **«کل الناس افقه من عمر»**<sup>(6)</sup> **«کل الناس افقه من عمر حتی ربات الحجال».**<sup>(7)</sup> **«کل الناس افقه منک یا عمر».**<sup>(8)</sup>

1. مسند احمد بن حنبل ج 4 / 319، سنن ابی داود ج 1 / 53....
2. حاشیه سنن ابن ماجه (تألیف سندي) ج 1 / 538.
3. سیره عمر (تألیف ابن جوزی) ص 108، 109، تفسیر ابن کثیر ج 1 / 467، سنن بیهقی ج 7 / 233، حاشیه سنن ابن ماجه ج 1 / 583. در کتاب الغدير ج 6 / 95 - 99 مصادر این واقعه به تفصیل درج شده است.
4. سنن بیهقی ج 7 / 233، کنز العمال ج 8 / 298، حاشیه سنن ابن ماجه ج 1 / 583.
5. تفسیر کنشاف ج 1 / 357، تفسیر نسفی ج 1 / 161، ارشاد الساری ج 8 / 60.
6. تفسیر ابن کثیر ج 1 / 467....
7. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 61 ط قدیم [= ج 1 / 182 ط جدید]، الامام علی ج 1 / 225.
8. تفسیر قرطبی ج 5 / 99، التمهید ص 199، کشف الخفاء ج 1 / 388.

«کل الناس افقه منک یا عمر حتی النساء». (1) «کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی البيوت». (2) «کل إنسان افقه من عمر». (3) «کل احد افقه منک حتی العجائز یا عمر». (4)

4- یک بار عمر بن خطاب هنگام نماز مغرب، در رکعت اول، حمد و سوره نخواند و در رکعت دوم دو بار حمد و سوره خواند و پس از اتمام نماز دو سجده سهو بجا آورد. به او گفتند: چرا در رکعت اول، حمد و سوره نخواندی؟ عمر گفت: رکوع و سجود نماز من چطور بود؟ گفتند: رکوع و سجودت خوب بود. عمر گفت: پس اشکالی ندارد. (5)

5- روزی عمر این آیات را - بر فراز منبر - خواند: (فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا \* وَ عِنَبًا \* وَقَصْبًا \* وَ زَيْتُونًا \* وَ تَخْلًا \* وَ حَدَائِقَ غُلْبًا \* وَ فَاكِهَةً \* وَ أَبًّا). (6) سپس گفت: ما معنی تمامی آیه را بجز کلمه ابا (چراگاه) می دانیم. بعد (با عصبانیت) عصای خود را از فراز منبر پرت کرد و گفت: به خدا قسم این (کلمه) مشکل است، مگر چه می شود که معنی «أبا» را هم ندانیم. سپس گفت: ای مردم! آنچه را که از قرآن برای شما معلوم است به آن عمل کنید، و آنچه را که نفهمیدید (به حال خود) رها سازید. (7)

1. الفتوحات الاسلامیه ج 2 / 312.
2. الاربعین (تألیف فخر رازی) ص 467.
3. سیره عمر (تألیف ابن جوزی) ص 108، 109.
4. اعلام الناس ص 3.
5. سنن بیهقی ج 2 / 381، فتح الباری ج 3 / 69، کنز العمال ج 4 / 213...
6. سوره عبس آیات 27 - 31. یعنی ما در زمین دانه و انگور و نباتات روینده وزیتون و نخل و باغهای پر درخت و میوه و چراگاه رویانیدیم.
7. فتح الباری ج 13 / 230، الدر المنثور ج 6 / 317، تفسیر ابی السعود ج 1 / 476 همچنین مراجعه بفرمایید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 / 101 ط قدیم [= ج 12 / 33 ط جدید].

6- «مردی را به جرم دزدی نزد عمر آوردند. سارق قبلا دستها و یکی از پاهایش قطع شده بود. عمر دستور داد که پای دیگر آن مرد را نیز قطع کنند. علی علیه السلام گفت: خدا می فرماید: (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...!)؛ این فقط جزای کسانی که با خدا و رسول او جنگ می کنند...»،<sup>(1)</sup> این مرد دست ها و یکی از پاهایش قطع شده و سزاوار نیست که پای دیگرش را قطع کنی چون در این صورت دیگر نمی تواند به پا خیزد، یا تعزیرش کن یا او را به زندان بیفکن. عمر نیز وی را به زندان انداخت.<sup>(2)</sup>

7- شبی عمر در کوچه ها مشغول تجسس از کارهای مردم بود که صدایی از خانه ای شنید. از دیوار خانه بالا رفت و دید مردی با زنی نشسته و در حال شراب خوردن است. عمر گفت: ای دشمن خدا فکر کردی اگر معصیت کنی خدا معصیت تو را می پوشاند. آن مرد گفت: ای امیر المؤمنین (در مجازات من) عجله نکن، اگر من یک خطا کردم تو سه خطا کردی، خدا در قرآن می فرماید: (وَلَا تَجَسَّسُوا)؛ تجسس نکنید<sup>(3)</sup> و تو تجسس کردی، خدا می فرماید: (وَأْتُوا النِّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)؛ از در منازل وارد خانه ها بشوید<sup>(4)</sup> و تو از دیوار آمدی، خداوند می فرماید: (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا)؛ هنگامی که داخل خانه ای می شوید سلام کنید<sup>(5)</sup> و تو سلام نکردی. عمر وقتی این جواب را شنید از مجازات آن مرد منصرف شد.<sup>(6)</sup>

- 
1. سوره المائده 33.
  2. سنن بیهقی ج 8 / 274، کنز العمال ج 3 / 118.
  3. سوره الحجرات 12.
  4. سوره البقره 189.
  5. سوره النور 61.
  6. الدر المنثور ج 6 / 93، الفتوحات الاسلامیه ج 2 / 311، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 61، ج 3 / 96 ط قدیم [= ج 1 / 182، ج 12 / 17، 18 ط جدید]. همچنین رجوع بفرمایید به سنن بیهقی ج 8 / 333، 334.

8- چند نفر را با مقداری شراب دستگیر کردند و نزد عمر آوردند. فردی روزه دار نیز در میان آنان بود که شراب نخورده بود. عمر دستور داد همه را حد بزنند. به عمر گفتند، این فرد اصلاً روزه بوده و شراب نخورده. عمر گفت، چرا با این مشروبخواران نشسته بود؟<sup>(33)</sup>

عمر بن خطاب ذره ای احتمال نداده که شاید این فرد بخت برگشته روزه دار، از ناچاری بین آنها نشسته، یا خواسته آنها را نصیحت کند و یا دلیل خاصی وجود داشته که در آن مجلس بوده است. البته اگر عمر مشروبخواران را حد می زند - و حتی گاهی زیاده روی هم می نماید - برای آن نیست که می خواهد حدودالهی را اجراء نماید بلکه به دلیل اغراض دیگری است که وی در سر دارد. او می خواهد با این کار، خود را پاسدار اسلام جلوه دهد تا شاید از این راه به خلافت نا مشروع خویش وجه شرعی بخشد.

بسیاری از حفاظ نقل کرده اند که خود عمر بن خطاب از مشروبخواران بوده و حتی در زمان خلافت خود شرب خمر می کرده است. مطالبی که ذیلاً می خوانید نمونه هایی از شرابخواری خلیفه ثانی است:

9- در راه مدینه، یک اعرابی به خیال این که در کوزه عمر آب هست، کوزه وی را برداشت و از آن نوشید غافل از آن که در کوزه جناب خلیفه، شراب است نه آب. اعرابی پس از خوردن شراب مست شد. عمر دستور داد وی را 80 ضربه شلاق بزنند. اعرابی پس از آن که حد درباره او جاری شد به عمر گفت: ای امیر المؤمنین! من از شرابی که تو می خوری خوردم. عمر مقداری آب در شراب ریخت و خورد، و گفت: [من تو را به دلیل شراب خوردن نزدم بلکه به دلیل مست کردن زدم]، اگر می ترسید شراب شما را مست کند، تندی آن را با آب بشکنید.<sup>(34)</sup>

1. کنز العمال ج 3 / 101، منتخب کنز العمال ج 2 / 427.  
 2. احکام القرآن ج 2 / 565، جامع مسانید ابی حنیفه ج 2 / 192، کنز العمال ج 3 / 110، حاشیه سنن بیهقی (ابن ترکمانی) ج 8 / 306، 307.

همچنین عمر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله با آن که دو آیه (از سه آیه) تحریم خمر نازل شده بود شراب بسیار تندی می خورد و می گفت: «إنا نشرب هذا الشراب الشديد لنقطع به لحوم الابل في بطوننا أن تؤدینا، فمن رابه من شرابه شئ فليمزجه بالماء؛ ما این شراب تند را به این دلیل می خوریم که گوشت های شتر را - که در شکم های ما، ما را آزار می دهد - هضم کنیم، هر کس که شراب او را مست می کند، شراب خود را با آب مخلوط نماید». (1) این سنت خلیفه ثانی مخالف صریح فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. برای نمونه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده اند صلی الله علیه و آله: «چیزی که زیادش مستی آور باشد، کم آن نیز حرام است». (2)

10 - عمر بن خطاب نهی کرده بود که کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل نماید و می گفت: اگر به حدیث پردازید قرآن را رها خواهید نمود. (3) به همین دلیل، عمر در زمان خلافت خود عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و ابو ذر (و یا ابو مسعود انصاری) را - به دلیل کثرت نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله - در مدینه زندانی نمود. (4) مطالبی که فوقاً ذکر گردید ده نمونه از موارد علم عمر بن خطاب نسبت به سنت پیامبر و قرآن کریم بود! تعداد 200 نمونه از این شواهد در کتاب الغدير ثبت شده، که یکصد مورد آن در جلد ششم درج گردیده است.

1. سنن بیهقی ج 8 / 299، محاضرات راغب ج 1 / 319، کنز العمال ج 3 / 109.
2. سنن ابی داود ج 2 / 129، مسند احمد ج 2 / 167، ج 3 / 343، صحیح ترمذی ج 4 / 292، سنن ابن ماجه ج 2 / 332، سنن نسائی ج 8 / 300، 301، سنن بیهقی ج 8 / 296.
3. سنن دارمی ج 1 / 58، مستدرک الصحیحین ج 1 / 102.
4. مستدرک الصحیحین ج 1 / 110، تذکره الحفاظ ج 1 / 7، مجمع الزوائد ج 1 / 149.

## بحث هایی از جلد هفتم الغدير

غدیریه های قرن نهم

غدیریه های سه غدیریه سرا در جلد هفتم الغدير آمده است. این غدیریه ها متعلق به سده نهم هجری قمری می باشد.

ابن داغر حلّی

شیخ مغامس بن داغر حلّی که متوفای اواسط قرن نهم می باشد، یکی از غدیریه سرایان این دوره است. با اینکه اشعار ابن داغر در غایت لطافت و جزالت است، تذکره نویسان آنچنان که بایسته است به طرح اشعار و زندگی او پرداخته اند. اصولاً قلم بسیاری از تاریخ نگاران با اعمال این گونه حق کشی ها مانوس شده است. برخی را بیهوده بزرگ می کنند و به برخی بدون دلیل بی اعتنائی می نماید. بی هنران را فضایل می بخشند و هنروران عالم انسانیت را به گمنامی می کشانند. ابن داغر حلّی نیز از قربانیان این ماجراست. ابیاتی را که ذیلاً می خوانید از غدیریه ابن داغر انتخاب شده است:

عام الوداع وکلهم اشهادها فغدا به  
قبلت وصیه احمد وبصدرها

وحباه فی «یوم الغدير» ولایه  
«یوم الغدير» مفضلاً برکاته ما  
تنتهی اعدادها

حتى إذا مات النبی فأظهرت  
منعوا خلافة ربها وولیها  
فی منع فاطم حقهافقضت  
وقدشاب الحیاه نکادها

تحفی لآل محمد احقادها  
اضغانها فی ظلمها اجنادها  
ببصائر عمیت وضل رشادها  
واعصو صبوا

قتل الحسین وذبحت اولادها

وتوفیت غصصا وبعد وفاتها

- پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین حج خود - در روز غدیر - ولایت را به علی علیه السلام واگذار نمود، و تمامی مردم شاهد این واقعه بودند. - روز غدیر - با برکتها پایان ناپذیرش - از علی علیه السلام (و ولایت او) برتری یافته، - گروهی (در روز غدیر به ظاهر) وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول نمودند ولی در سینه کینه هائی که نسبت به اهل بیت پیامبر داشتند مخفی کردند. - (عاقبت) در آن روزی که پیامبر فوت شد گماشتگان آن گروه کینه های خود را با ظلم و ستم (به آل پیامبر) آشکار ساختند. - آنها کوردلانه و از روی گمراهی خلافت الهی و خلافت ولی او را نپذیرفتند. - گرد هم آمدند و حق فاطمه را از وی گرفتند و زندگی او را با اندوه در آمیختند. - فاطمه با غصه از دنیا رفت، و بعد از وفات او بود که حسین را کشتند و فرزندانش را سر بریدند. آغاز انحراف ساعاتی بیش نبود که از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گذشت. مردم دو دل بودند، آیا

بگیرند یا منتظر آینده باشند؟! ارباب نو بنیاد حاکم بر مدینه، جرأت هر گونه اعتنا به جنازه پاک پیامبر را از بین برده بود. عثمان فریاد می زد: « اگر کسی اظهار کند که پیامبر مرده، زبانش را خواهیم برید.»<sup>(1)</sup> عمر نیز می گفت: «عده ای منافق گمان می کنند پیامبر مرده است،<sup>(2)</sup> من سر از تن کسی که این حرف را بزند جدا خواهم کرد.»<sup>(3)</sup> صحابه با وفا! به حرکت در آمده. آنان بدن کفن پوش پیامبر را - به حال خود - رها کرده<sup>(4)</sup> و در کوچه ها هم صدا به شیوخ خود فریاد می زدند: «پیامبر نمرده است و نباید دفن شود.»<sup>(5)</sup>

حملات تهدید آمیز در فضای مدینه می پیچید و قطرات اشک را بر رخساره عزاداران رسول خدا صلی الله علیه و آله می خشکاند. تهدید کنندگان بی اعتنا به گفته های خویش می رفتند تا در گوشه دیگری از شهر جمع شوند. آنان در اندیشه تعیین خلیفه ای برای مسلمانان بودند! گویی با این کار خود می خواستند خانواده سوگوار پیامبر را به باد تمسخر گیرند. عموی پیامبر (عباس) پی در پی از آنان در خواست می کرد که پیامبر را دفن کنند.<sup>(6)</sup>

- 
1. العثمانیه (تألیف جاحظ) ص 79. همچنین مراجعه شود به انساب الاشراف ج 1 / 567.
  2. انساب الاشراف ج 1 / 565، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 63، تاریخ الخمیس ج 2 / 185.
  3. تاریخ طبری ج 3 / 198، البدایه والنهایه ج 5 / 242، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 128 ط قدیم [= ج 2 / 40 ط جدید]، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156، روضه المناظر ج 11 / 112، شرح المواهب اللدنیه ج 8 / 280، الریاض النضره ج 1 / 125، 126.
  4. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / 76، العقد الفرید ج 2 / 253، الریاض النضره ج 1 / 213.
  5. تاریخ ابی الفدا ج 1 / 152.
  6. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / 53، تاریخ الخمیس ج 2 / 185، انساب الاشراف ج 1 / 567.

ولی در آن هیاهو دیگر کسی صدای امثال او را نمی شنید. سقیفه در میان فحاشی ها و نعره های صحابه غرق شده بود.<sup>(1)</sup> عده ای از انصار می گفتند: «یک امیر از ما و یک امیر از قریش.»<sup>(2)</sup> عمر با دهان کف کرده<sup>(3)</sup> - پرخاشگرانه - سخنی دیگر می گفت. او و ابو عبیده مردم را به بیعت با ابو بکر فرا می خواندند.<sup>(4)</sup> ابوبکر به مخالفین خود می گفت: «امارت با ما، وزارت با شما.»<sup>(5)</sup> از هر گوشه ای صدائی بلند بود. یکی ابوبکر را تهدید می کرد و می گفت: «به خدا قسم تیرهایم را به سوی شما هدف خواهیم رفت و نیزه ام را از خونتان رنگین خواهیم نمود.»<sup>(6)</sup>

1. مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، السیره الحلبیه ج 3 / 396، تاریخ الخمیس ج 2 / 186، 187، الرياض النضره ج 1 / 211.
2. تاریخ طبری ج 3 / 199، مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم (55)، انساب الاشراف ج 1 / 580، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 63، 64، الرياض النضره ج 1 / 211، 212، الامامه والسیاسه ج 1 / 71، العقد الفرید ج 2 / 252، السیره الحلبیه ج 3 / 396، تاریخ الخمیس ج 2 / 186، 187، 222، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 16 ط قدیم [= ج 6 / 39 ط جدید].
3. طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت دوم / 53، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 133 ط قدیم [= ج 2 / 51 ط جدید]. تاریخ الخمیس ج 2 / 185.
4. تاریخ طبری ج 3 / 198، 199، مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، السیره الحلبیه ج 3 / 395، تاریخ الخمیس ج 2 / 187، الصواعق المحرقه ص 7.
5. انساب الاشراف ج 1 / 580، 582، 584، الامامه والسیاسه ج 1 / 7، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 64، الرياض النضره ج 1 / 212، 214، العقد الفرید ج 2 / 252، السیره الحلبیه ج 3 / 395، تاریخ الخمیس ج 2 / 187، 222.
6. تاریخ طبری ج 3 / 210، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 128 ط قدیم [= ج 2 / 39 ط جدید]، السیره الحلبیه ج 3 / 397.



دیگری (زبیر) تیغ از نیام بر کشیده بود و می گفت: « تا زمانی که با علی علیه السلام بیعت نکنید شمشیرم را در غلاف نخواهم کرد.»<sup>(1)</sup> رزم آور بدر (حباب بن منذر) با شمشیر برهنه خود ابو بکر را تهدید می کرد.<sup>(2)</sup> سعد بن عباد، بدن ناتوان و مریض خود را به سقیفه رسانیده بود و با صدائی رنجور به عمر می گفت: «... اگر توانی در بدن داشتم، چنان فریاد مرا در همه جا می شنیدی، که با یارانت (از ترس) در سوراخی می خزیدی.»<sup>(3)</sup> چنین می نمود که مخالفین ابو بکر با زبان خوش به راه نمی آیند! باید شروع کرد! عمر به عصبانیت 16 فریاد کشید: «سعد منافق است، او را بکشید.»<sup>(4)</sup> با این فریاد عمر، وقت تصفیه حسابهای شخصی فرا رسید: گروهی حباب بن منذر را به زیر لگد گرفتند، دهانش را از خاک پر نمودند<sup>(5)</sup> و بینی او را خرد کردند.<sup>(6)</sup> گروهی هم مقداد را می زدند.<sup>(7)</sup> سعد بن عباد نیز نزدیک بود زیر مشتها و لگدهایی که بطرفش حواله می شد.<sup>(8)</sup>

1. الامامه و السياسه ج 1 / 11، تاریخ طبری ج 3 / 199، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 132، 134 ط قدیم [= ج 2 / 51، 57 ط جدید].
2. تاریخ طبری ج 3 / 210.
3. مأخذ شماره پیشین.
4. الرياض النضره ج 1 / 214.
5. تاریخ طبری ج 3 / 210. همچنین مراجعه شود به: " مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، انساب الاشراف ج 1 / 582، سیره ابن هشام ج 4 / 310، الرياض النضره ج 1 / 214، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 64، السیره الحلیه ج 3 / 396، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 58 ط قدیم [= ج 1 / 174 ط جدید].
6. تاریخ طبری ج 3 / 210، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 16 ط قدیم [= ج 6 / 40 ط جدید].
7. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 58 ط قدیم [= ج 1 / 174 ط جدید].
8. مأخذ شماره پیشین.

جان بیازد. (1) یکی (2) از آنها به سعد می گفت: «آنقدر تو را خواهیم زد تا استخوانهایت بشکند، [یا چشمانت از حدقه در بیاید]». (3) گرداننده اصلی این صحنه های دلخراش عمر بن خطاب بود. پرچمدار انصار (قیس بن سعد) ریش عمر را گرفته بود و می گفت: «اگر یک مو از سر پدرم کم بشود، تا دندانهایت را خرد نکنم باز نمی گردم.» (4)

در اثر ضرب و شتمها و تهدیدها، صدای اعتراض مخالفین ابو بکر رفته رفته خاموش گفت. ولی کار هنوز ناتمام بود. اکنون نوبت علی علیه السلام است: ابو بکر به عمر گفت: «بروید سراغ علی، و چنانچه بیعت نکرد به او حمله کنید.» (5) در پی این سخن، عمر با جماعتی به سوی خانه علی به راه افتادند، حرمت دخت پیامبر را شکستند، آتش برافروختند و... (6) ساعتی بعد علی علیه السلام را - مانند شتری که چوپ در بینی اش کرده اند تا مهار شود - از خانه بیرون کشیدند (7) و او را به قتل تهدید کردند... (8)

1. تاریخ طبری ج 3 / 210، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 58 ط قدیم [= ج 1 / 174 ط جدید]، تاریخ الخمیس ج 2 / 187، 188.
2. مسند احمد بن حنبل ج 1 / 56، السیره الحلبیه ج 3 / 396، تاریخ الخمیس ج 2 / 187، 188، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 16 ط قدیم [= ج 6 / 40 ط جدید].
3. طبری و حلبی تصریح می نمایند که گوینده این جملات عمر بن خطاب بوده است [تاریخ طبری ج 3 / 210، السیره الحلبیه ج 3 / 396]. همچنین شایان ذکر است که سعد بن عباده پس از چندی به دسیسه عمر کشته شد [انساب الاشراف ج 1 / 589].
4. تاریخ طبری ج 3 / 210، السیره الحلبیه ج 3 / 387.
5. تاریخ طبری ج 3 / 210، السیره الحلبیه ج 3 / 397.
6. تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156، العقد الفرید ج 2 / 253.
7. الامامه والسیاسیه ج 1 / 12، 13، تاریخ طبری ج 3 / 198، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 134 ط قدیم [ج 2 / 56 ط جدید]، اثبات الوصیه ص 124، انسب الاشراف ج 1 / 586، روضه المناظر ج 11 / 113، العقد الفرید ج 2 / 253، اعلام النساء ج 4 / 114 - 116، الامام علی ج 1 / 190.
8. صبح الاعشی ج 1 / 228، العقد الفرید ج 2 / 289.
9. الامامه والسیاسیه ج 1 / 13، اعلام النساء ج 4 / 115.

### نحوه انتخاب نمودن خلیفه و امام

از آن جایی که ابوبکر با انتخاب ابو عبیده جراح و عمر بن خطاب بن خلافت رسیده، مبنا بر این شده است که در انتخاب امام، اجماع مردم و موافقت مسلمین شرط نیست بلکه آنچه که ضرور است موافقت دو نفر از رجال حل و عقد می باشد. یعنی اگر دو نفر از رجال حل و عقد با کسی به عنوان خلیفه بیعت کنند، آن فرد تا آخر عمر خود، خلیفه مسلمانان خواهد بود و بر تمامی مسلمین اطاعت از وی واجب است. قاضی عضد ایجی می گوید:

«اکنون که ثابت شد امامت به وسیله انتخاب و بیعت حاصل می شود، این نکته را نیز بدانید که در این دو امر (یعنی انتخاب امام و بیعت با او) هیچ گونه نیازی به اجماع نیست... بلکه بیعت یک یا دو نفر از اهل حل و عقد هم کافی می باشد... چنان که صحابه پیامبر بر عقد بیعتی که عمر با ابو بکر کرد و نیز به عقد بیعتی که عبد الرحمان بن عوف با عثمان نمود اکتفا کردند و در قبور خلافت ابو بکر یا عثمان، اجماع و اتفاق نظر مردم مدینه را شرط ندانستند تا چه رسد به این که اجماع امت را شرط بدانند...»<sup>(1)</sup>

تمامی کسانی که بر کتاب مواقف شرح نوشته اند (یعنی سید شریف جرجانی، مولی حسن چلبی و شیخ مسعود شیروانی) سخنان قاضی عضد ایجی را که فوقاً ذکر شده پذیرفته اند.<sup>(2)</sup> امام الحرمین جوینی (متوفی 478) می گوید: «بدانید که در بستن عقد امامت، اجماع و موافقت همه شرط نیست. و لذا حتی اگر مردم موافقت نکنند، امامت ثابت می شود. دلیل این سخن ما این است که: وقتی امامت برای ابو بکر ثابت شد، وی بی درنگ شتافت تا احکام مسلمانان را امضاء (و برای آنان فرمان صادر) کند وی هیچ درنگ و تأملی نکرد تا خبر امام و خلیفه شدن او به برخی از یاران پیامبر که در مناطق دور دست زندگی می کردند برسد... لذا نظر درست این است که عقد امامت، با بیعت یک نفر از اهل حل عقد نیز منعقد می شود.»<sup>(3)</sup>

ابن عربی مالکی که یکی از ائمه فرقه مالکیه است می گوید:

1. کتاب المواقف - موقف ششم / مرصد چهارم / تحت عنوان «فیما یتبیت به الامامه» ج 267 / 3.

2. شرح المواقف ج 3 / 265 - 267. 3. الارشاد (تألیف جوینی) ص 424.

«در عقد بیعت با امام، لازم نیست که همه مردم حضور داشته باشند، بلکه برای بیعت با امام، حضور دو یا یک تن کافی است.»<sup>(1)</sup> قرطبی (مفسر معروف) می گوید: «اگر یک تن از اهل حل و عقد، عقد بیعت امامت را ببندد، آن عقد امامت ثابت می باشد و بر دیگران لازم است که صحت آن امامت را بپذیرند. این گفته ما با نظر برخی از مردم سازگار نیست، بدین جهت که آنان می گویند: پیمان امامت، فقط هنگامی منعقد می شود که جماعتی از اهل حل و عقد با امام بیعت کنند، و حال آن که این قول درست نیست و نظر صحیح همان است که ما گفتیم (یعنی امامت با بیعت یک نفر ثابت می شود). دلیل ما این است که: عمر به تنهایی با ابو بکر عقد بیعت بست و هیچ یک از اصحاب پیامبر و هیچ یک از اصحاب پیامبر هم این کار او را ناپسند نشمرد...»<sup>(2)</sup>

لازم به تذکر است که تمامی انصار به جز دو نفر و بسیاری از مهاجرین و همه بنی هاشم و نیز زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و سلمان از بیعت با ابو بکر خودداری کردند و وی را شایسته مقام امامت ندانستند. به هر حال شایسته یک نفر مفسر قرآن (نظیر قرطبی) نیست که چنین دروغ فاحشی را به صحابه پیامبر نسبت بدهد.

#### اوصاف امام از نظر عامه

طبیعتاً هر انسان عاقلی این را می پذیرد که خلیفه و امام حداقل باید فردی عالم و عادل باشد. راویان کذاب برای تثبیت خلافت ستمگران و جاهلان، احادیثی به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند که نمونه هائی از آن را ذیلاً می خوانیم:

1- پیامبر به حذیفه می فرماید: «... پس از من امامانی خواهند آمد که به هدایت من هدایت نشوند و به سنت من عمل ننمایند، مردانی در میان آنها خواهد آمد که قلبهایشان چون قلب شیطان در بدن آدمی است. حذیفه گفت: ای رسول خدا، اگر من (زمان) آنها را درک نمودم چه کنم؟ پیامبر در پاسخ فرمود:

1. شرح صحیح ترمذی (تألیف ابن عربی) 13 / 229.  
2. تفسیر قرطبی 1 / 230 ط اول [= ج 1 / 269 ط سوم، 1354 ه ق].

«... تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ صُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ؛ سخن امیر را بشنو و اطاعت کن، حتی اگر امیر (با تازیانه) بر پشت تو زند و اموال تو را به غارت برد. تو (به فرمان او) گوش بده و (از آن) اطاعت کن».<sup>(1)</sup>

2- سلمه بن یزید جحفی از پیامبر پرسید: اگر امیرانی بر ما حاکم شدند که حق ما را از ما گرفتند و ما را از حقوقمان باز داشتند چه کنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روی خود را از سلمه برگرداند. سلمه مجددا سؤال خود را مطرح کرد. پیامبر پاسخ داد: (فرمان آن امیران را) بشنوید و اطاعت کنید، همانا آنان مسئول کارهای خود هستند و شما هم مسئول کارهای خود (اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا، وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ).<sup>(2)</sup>

3- پیامبر صلی الله علیه و آله به عوف بن مالک گفت: ... بدترین امامان شما کسانی هستند که شما دشمن آنان هستند و آنان را لعن می کنید، آنها نیز با شما دشمنی می کنند و شما را لعن می نمایند. عوف پرسید: ای رسول خدا، اگر چنین وضعی پیش آمد، با این امیران مخالفت نکنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، تا زمانی که آنان در میان شما نماز می خوانند (با آنان مخالفت نکنید) و اگر دیدید حاکمی که بر شما حکومت می کند معصیتی را انجام می دهد از معصیت وی ناخرسند باشید ولی دست از اطاعت او برندارید «...أَلَا مِنْ وَلِيِّ عَلَيْهِ وَالٍ فَرَأَهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيَكْرِهْ مَا يَأْتِي مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا يَنْزِعَنَّ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ».<sup>(3)</sup>

4- «رسول خدا می فرماید: اگر به شما بر طبق آنچه که من به شما گفته ام دستور دادند، در این صورت هم ایشان از امری که کرده اند اجر می برند و هم شما به سبب اطاعتتان پاداش خواهید داشت. ولی اگر به شما دستوری دادند که من شما را به آن امر نکرده بوده، در این صورت گناه این دستور بر عهده خود آنان است و ذمه شما از آن بری می باشد (و عقابی نخواهید داشت).

1. صحیح مسلم ج 6 / 20، سنن بیهقی ج 8 / 157.

2. صحیح مسلم ج 6 / 19، 20، سنن بیهقی ج 8 / 158.

3. صحیح مسلم ج 6 / 24، سنن بیهقی ج 8 / 158.

زیرا هنگامی که شما خدا را ملاقات کردید خواهید گفت: خداوندا! پیامبرانی را به سوی ما فرستادی، ما نیز به اذن تو از ایشان اطاعت کردیم، جانشینانی برای آن پیامبران بر ما برگزیدی باز به دستور تو از ایشان نیز اطاعت کردیم، همچنین فرمانروایانی را بر ما امیر قرار دادی که ما از آنها هم فرمان بردیم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سپس خدا می‌فرماید: راست گفتید، گناه (وعقاب اوامر خلاف حکم الهی) بر عهده آنان است و شما گناهی ندارید». (1)

بر اساس همین احادیث جعلی بود که افراد تبهکار زمام امور مسلمین را به دست گرفتند و به قتل و غارت، و ظلم و جنایت - تحت عنوان امام و خلیفه مسلمین - پرداختند، تا جایی که حتی فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز قربانیان همین بنیاد شوم شدند. ابو اسحاق می‌گوید: «بعد از واقعه کربلا داشتم نماز (جماعت) می‌خواندم، شمر بن ذی الجوشن [قاتل امام حسین علیه‌السلام] نیز همانجا مشغول نماز بود. شمر پس از نماز گفت: خدایا، به راستی که تو شریفی و شرف را دوست می‌داری، و تحقیقا می‌دانی که من فرد شریفی هستم، پس مرا بیامرز! به او گفتم: چطور خداوند تو را بیامرزد، در حالی که تو در قتل فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست داشته‌ای؟ شمر گفت: وای بر تو، ما چه کنیم؟ (به ما چه مربوط است)، فرمانروایان ما، ما را به کاری امر کردند و ما نیز از امر آنان سرپیچی نکردیم. اگر با آنها مخالفت می‌نمودیم از این الاغ‌های بدبخت نیز بدتر بودیم. (2) احادیثی که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده و در آنها پیامبر امامان فاسق و ستمکار را تأیید نموده اند زیاد است. این احادیث جعلی موجب صدور احکامی گردیده که ذیلاً نمونه‌هایی از آن را می‌خوانیم: اطاعت از احکام ظالم واجب است! نوری می‌گوید: «... خروج (و قیام) علیه خلفای گناهکار و همچنین جنگ با آنها حرام است، حتی اگر آن خلفا فاسق و ظالم باشند و این (حرام بودن قیام علیه خلفای فاسق و ظالم) مورد اتفاق تمامی مسلمین است.» (3)

1. سنن بیهقی ج 8 / 159.

2. تاریخ ابن عساکر ج 6 / 338، میزان الاعتدال ج 1 / 449.

3. شرح صحیح مسلم (تألیف نووی) ج 12 / 229.

باقلانی می گوید: «... اصحاب حدیث معتقدند که امام، به سبب ارتکاب گناه و ظلم، و به سبب غصب اموال و ضرب و شتم مردم و کشتن کسانی که حفظ جان آنها واجب است، و به سبب ضایع کردن حقوق مردم، و تعطیل نمودن حدود و احکام الهی از مقام خود بر کنار نمی شود، و خروج بر چنین امام فاسق و ظالمی واجب نیست بلکه واجب است که او را نصیحت و موعظه کنند و از عذاب الهی بترسانند...»<sup>(1)</sup> تفتازانی می گوید: «... اگر خلیفه فاسق یا جاهل باشد، بنا بر اظهر، امر خلافت برای او ثابت است...»<sup>(2)</sup>

نتیجه احکام فوق بر اساس احکام فوق جایز نیست کسی بر کارهای غیر انسانی خلفاء حتی خرده بگیرد. چه کسی را حق آن است به ابو بکر اعتراض کند که چرا - در مصلاي مدینه - دستور آتش زدن «فجائه» را دادی؟<sup>(3)</sup>

- خلیفه (ابو بکر) می تواند فرمان تهاجم به خاندان معصوم پیامبر را هم صادر کند<sup>(4)</sup>

- خلیفه می تواند بر فراز منبربرود و در مقابل مهاجرین و انصار به فاطمه علیه السلامنا سزا بگوید.<sup>(5)</sup>

- خلیفه می تواند در حکومتش، فحاشی را سیره خویش سازد.<sup>(6)</sup>

1. التمهید ص 186.

2. شرح المقاصد ج 2 / 272.

3. فجائه نام کسی است. برای اطلاع از این واقع رجوع بفرمایید به: تاریخ طبری ج 3 / 234، البدایه والنهایه ج 6 / 319، کامل ابن اثیر ج 2 / 134، تاریخ ابن خلدون ج 2 / قسمت دوم / 72.

4. تاریخ ابی الفدا ج 1 / 156، العقد الفرید ج 2 / 253.

5. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 80 ط قدیم [= ج 16 / 215 ط جدید].

6. صواعق المحرقه ص 43. همچنین مراجعه شود به الغدیر ج 7 / 224.

- خلیفه می تواند از روی بی اطلاعی قرآن را به رأی خود تفسیر نموده،  
(47) موجب گمراهی افراد گردد. (48)

- چه اشکالی دارد که کارگزار خلیفه (خالد بن ولید) - بدون دلیل - سر از تن " مالک بن نویره " ها جدا کند و به زن آنها تجاوز نماید. (49)

- چه اشکالی دارد که همین خالد از سوی ابو بکر به سوی قبیله بنی سلیم برود و مردان بنی سلیم را زنده در آتش بسوزاند. (50) به هر حال ابو بکر خلیفه است، چرا که او «دو رأی لازم» را برای خلیفه شدن به دست آورده است! ملکات نفسانی ابو بکر ابن عباس می گوید: «در دوره جاهلیت، مردم بر سر اموال و حتی زنان خود قمار می کردند». جصاص (متوفی 370) پس از نقل عبارت فوق می گوید: «ابو بکر نیز از جمله قمار بازان آن دوره بود». (51)

شعرانی نیز می گوید: «ابو بکر از کسانی بود که قبل از تحریم قمار با ابی بن خلف و مشرکین دیگر قمار بازی می کرد». (52)

1. هنگامی که از ابو بکر درباره معنی یکی از آیات قرآن سؤال کردند، وی با آنکه جواب درست را نمی دانست - به غلط اظهار نظر نمود و گفت: «إنی سأقول فیها برأیی فان یک صواباً فمن الله، وإن یک خطأً فمنی و من الشیطان» [= من در معنی این آیه به رأی خودم اظهار نظر می کنم. اگر درست بود که از خداست، و اگر اشتباه بود از من و از شیطان است]. سنن دارمی ج 2 / 365، 366، سنن بیهقی ج 6 / 223، تفسیر ابن کثیر ج 1 / 460، اعلام الموقعین ج 1 / 82.

2. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: کسانی که درباره آیات قرآن علم ندارند و از خود اظهار نظر می کنند جایگاهشان در آتش است. [مسند احمد بن حنبل ج 1 / 233، 269، 323]. علمای عامه نیز تفسیر به رأی را از گناهان کبیره دانسته اند، تا جایی که قرطبی می گوید: " من قال برأیه فأخطا فقد کفر " [= اگر کسی قرآن را (ندانسته) اشتباه تفسیر به رأی کند کافر است]. تفسیر قرطبی ج 1 / 27 ط اول [= ج 1 / 32 ط سوم، 1354 ه ق].

3. تاریخ ابن عساکر ج 5 / 112، البدایه والنهایه ج 6 / 321 - 323، روضه المناظر ج 11 / 113، 114، تاریخ الخمیس ج 2 / 233، اسد الغابه ج 3 / 39، ج 4 / 295، تاریخ ابی الفد ج 1 / 158، الاصابه ج 1 / 414، ج 2 / 902، ج 3 / 357، صواعق المحرقه ص 21، تاج العروس ج 8 / 75، تاریخ طبری ج 3 / 241 [= ج 3 / 277 - 280 ط ابو الفضل ابراهیم]، کامل ابن اثیر ج 3 / 136، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 60 ط قدیم [= ج 1 / 179 ط جدید].

4. الریاض النضره ج 1 / 131، 132. (51) احکام القرآن ج 1 / 388.

5. کشف الغمه ج 2 / 188.



**شرابخواری** نیز از ملکات بارز اولین خلیفه است. فاکهی در کتاب «تاریخ مکه» روایت مسندی را از ابو القموص با عبارت زیر نقل می کند: «یکبار ابوبکر - در زمان جاهلیت - شراب خورد و این شعر را خواند: تحیی أم بکر بالسلام وهل لی بعد قومک من سلام؟ (الی آخر - ای مادر بکر! درودی توأم با صلح و آرامش بر تو باد. آیا (می پنداری) پس از (کشته شدن) بستگان تو برای من آسایشی مانده است؟ زمانی که این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه وآله، حضرت در حالی که جامه اش به زمین کشیده می شد نزد ابوبکر رفت و او را با عمر یافت. پیامبر صلی الله علیه وآله با چهره برافروخته و سرخ شده به ابو بکر نگاه کردند. ابوبکر گفت: از غضب رسول خدا به خداوند پناه می بریم. <sup>(1)</sup> روایت فوق به قدر ناشیانه تحریف شده است که هر کس آن را بخواند، به راحتی می تواند موارد تحریف را در آن تشخیص دهد. در این روایت ابوبکر پیامبر صلی الله علیه وآله را با عنوان «رسول خدا» مورد خطاب قرار می دهد، چطور ممکن است که این واقعه در زمان جاهلیت اتفاق افتاده باشد. ثانیاً فاکهی از نقل بقیه شعر خودداری نموده است. در این شعر ابوبکر برای مشرکینی که در جنگ بدر کشته شده اند مرثیه سرائی کرده است. بقیه این شعر در تفسیر طبری بدین گونه آمده است:

رایت الموت نقب عن هشام وود	ذرینی اصطیح بکر أفانی
بألف من رجال او سوام کأنی	بنو المغیره لوفدوه
من الشیزی تکلل بالسنام کأنی	بالطوی طوی بدر
من الفتیان والحلل الکرام	بالطوی طوی بدر

1. الاصابه ج 4 / 22.

- مرا فرصتی ده تا بامدادان را با «بکر» بسر آورم، چرا که دیدم مرگ به تعقیب هشام برخاست (و او را از چنگ ما در ربود). - فرزندان مغیره (و بستگان او) آرزو می کردند که ای کاش می شد با دادن هزاران نفر از مردان و یا چهار پایان (با ارزش خود) جان مغیر را بخرند. - (اما افسوس!) چه بسیار می بینم (اشرافی را که دارنده) ظروف پر از گوشت‌های لذیذ (شتران) بودند و اینک (جسدشان) در چاه بدر افتاده است. - چه بسیار می بینم جوانانی را که با جامه های فاخر خود در چاه بدر سرنگون گشته اند. <sup>(1)</sup>

مفسرین و محدثین هر یک به نحوی در نقل واقعه شرب خمر ابوبکر تحریف کرده اند که در «الغدیر» بطور کامل به آنها اشاره شده است. <sup>(2)</sup>

درباره معلومات ابوبکر نیز کافی است بدانیم که هیچ مطلب قابل توجهی از وی در کتاب های تفسیر و حدیث نقل نشده است. برخی از مفسرین (نظیر قرطبی) دلیل این نکته را احتیاط بیش از حد ابوبکر در تفسیر قرآن ذکر کرده اند، <sup>(3)</sup> و حال آنکه ابوبکر گاهی با آنکه معنی کلمات قرآن را نمی دانسته اظهار نظر می کرده است.

کلمات «اب» <sup>(4)</sup> و «کلالة» <sup>(5)</sup> از جمله آنها می باشد. همانطور که قبلا اشاره شد: کلمه «اب» به معنی «چراگاه» است و معنی آن را هر عرب رگ و ریشه داری می داند. مفسرین نوشته اند که ابوبکر نیز مانند عمر از معنی کلمه «أب» بی اطلاع بوده است. <sup>(6)</sup>

1. تفسیر طبری ج 2 / 230. ترجمه فارسی این اشعار موافق با توضیح " زبیدی " ارائه شده است. رجوع بفرمایید به تاج العروس ج 4 / 44، 45.
2. الغدیر ج 7 / 95 - 102. همچنین رجوع بفرمایید به مجمع الزوائد 5 / 51، فتح الباری ج 10 / 30.
3. تفسیر قطبی ج 1 / 29 ط اول [= ج 1 / 34 ط سوم]
4. سوره عبس آیه 27 - 23 (فَأُتْبِنَا فِيهَا حَبًّا \* وَ عَبَبًا \* وَ قَصَبًا \* وَ رَيْثُونًا \* وَ تَخْلًا \* وَ حَدَائِقَ عُلبًا \* وَ فَاكِهَةً \* وَ أَبَا \* مَتَاعًا لَكُمْ \* وَ لِأَنْعَامِكُمْ) (ما در زمین دانه وانگور و نباتات روینده و زیتون و نخل و باغهای پر درخت و میوه و چراگاه را برای (بهره برداری) شما و حیوانات شما رویانیدیم).
5. سوره نساء آیه 176: (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أُمَّرُؤَ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَ لَدُّ وَ لَهُ أُحْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ...) (ای پیامبر از تو درباره کلالة (یعنی برادر و خواهر تنی یا برادر و خواهر پدری) استفتا می کنند. اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته و او را خواهری باشد وی را نصف ترکه است...) .
6. فتح الباری ج 13 / 230، تفسیر ابی السعود ج 8 / 476، در المنثور ج 6 / 317.

ابن حجر می گوید: « کلمه اب (چراگاه)، یک واژه عربی نیست، و این که ابوبکر و عمر معنی آن را نمی دانسته اند مؤید آن است.»<sup>(1)</sup>

پاسخ ابن حجر این است که تمامی اهل لغت کله اب (چراگاه) را در فرهنگ های لغت آورده اند و هیچ اشاره ای به این ادعای ابن حجر ننموده اند. همچنین هنگامی که از ابوبکر معنی کلمه کلاله (برادر و خواهر تنی یا برادر و خواهر پدري) را پرسیدند، گفت: «... من به رای خودم سخن می گویم، اگر درست بود که از خداست، و اگر اشتباه بود از من و از شیطان است و خداوند و رسول او از شیطان بیزارند، به گمانم به «بستگان هر شخص به جز پدر و مادر او» کلاله می گویند.»<sup>(2)</sup>

مفسرین و محدثین نوشته اند که عمر وقتی به حکومت رسید درباره کلمه کلاله گفت: «من شرم دارم چیزی را که ابوبکر گفته رد کنم.»<sup>(3)</sup> از مطالبی که فوقاً به آنها اشاره شد به خوبی می توان دریافت که ابوبکر به چه میزان در تفسیر قرآن احتیاط بخرج می داده است! چهارمین مشخصه بارز ابوبکر ترسو بودن اوست. ابو بکر با آنکه در بسیاری از غزوات شرکت داشته، ولی تاریخ هیچ داستانی از شهامت و دلوری وی سراغ ندارد، در این جنگ ها حتی یک بار هم نشده که وی شخصا کوچکترین جراحاتی به دشمنان وارد سازد. میادین نبرد نه تنها شجاعتی از وی به خالص ندارد بلکه فرار او را در جنگ از یاد نبرده است. بلی، در جنگ خیبر او بود که - از میدان کارزار - گریخت.<sup>(4)</sup> آنچه را که فوقاً به اختصار مطرح نمودیم چهار مورد از ملکات نفسانی ابو بکر بود. در جلد هفتم الغدير (صفحه 95 - 236) بطور مفصل در این باره تحقیق شده است.<sup>(5)</sup>

1. فتح الباری ج 13 / 231.
2. سنن دارمی ج 2 / 365، 366 تفسیر طبری ج 6 / 25، سنن بیهقی ج 6 / 223، تفسیر ابن کثیر ج 1 / 460، اعلام الموقعین ج 1 / 82.
3. رجوع بفرمایید به مأخذ
4. مجمع الزوائد ج 9 / 124، شرح المواقف ج 3 / 276.
5. الغدير ج 7 / 95 - 236.

## بحث هایی از جلد هشتم الغدير

### مناقب جعلی خلفاء

راویانی که به حدیث سازی و نشر اکاذیب اشتغال داشته اند مناقب بسیاری برای ابوبکر جعل کرده اند. به شهادت تاریخ، کلیه مناقب و فضائلی که به ابوبکر نسبت داده اند دروغ محض است. در جلد هفتم الغدير به 28 نمونه از این مناقب جعلی اشاره شده،<sup>(1)</sup> و در جلد هشتم نیز 42 نمونه دیگر از فضائل دروغین ابوبکر و 11 نمونه از مناقب مجعول عمر - که زاییده تخیل طرفداران آنها می باشد - مورد بررسی قرار گرفته است. در این جلد پیرامون حکومت و سیاست مالی عثمان، نحوه برخورد وی با مخالفین و همچنین بدعت های او به تفصیل سخن رفته است. این مختصر گنجایش آن را ندارد که درباره عثمان در دوره قبل از خلافتش بحثی داشته باشیم، فقط همین کافی است که بدانیم وی با اینکه همسر ام کلثوم بود، پیامبر او را حتی از دفن دخت خود (ام کلثوم) محروم کرد. عثمان در طول خلافت خویش بدعت های بسیاری در احکام الهی نمود که شرح آن در جلد هشتم الغدير آمده است. آنچه که می خوانید چهار نمونه از این بدعت هاست:

---

1 - الغدير ج 7 / 237 - 329. 2 - صحیح بخاری - باب يعذب الميت ببيكاه أهله، و باب يدخل قبر المرأه - ج 1 / 331، 346، مسند احمد بن حنبل ج 3 / 126، 228، 229، 270، مستدرک الصحيحين ج 4 / 47، سنن بيهقي ج 4 / 53...

## قضاوت ها و بدعت های عثمان

1- عبيد الله بن عمر، هر زمان و دختر خرد سال او را بدون هیچ گناهی به قتل رساند. (1) عثمان بجای اینکه وی را به مجازات برساند، بر فراز منبر رفت و گفت: «قضای الهی چنین بوده که عبيد الله (فرزند عمر بن خطاب) هر زمان را بکشد. با اینکه هر زمان مسلمان بوده، و لیکن اکنون دیگر وارث ندارد و وارث او شما مسلمین هستید و من نیز امام شما هستم و او را عفو می کنم...» (2)

2- مردی با زنی از قبیله جهینه ازدواج کرد. زن پس از شش ماه بچه ای به دنیا آورد. شوهرش نزد عثمان رفت و قضیه را به او گفت. عثمان امر کرد که زن را سنگسار کنند. علی علیه السلام پس از با خبر شدن از ماجرا نزد عثمان آمد و به وی گفت: تو چه می کنی؟ حکم این زن سنگسار نیست، خدای تبارک و تعالی می فرماید: (وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ تَلَاثُونَ شَهْرًا) و جای دیگر می فرماید: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ)، پس دوره شیردادن 24 ماه است و دوره بارداری شش ماه. عثمان گفت: به این مطلب پی نبرده بودم. سپس دستور داد زن را برگردانند. ولی کار از کار گذشته بود، چرا که زن نگون بخت را سنگسار کرده بودند... (3) در این واقعه حکم جاهلانه عثمان منجر به مرگ اندوهبار زن بیگناه گردید. (4)

3- پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از مدینه خارج می شدند نماز خود را شکسته می خواندند (یعنی نمازهای چهار رکعتی را، دو رکعت می خواندند). (5) حتی خلفای قبل از

1 - تاریخ طبری ج 5 / 42، انساب الاشراف ج 5 / 24، تاریخ یعقوبی ج 2 / 141، الریاض النضره ج 2 / 198، الاصابه ج 3 / 619، العبر ج 1 / 20 - انساب الاشراف ج 5 / 24.

2 - انساب الاشراف ج 5 / 24.

3 - الموطأ - کتاب حدود / ج 11 - ج 2 / 825، سنن بیهقی ج 7 / 442، 443، تفسیر ابن کثیر ج 4 / 157، در المنثور ج 6 / 40، تاریخ یعقوبی ج 2 / 15...

4 - تاریخ یعقوبی ج 2 / 150.

5 - مسند احمد بن حنبل ج 2 / 44، سنن ابن ماجه ج 1 / 330، احکام القرآن (تألیف جصاص) ج 2 / 310، زاد المعاد ج 2 / 29. همچنین مراجعه شود به صحیح بخاری - باب الصلاه بمنی - ج 1 / 281، صحیح مسلم ج 2 / 145، 146... درباره نماز مسافر در الغدیر ج 8 / 98 - 119 به طور مبسوط تحقیق شده و مصادر مربوطه به تفصیل درج گردیده است

عثمان نیز (ابوبکر و عمر) در مسافرت نماز خود را شکسته بجای می آوردند، ولی عثمان این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر داد و در مسافرت نماز را کامل بجا آورد. <sup>(1)</sup> عبد الله بن عمر در این خصوص می گوید: نماز مسافر دو رکعتی است و هر کس که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را ترک کند [و یا با آن مخالفت نماید] کافر است. <sup>(2)</sup>

4 - یک بار عثمان در نماز عشاء، - در رکعت اول و دوم - حمد و سوره نخواند و قضای آن را در رکعت سوم و چهارم بجای آورد. <sup>(3)</sup> عثمان و پایه گذاری حکومت اموی به عبارتی می توان حکومت عثمان را سر آغاز حکومت بنی امیه نام گذارد. در قرآن از بنی امیه به عنوان «شجره ملعونه» یاد شده است. <sup>(4)</sup> پیامبر صلی الله علیه و آله نیز می فرمود: «بنی امیه و بنی حنیفه و بنی ثقیف، شر عرب هستند». <sup>(5)</sup> عثمان فرزندان امیه و ابوسفیان را بر جان و مال و ناموس مسلمانان مسلط نمود <sup>(6)</sup> و بیت المال مسلمین را در اختیار آنان قرار داد. عثمان خود می گوید: «اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آنها را به بنی امیه می دادم تا اینکه آخرین نفر آنها نیز وارد بهشت گردد»، <sup>(7)</sup> گویا عثمان سوگند خورده بود که کاملاً به وصایای ابوسفیان عمل نماید. یک بار ابوسفیان به عثمان گفت: «... حال که خلافت به دست تو رسیده، همچون گوی (توپ) با آن بازی کن و بنی امیه را میخ ها

- 
- 1 - صحیح بخاری - باب الصلاة بمنی - ج 1 / 281، صحیح مسلم ج 2 / 145، 146، مسند احمد بن حنبل ج 2 / 148، سنن بیهقی ج 3 / 126، احکام القرآن (تألیف جصاص) ج 2 / 310.
- 2 - احکام القرآن ج 2 / 310، المحلی ج 4 / 266، 270. عبد الله بن عمر علی رغم گفته خود - برای آنکه رضایت عثمان را جلب نماید - نماز را در سفر، هنگام جماعت تمام می خواند و وقتی به منزل می رفت آن را به صورت دو رکعتی اعاده می کرد [الموطأ ج 1 / 149، المحلی ج 4 / 270].
- 3 - البدایع الصنائع ج 1 / 111.
- 4 - تاریخ طبری ج 11 / 355، 356، تفسیر قرطبی ج 10 / 286، تفسیر نيسابوری ج 15 / 51، 55، در المنثور ج 4 / 191....
- 5 - تطهیر الجنان ص 143.
- 6 - انساب الاشراف ج 5 / 25، 26.
- 7 - مسند احمد بن حنبل ج 1 / 62.

(ستون های استوار) خلافت گردان، این خلافت چیزی جز پادشاهی نیست و من چیزی از بهشت و دوزخ نمی دانم...». (1) ابو سفیان در اواخر عمر خود کور شده بود، در آن ایام نیز نزد عثمان آمد و از وی پرسید: آیا کسی (به جز من و تو) در اینجا هست؟ عثمان گفت: نه. ابو سفیان گفت: «خدایا کار را به همان وضع جاهلیت برگردان...»، (2) و عثمان در حکومت خود چنان کرد که از اسلام چیزی جز نام آن باقی نماند.

چپاول بیت المال، ضرب و شتم مخالفین، اعطای امارت بلاد به بنی امیه و بدعت های او کار را به جایی رساند که برادرش ولید - در محراب نماز مسجد کوفه - شراب استفراغ می کرد. (3) عثمان داماد خود مروان بن حکم را امیر مدینه نمود. مروان اذیت و آزار مردم را از حد گذراند. هم او بود که سنت فحاشی به امیر المومنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله را بر منابر سنت کرد. (4) پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی حکم (پدر مروان) را می دید می فرمود: «وای بر امت من از آنچه که در صلب این (مرد) است»، (5) مروان فردی بود بد دهن، فحاشی (6) و قسی القلب. دقیقاً یک چنین فردی مورد احتیاج عثمان بود تا پایتخت حکومت خود (مدینه) را کنترل کند! عثمان چنان مروان را به خود نزدیک کرده بود که در حقیقت مروان پس از عثمان، شخص اول حکومت محسوب می شد. صلحای کوفه نیز گرفتار دست سعید بن عاص شده بودند. عاص بن سعید یکی از مشرکینی است که در جنگ بدر کشته شده است. (7)

1- الاستیعاب ج 2 / 690. همچنین مراجع بفرمایید به: مروج الذهب ج 1 / 440.

2- تاریخ ابن عساکر ج 6 / 407.

3- الأغانی ج 4 / 176، تاریخ یعقوبی ج 2 / 142، اسد الغابه ج 5 / 91، 92.

4- تطهیر الجنان ص 142.

5- اسد الغابه ج 2 / 34، الاصابه ج 1 / 346، کنز العمال ج 6 / 40.

6- الاستیعاب - ذیل ترجمه اسامه - ج 1 / 30.

7- طبقات ابن سعد ج 2 / قسمت اول / 11، اسد الغابه ج 2 / 310.

عثمان اینک فرزند وی (سعید بن عاص) را - برای انتقام گرفتن از مسلمین - امیر کوفه نموده است. امارت سعید بن عاص یعنی زدن افراد و تبعید آنها. عبد الله بن ابی سرح نیز بر امارت مصر گمارده شده است. وی برادر رضاعی (شیری) عثمان می باشد. فریاد مصریان از دست ظلمهای او بلند شده بود.<sup>(1)</sup>

یک بار مردم نامه ای به عثمان نوشتند و از تعدیات وی شکایت کردند، ولی عثمان به شکایت آنها توجهی ننمود، در عوض عبد الله بن ابی سرح یکی از شکایت کنندگان را آنقدر زد تا وی را کشت.<sup>(2)</sup>

---

1- انساب الاشراف ج 5 / 26.

2- انساب الاشراف ج 5 / 26.



## سیاست مالی عثمان

- پیامبر صلی الله علیه وآله بنی شمس و بنی نوفل را سزاوار خمس نمی دانست و حتی هنگامی که عثمان بن عفان و جبیر بن مطعم اندکی از خمس را مطالبه نمودند پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی به آنها نداد. <sup>(1)</sup>
- زمانی که عثمان به حکومت رسید نه تنها خمس را بلکه بیشتر بیت المال را در آباد کردن املاک و خانه های خود به مصرف رسانید و اموال مسلمین را میان بنی امیه و خاندان خودش تقسیم نمود. <sup>(2)</sup> اقلام زیر نمونه ای از بذل و بخششهای خلیفه از بیت المال مسلمین است:
- 1- عثمان 200 هزار درهم به ابو سفیان بخشید. <sup>(3)</sup>
  - 2- 100 هزار درهم به عموی خود (حکم بن ابی العاص) داد <sup>(4)</sup> و تمامی صدقات قبیله قضاعه را از آن وی ساخت. <sup>(5)</sup>
  - 3- عثمان خمس غنائم آفریقا را - که بالغ بر 500 هزار دینار بود - <sup>(6)</sup> به داماد خود (مروان بن حکم) داد. <sup>(7)</sup>

- 
- 1 - صحیح بخاری - باب ما من النبی علی الأساری من غیر أن یخمس - ج 5 / 28، سنن بیهقی ج 6 / 340، 341، سنن ابی داود ج 2 / 31، مسند احمد بن حنبل ج 4 / 81، المحلی ج 7 / 328، الاموال (تألیف بو عبید) ص 331، النزاع والتخاصم ص 34.
  - 2 - تاریخ یعقوبی ج 2 / 150.
  - 3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [= ج 1 / 199 ط جدید].
  - 4 - المعارف (تألیف ابن قتیبه) ص 194، مرآه الجنان ج 1 / 85، محاضرات راغب ج 2 / 212، العقد الفرید ج 2 / 265، العبر ج 1 / 23.
  - 5 - انساب الاشراف ج 5 / 28، تاریخ یعقوبی ج 2 / 145.
  - 6 - تاریخ ابی الفدا ج 1 / 169، تاریخ طبری ج 5 / 50، تاریخ یعقوبی ج 2 / 143، البدایه والنهایه ج 7 / 152.
  - 7 - علاوه بر مآخذ شماره پیشین رجوع بفرمایید به: انساب الاشراف ج 5 / 25، 27، 28، طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 44، الامامه والسیاسه ج 1 / 32، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [= ج 1 / 199 ط جدید]، المعارف ص 195، تاریخ الخلفاء ص 156، صواعق المحرقه ص 68.

همچنین هنگامی که دختر خود را به ازدواج مروان در آورد 100 هزار دینار به وی بخشید.<sup>(1)</sup>

4- حارث بن حکم نیز پسر عمو و داماد عثمان بود. وی برادر مروان می باشد. عثمان 300 هزار درهم به حارث بخشید، شترانی را که بابت صدقه بودند به وی داد<sup>(2)</sup> و بازاری را که پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه جاریه قرار داده بود به تیول حارث در آورد.<sup>(3)</sup>

5- عثمان 100 هزار درهم به سعید بن عاص داد، وقتی به وی اعتراض شد که چرا این کار را کردی، او گفت: من با سعید بن عاص خویشاوندی دارم.<sup>(4)</sup>

6- عثمان به برادر مادری خود (ولید بن عقبه) 100 هزار درهم از بیت المال کوفه داد.<sup>(5)</sup>

7- عثمان کلیه غنائمی مرا که در مغرب آفریقا [از طرابلس غرب تا طنجه] گرفته شده بود به عبد الله بن ابی سرح بخشید و حتی یک مسلمان را در آن شریک نکرد.<sup>(6)</sup> همچنین در جنگ اول آفریقا نیز غنیمت هنگفتی نصیب مسلمانان شد که عثمان خمس خمس آن را (1 / 25) که 100 هزار دینار بود به وی داد.<sup>(7)</sup>

8- عبد الله بن خالد از نوادگان امیه می باشد. او داماد دیگر عثمان است، عثمان 300 هزار (و به قولی 400 هزار) درهم به وی داد و همچنین به هر یک از خویشاوندان او 10 هزار درهم (یا به قول بلاذری 100 هزار درهم) بخشید.<sup>(8)</sup>

1 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [ج 1 / 199 جدید].

2 - انساب الاشراف ج 5 / 52.

3 - المعارف ص 195، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [= ج 1 / 198 ط جدید]، محاضرات راغب ج 2 / 212، العقد الفرید ج 2 / 265.

4 - انساب الاشراف ج 5 / 28.

5 - انساب الاشراف ج 5 / 30، العقد الفرید ج 2 / 276.

6 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [= ج 1 / 199 ط جدید].

7 - اسد الغابه ج 3 / 173، البدایه والنهایه ج 7 / 151، 152.

8 - المعارف ص 195، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 66 ط قدیم [= ج 1 / 198 ط جدید]، انساب الاشراف ج 5 / 58.

همچنین هنگامی که عثمان دختر خود را به ازدواج عبد الله بن خالد در آورد دستور داد که 600 هزار درهم از بیت المال بصره به وی بدهند.<sup>(1)</sup>

9- در بیت المال صندوقی پر از جواهرات وجود داشت که عثمان مقداری از آن را برداشت و به نزدیکانش داد. مردم به عثمان اعتراض کردند. عثمان گفت: این (جواهرات) مال خداست و من به هر کس که بخواهم آن را می دهم و به هر کس که بخواهم نمی دهم «... هذا مال الله أعطیه من شئت وأمنعه من شئت».<sup>(2)</sup>

10 - یک بار ابو موسی پیمانه ای از طلا و نقره نزد عثمان آورد، عثمان تمامی آنها را در میان زنان و دختران خود تقسیم نمود.<sup>(3)</sup> برخی از خزانه داران بیت المال - که نمی توانستند چپاول های عثمان را تحمل کنند - یکی پس از دیگری از شغل های خود کناره می گرفتند. عبد الله بن مسعود خزانه دار بیت المال در کوفه بود. یک روز کلیدهای بیت المال را به زمین انداخت و به مردم گفت: «من تا امروز فکر می کردم خزانه دار مسلمین هستم، اگر قرار باشد خزانه دار عثمان و خاندانش باشم حاجتی به این شغل ندارم.»<sup>(4)</sup>

در یکی از روزهای جمعه در حالی که عثمان نماز جمعه را می خواند، مسئول صدقات بازار مدینه با کلیدهای خزانه آمد و فریاد زد: «ای مسلمانان! عثمان گمان کرده که من خزانه دار او و خویشاوندان او هستم، ولی من خزانه دار مسلمین بودم. بگیری این هم کلیدهای بیت المال شما»، سپس کلیدها را به طرف عثمان انداخت.<sup>(5)</sup>

1- تاریخ یعقوبی ج 2 / 145.

2. انساب الاشراف ج 5 / 88.

3. الصواعق المحرقة ص 68.

4. انساب الاشراف ج 5 / 30.

5. تاریخ یعقوبی ج 2 / 145، 146.

همچنین پس از آنکه عثمان 100 هزار درهم از بیت المال به مروان داد، زید بن ارقم با کلیدهای بیت المال نزد عثمان آمد و گفت: ... اگر 10 درهم به مروان می دادی زیاد بود چه برسد به 100 هزار درهم. عثمان گفت: ای «ابن ارقم» کلیدهای بیت المال را (همین جا) بگذار، ما کس دیگری را (برای خزانه داری) پیدا خواهیم کرد.<sup>(1)</sup>

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 67 ط قدیم [= ج 1 / 199 جدید].

## دارائی های خلیفه و نزدیکان

او بررسی میزان دارائی افرادی که از برکت وجود عثمان به ثروتهای هنگفت رسیدند<sup>(1)</sup> از حوصله این نوشتار خارج است و ما در اینجا اجمالا به ثروت چند تن از آنها و سپس خود عثمان اشاره می نمایم:

1- اموال زبیر بن عوام: بخاری می گوید: «زبیر یازده خانه در مدینه، دو خانه در بصره، یک خانه در کوفه و یک خانه در مصر داشت. نقدینه زبیر هنگام مرگش 59 میلیون درهم بود.»<sup>(2)</sup> علاوه بر این زبیر هزار اسب، هزار بنده و هزار کنیز داشت.<sup>(3)</sup>

2- اموال طلحه بن عبید الله: املاک وی 30 میلیون درهم ارزش داشت. هنگام مرگ نقدینه او 200 هزار دینار طلا و 200 / 000 / 2 درهم ود. علاوه بر این 300 بار شتر طلا (یا به قول بعضی 300 پوست گاو پر از طلا) از وی به جا ماند.<sup>(4)</sup> بلاذری می گوید: «عثمان یک بار در زمان حکومتش 200 هزار دینار به طلحه بخشید.»<sup>(5)</sup>

1. مروج الذهب ج 1 / 434.

2. صحیح بخاری - کتاب جهاد، باب برکه الغازی فی ماله - ج 5 / 21. در صحیح بخاری نقدینه زبیر - در هنگام مرگ - 52 میلیون درهم ذکر شده است که بنا به گفته های قبلی بخاری، اشتباهی در جمع زدن صورت گرفته است. این اشتباه در تمامی شروح صحیح بخاری تذکر داده اند.

3. مروج الذهب ج 1 / 434.

4. طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 158، دول الاسلام ج 1 / 17، خلاصه التهذیب ص 152، مروج الذهب ج 1 / 434، العقد الفرید ج 2 / 283، الریاض النضره ج 2 / 344 - 346.

5. انساب الاشراف ج 5 / 7.

- 3- اموال عبد الرحمن بن عوف: در میان دارائی وی قطعه طلای بسیار بزرگی وجود داشت که دست تمامی مردانی که این طلا را با تبرهای خود می شکستند تاول زد. ثروت وی هنگام مرگ عبارت بود از: یکصد اسب، هزار شتر، 10 هزار گوسفند و 2 / 560 / 000 درهم. وی چهار زن داشت که به هر زن ربع ثمن (1 / 32) اموال عبد الرحمن رسید، که عبارت بود از 80 هزار دینار (و به قولی 100 هزار دینار). اگر بخواهیم قول دوم را بپذیریم نقدینه وی در هنگام مرگ 3 / 200 / 000 دینار طلا بوده است. (1)
- 4- اموال سعد بن ابی وقاص: وی قصر مجلی در وادی عقیق برای خود بنا کرده بود که در همان قصر درگذشت. سعد بن ابی وقاص هنگام مرگ 250 هزار درهم از خود باقی گذاشت. (2)
- 5- یعلی بن امیه. نقدینه وی 500 هزار دینار طلا و اموال غیر نقدی وی 100 هزار دینار بود. (3)
- 6- زید بن ثابت (مدافع نمونه عثمان). وی آنقدر طلا و نقره از خود به جای گذارد که آنها را با تبر می شکستند. قیمت زمینها و اموال دیگر وی 100 هزار دینار بود. (4) بلاذری می گوید: عثمان یک بار 100 هزار درهم به زید بن ثابت بخشید. (5) لازم به تذکر است که زبیر وطلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص کسانی بودند که عثمان را به خلافت رسانیدند. اموال عثمان: ابن سعد در کتاب طبقات می گوید: دارائی عثمان هنگام مرگ عبارت بود از: 30 / 500 / 000 درهم، 150 هزار دینار طلا، هزار شتر، صدقاتی در خیبر و برادیس و وادی القری به ارزش 200 هزار دینار. (6) ذهبی می گوید: «عثمان هزار بنده داشت». (7)

- 
1. طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 96، مروج الذهب ج 1 / 434، تاریخ یعقوبی ج 2 / 146، صفه الصفوه ج 1 / 138، الریاض النضره ج 2 / 385.
  2. طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 105، مروج الذهب ج 1 / 434.
  3. مروج الذهب ج 1 / 434.
  4. مأخذ شماره پیشین.
  5. انساب الاشراف ج 5 / 52.
  6. طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 53.
  7. دول الاسلام ج 1 / 12.

مسعودی نیز می گوید: «عثمان ساختمانی در مدینه برای خود بنا نمود که دیوارهای آن از سنگ و ساروج و درهای آن از درخت ساج و سرو ساخته شده بود، عثمان وقتی کشته شد تعداد بسیاری اسب و شتر از خود به جای گذارد.»<sup>(57)</sup>

فهرست برخی از بذل و بخشش های عثمان و همچنین بعضی از ذخیره های مالی که به برکت وجود او انباشته گردید: نام دینار مروان 500 / 000  
عبد الله بن ابی سرح 100 / 000 طلحه 200 / 000 عبد الرحمن بن ابی عوف 2 / 560 / 000 یعلی بن امیه 500 / 000 زید بن ثابت 100 / 000  
عثمان (خلیفه) 150 / 000 عثمان (خلیفه) 200 / 000 - جمع دینار 000 /  
4 / 310 نام درهم حکم بن ابی العاص 300 / 000 خاندان حکم 000 /  
2 / 020 حارث بن حکم 300 / 000 سعید بن عاص 100 / 000 ولید بن عقبه 100 / 000  
عبد الله بن خالد 300 / 000 عبد الله بن خالد 000 /  
600 ابو سفیان 200 / 000 مروان بن حکم 100 / 000 طلحه 000 /  
2 / 200 طلحه 30 / 000 / 000 زبیر 59 / 800 / 000 سعد بن ابی وقاص 250 / 000 عثمان (خلیفه) 30 / 500 / 000  
- جمع درهم 000/770/126

---

1. مروج الذهب ج 1 / 433، 434.

## بحث هائی از جلد نهم الغدير

### حاکمیت ستم

ابن قتیبہ می گوید: «عثمان نخستین کسی است که برای زدن مردم از تازیانه استفاده کرده است. قبل از او، ابو بکر و عمر این کار را با چوبدستی و یا خیزران انجام می دادند.»<sup>(1)</sup> در حقیقت ضرب و شتم مردم، زندانی کردن آنها و تبعید ناراضیان از عمده ترین جلوه های حکومت پلیسی و نامشروع عثمان است.

### تبعید ابوذر

ابوذر که می دید عثمان اموال بیت المال را یا خود برداشته و یا میان خانواده اش تقسیم می کند. پیوسته به این رویه اعتراض می کرد. عاقبت عثمان تصمیم خود را گرفت و ابوذر را به شام تبعید نمود. ولی او در شام نیز ساکت ننشست. ابوذر در شام به معاویه می گفت: این کاخ سبزی که تو برای خویش ساخته ای یا از پولهای بیت المال است، که در آن صورت خیانت کرده ای، و یا از پولهای خودت، که این کار نیز اسراف است. معاویه که دید نمی تواند ابوذر را ساکت کند وی را به زندان انداخته،<sup>(2)</sup> نامه ای برای عثمان نوشت و در آن به وی یاد آور شد که: «ابوذر مردم شام را علیه تو می شوراند.» عثمان در جواب معاویه نوشت: «ابوذر را بر بدترین مرکب سوار کن و به مدینه بازگردان.» معاویه نیز ابوذر را - که مردی سالخورده بود - بر شتری بدون جهاز (یا شتری که پالانش خشک بود) سوار کرد و به افرادش دستور داد که شتر وی را شب و روز پی کنند تا به مدینه برسد. وقتی ابوذر به مدینه رسید پوستهای ران پایش کنده شده بود و نزدیک بود تلف گردد.

1. الامامه والسیاسه ج 1 / 32.

2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 356 ط قدیم [= ج 8 / 258 ط جدید].



عثمان ابوذر را به اتفاق همسر (و دخترش) به بیابان خشک ریزه تبعید نمود و ابوذر همان جا بود تا از دنیا رفت. (1) عثمان 40 تازیانه به ابن مسعود جهت دفن ابوذر زد. (2)

تبعید عبدالله بن مسعود از کوفه به مدینه

چه بسیار کسانی که در زمان عثمان به ذلت و خواری افتادند و حال آنکه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عزیز مسلمین بودند. حامیان صدیق پیامبر اکنون گرفتار دست آزارهای عثمان و عمال او شده اند. عثمان کار را به جایی رسانید که کوفه را در اختیار فرد زناکار و شارب الخمری (3) چون ولید بن عقبه قرار داد. ولید بن عقبه (یا برادر مادری عثمان) امام جمعه مسجد کوفه شده بود. یک بار آنقدر مست کرد که نماز صبح را عوض دو رکعت، چهار رکعت خواند. (4) ولید در نماز فریاد می کشید:

علق القلب الربابا \* بعد ما شابت وشابا

قلب من به رباب (خانم) دل بسته است، هر چند که هر دو پیر شده ایم. (5)

ولید هنگام رکوع و سجود نعره می زد: [شرب واسقنی] می را بنوش و به ما نیز بنوشان. (6)

- 
1. صحیح بخاری - کتاب زکات و تفسیر - ج 3 / 7، ج 7 / 7، 94، 95، انساب الاشراف ج 5 / 52 - 54، فتح الباری ج 3 / 213، طبقات ابن سعد ج 4 / قسمت اول / 166، 167، مروج الذهب ج 1 / 438، 440، تاریخ یعقوبی ج 2 / 148 - 150، فتح الباری ج 3 / 212، 213، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 240 - 242 ط قدیم [= ج 3 / 25 - 59 ط جدید]، کامل ابن اثیر ج 3 / 43... ماجرای تبعید ابوذر بطور مبسوط در جلد هشتم الغدیر ص 292 - 330 درج گردیده است که ما آن را به جهت تیوب موضوعی در ذیل جلد نهم آوردیم.
  2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 237 ط قدیم [= ج 3 / 44 ط جدید].
  3. الاغانی ج 4 / 178، اسد الغابه ج 5 / 91، مروج الذهب ج 1 / 435.
  4. مسند احمد بن حنبل ج 1 / 144، سنن بیهقی ج 8 / 318، تاریخ یعقوبی ج 2 / 142، کامل ابن اثیر ج 3 / 40، اسد الغابه ج 5 / 91، 92، الامامه والسیاسه ج 1 / 32، الاصابه ج 3 / 638.
  5. الاغانی ج 3 / 176، 177.
  6. مروج الذهب ج 1 / 435.

پس از اتمام چهار رکعت نماز، با تمسخر به مردم گفت: اگر می خواهید باز هم برایتان بخوانم؟<sup>(1)</sup> در آخر هم تمامی شرابهائی را که خورده بود در محراب مسجد کوفه بالا آورد.<sup>(2)</sup>

بعدها هنگامی که سعید بن عاص والی کوفه شد دستور داد منبر و محراب مسجد کوفه را بشویند.<sup>(3)</sup> عثمان امر کرد که 100 هزار درهم از بیت المال کوفه به ولید بدهند. عبد الله بن مسعود که در کوفه بود اعتراض کرد و گفت: عثمان سنت پیامبر را تغییر داده است. ولید طی نامه ای سخنان عبد الله بن مسعود را به اطلاع عثمان رسانید.

به دنبال این نامه عثمان دستور داد ابن مسعود را از کوفه به مدینه تبعید کنند. زمانی که وی را از کوفه خارج می کردند، کوفیان به مشایعت او آمدند. ابن مسعود به آنها گفت: «تقوا پیشه کنید و از قرآن جدا مشوید.» کوفیان گفتند: «ای ابن مسعود! خدا تو را جزای خیر بدهد، تو جاهلان ما را علم آموختی و عالمان ما را استوار ساختی، این تو بودی که ما را با قرآن و دین خدا آشنا کردی، تو برادر و دوست مسلمان خوب ما بودی.» هنگامی که ابن مسعود به مدینه رسید عثمان بر فراز منبر بود و خطبه می کرد. وی به مجرد اینکه چشمش به ابن مسعود افتاد از همان بالای منبر به او ناسزا گفت. سپس دستور داد او را بزنند. گماشتگان عثمان چنان عبد الله بن مسعود را زدند که دنده های او خرد شد.<sup>(4)</sup> وی هنگام مردن می گفت: «از خدا می خواهم که حق مرا از عثمان بگیرد.» همچنین وصیت کرد که عثمان بر او نماز نخواند و لذا وقتی عمار یاسر، ابن مسعود را در بقیع دفن کرد عثمان از آن بی اطلاع بود.<sup>(5)</sup>

1. الامامه والسیاسه ج 1 / 32، اسد الغابه ج 5 / 91، 92، تاریخ یعقوبی ج 2 / 142، العقد الفرید ج 2 / 277.
2. اسد الغابه ج 5 / 91، تاریخ یعقوبی ج 2 / 142، الاغانی ج 4 / 176.
3. انساب الاشراف ج 5 / 35، مروج الذهب ج 1 / 436.
4. انساب الاشراف ج 5 / 36، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 235 - 237 ط قدیم [ = ج 3 / 40 - 44 ط جدید].
5. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 236 ط قدیم [ = ج 3 / 42].

عثمان پس از چندی سعید بن عاص را به امارت کوفه گمارد. وی نیز به بهانه های مختلف کوفیان را مورد ضرب و شتم قرار می داد. سعید بن عاص، هاشم بن عتبّه (همان یاور صدیق پیامبر) را فقط به دلیل اینکه زودتر از دیگران هلال عید فطر را دیده به باد کتک گرفت و خانه وی را آتش زد. <sup>(1)</sup> آنهایی که با سعید بن عاص مخالفت می کردند عاقبتشان به تبعید می کشید، آنها یا سر و کارشان با عثمان در مدینه می افتاد و یا با معاویه در شام.

سعید بن عاص در نامه ای به عثمان نوشت: «من با وجود مالک اشتر و دوستان سفیه و ابلهش - که به قراء قرآن معروفند - نمی توانم در کوفه امارت کنم.» عثمان یک نامه به سعید نوشت و یک نامه به مالک اشتر. به سعید بن عاص نوشت: «مالک و اصحابش را به شام تبعید کن.» و به مالک نوشت: «... من فکر می کنم تا صدمه مرگباری به تو نرسد دست از کارهایت بر نخواهی داشت. به محض اینکه نامه ام به دست تو رسید به طرف شام حرکت کن چون تو اهالی کوفه را فاسد کرده ای.» سعید بن عاص، به دنبال این دستور، مالک و نه تن دیگر را - که در میان آنها کمیل بن زیاد نخعی نیز دیده می شد - به شام تبعید نمود. <sup>(2)</sup>

1. طبقات ابن سعد ج 5 / 21.

2. انساب الاشراف ج 5 / 39 - 45. همچنین رجوع بفرمایید به تاریخ طبری ج 5 / 88 - 90، تاریخ ابی الفدا ج 1 / 168، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 158 - 160 ط قدیم [= ج 2 / 129 - 134 طی جدید]. برای اطلاع از ماجرای تبعید های دیگر رجوع شود به الغدیر ج 9 / 45 - 60.

این استبداد در پایتخت حکومت (مدینه) بیشتر به چشم می خورد. در آنجا یا کسی جرأت اعتراض نداشت و یا در صورت اعتراض کردن به سرنوشت عمار و ابوذر دچار می گردید. عمار یاسر کسی است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بارها وی را ستوده اند.<sup>(1)</sup>

یک بار عمار یاسر به عثمان گفت که: چرا جواهرات بیت المال را در میان خانواده ات تقسیم می کنی؟ در پی این اعتراض به دستور عثمان آنقدر عمار را زدند تا وی بیهوش شد و به عارضه فتق مبتلا گردید.<sup>(2)</sup> در این واقعه نیز یکی از دنده های عمار شکست.<sup>(3)</sup> در جلد نهم الغدیر به اقوال صحابه علیه عثمان و همچنین به ماجرای کشته شدن او اشاره شده است. بحث مبسوط دیگری که در این جلد عنوان شده است مناقب و فضائلی است که راویان کذاب برای عثمان جعل کرده اند.<sup>(4)</sup>

عثمان در نظر صحابه

1 - امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره عثمان می فرماید: «قام نافجا حَضْنِهِ، بَيْنَ ثَيْلِهِ وَمَعْتَلِفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَهُ الْإِبِلِ نَبْتَهُ الرَّبِيعِ؛ عثمان پهلوهایش را - که میان محل خوردن و بیرون دادنش قرار داشت - باد کرده، به پا خاست و فرزندان نیاکانش (بنی امیه) نیز با وی بپاخاستند و مال خدا را چنان خوردند که شتر گیاه بهاری را».<sup>(5)</sup>

**آیاتی که عمار را مشمول آنها دانسته اند عبارتند از:** \* (أَمَّنْ هُوَ قَائِمٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ...); کسی که اوقات شب را در عبادت خدا به سجده و قیام می پردازد و از عذاب الهی بیمناک است...»

الزمر 9. \* (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ); کسانی را که شبانه روز پروردگار خود را می خوانند و (رضای) خدا را طلب می کنند از نزد خود مران که چیزی از حسان آنان بر تو نیست...» الانعام 52.

1. رجوع بفرماید به الغدیر ج 9 / 20 - 28.

2. انساب الاشراف ج 5 / 48، 48، 49، الامامه والسیاسه ج 1 / 33، طبقات ابن سعد ج 3 / قسمت اول / 185، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 239 ط قدیم [= ج 3 / 47 - 52 ط جدید]، الاستیعاب ج 2 / 422.

4. الغدیر ج 9 / 264 -

3. الاستیعاب ج 2 / 422.

377.

5. نهج البلاغه، خطبه شفشقیه. برای اطلاع از مصادر دیگر خطبه شفشقیه رجوع بفرماید به الغدیر ج 7 / 82 - 85.

(إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)؛ جز آن کسی که مجبور شود ولی دلش در ایمان ثابت باشد» النحل 106. (أَقَمْنَا وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...!)؛ آیا کسی که وعده نیکوی (فردوس جاودان) را به او داده ایم - و او نیز به آن وعده خواهد رسید - به مانند کسی است که متاع زندگی دنیوی را به او بخشیده ایم» القصص 61. \* (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ...!)؛ او (در دنیای جاهلیت) مرده بود. پس ما او را زنده کردیم و به او نوری ارزانی داشتیم تا بوسیله آن در میان مردم (سرافراز) برود...» الانعام 122.

2- عایشه درباره عثمان می گوید: «بکشید این احمق را، خداوند مرگش دهد.»<sup>(1)</sup> در جای دیگر می گوید: «بکشید این احمق را، او فاجر شده است.»<sup>(2)</sup>

3- عبد الله بن مسعود درباره کارهای عثمان وولید می گوید: «بدترین کارها نوآوری (در دین) است، و هر نوآوری بدعت می باشد. هر بدعتی ضلالت است، و (جایگاه) هر ضلالتی در آتش.»<sup>(3)</sup>

4- مقداد بن اسود (رزم آور بدر) درباره کسانی که عثمان را خلیفه کردند می گوید: «به خدا قسم، آنان صلاح امت و درستی در دین را نخواستند، آنها دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.»<sup>(4)</sup>

5- عمار بن یاسر. باقلانی می گوید: «روایت شده که عمار، عثمان را کافر می دانسته است.»<sup>(5)</sup>

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 77 ط قدیم [= ج 6 / 215 ط جدید].

2. الامامه والسیاسه ج 1 / 52.

3. الفتنة الكبرى ج 1 / 171.

4. تاریخ یعقوبی ج 2 / 140.

5. التمهید ص 220.

آنچه را که درباره مطالب این چهار جلد (6، 7، 8، 9) خواندید مختصر سخنی درباره سیره ابو بکر و عمر و عثمان بود. ما در اینجا قصد جمع بندی مطالب گفته شده را نداریم فقط بی مناسبت نیست اکنون روایتی را از کتاب صحیح بخاری نقل نماییم. روایت دروغی که به حدیث مفاضله مشهور گشته است:

بخاری نقل می کند که: محمد بن حنفیه از پدرش (علی بن ابی طالب) پرسید: بهترین فرد پس از رسول خدا کیست؟

علی گفت: ابوبکر. پرسید: پس از او کیست؟ علی گفت: عمر. محمد بن حنفیه ترسید از اینکه علی بگوید بعد از عمر، عثمان بهتر از همه است، لذا گفت: بعد از عمر تو افضلی؟ علی گفت: نه، من تنها یک فرد (عادی) از مسلمانان هستم. <sup>(1)</sup> بخاری در کتاب خود از این روایت های جعلی زیاد دارد. آنان که نظر علی علیه السلام را درباره سه خلیفه می دانند تردیدی برایشان نمی ماند که این روایت ساختگی است. سخن در این نیست که علی را بهترین ندانستند، بلکه حقیقت درد آور این است که با علی علیه السلام حتی به مانند یک مسلمان عادی نیز رفتار نکردند.

ای کاش لا اقل حرمت یک مسلمان را برای او قائل می شدند:

- اگر علی مسلمان است، چرا در نماز جمعه ها همه موظفند به علی فحاشی کرده و او را لعن نمایند؟

- کار امارت مروان (والی عثمان) با ناسزا گفتن به کدام مسلمان سوای علی علیه السلام استوار گردید؟ <sup>(2)</sup>

- مگر میشود خلیفه مسلمین (معاویه) بیزاری از یک مسلمان را شرط بیعت خود قرار دهد! <sup>(3)</sup>

- کدام مسلمان بی گناهی مانند علی علیه السلام گشته شده که علمای اسلامی برای قاتلش اجرا خروی در نظر گرفته باشند. <sup>(4)</sup>

- اگر دشنام دهندگان به صحابه پیامبر دجال و ملعونند. <sup>(5)</sup> چرا بخاری از دشنام دهندگان به علی علیه السلام (نظیر حریر بن عثمان و عمران بن حطان و 60 ناصبی دیگر) روایت نقل می کند؟

1. صحیح بخاری - کتاب المناقب - ج 5 / 249. 2. صواعق المحرقة ص 33.

3. معاویه در خلافت خود بیزاری از علی علیه السلام را شرط بیعت قرار داده بود. البیان والتبیین ج 2 / 85.

4. المحلی ج 10 / 484، (الغدیر ج 1 / 323). 5. تهذیب التهذیب ج 509 / 1.

## بحث هایی از جلد دهم الغدير

عبد الله بن عمر

بخاری روایت مفاضله را از طریق عبد الله (پسر عمر بن خطاب) نقل نموده است. عبد الله بن عمر از دشمنان قسم خورده علی بن ابی طالب علیه السلام است. وی می گوید: «خلفای این امت - که صالحانی بی نظیرند - 12 نفر هستند: ابو بکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید، سفاح، منصور، جابر، مهدی، امین، سلام و امیر العصب». <sup>(1)</sup> عبد الله بن عمر برای بیعت با یزید 100 هزار درهم از معاویه گرفت. <sup>(2)</sup> وی همچنین با عبد الملک بن مروان نیز بیعت کرد. <sup>(3)</sup> حجاج بن یوسف امیر عبد الملک بود و در طول امارتش 120 هزار نفر را کشت <sup>(4)</sup> و 80 هزار نفر را - که 30 هزار نفر از آنها زن بودند - به زندان انداخت. <sup>(5)</sup> هنگامی که حجاج بن یوسف در مکه نماز جماعت می خواند، عبد الله بن عمر نیز به نماز او حاضر می شد و به وی اقتدا می کرد. <sup>(6)</sup>

- 
1. تاریخ الخلفاء ج 210، کنز العمال ج 6 / 67.
  2. سنن بیهقی ج 8 / 159، حلیه الاولیاء ج 1 / 296، البدایه والنهایه ج 9 / 5.
  3. فتح الباری ج 5 / 19.
  4. صحیح ترمذی ج 9 / 64، تاریخ ابن عساکر ج 4 / 80، تیسیر الوصول ج 4 / 36.
  5. تاریخ ابن عساکر ج 4 / 80، المستطرف ج 1 / 66.
  6. طبقات ابن سعد ج 4 / قسمت اول / 11، بدائع الصنائع ج 1 / 156، المحلی ج 4 / 213.

## معاویه

هر چند همه با روحيات و جنایات وحشتناک معاویه کاملاً آشنائی داشته و نیازی به معرفی او و خاندان معلوم الحالش نیست، لیکن از آن جایی که راویان کذاب حد و مرزی در حرفه جعل حدیث قائل نیستند، برای معاویه نیز مناقب و فضایل بسیاری ساخته اند. (7)

یکی از آنها این است که پیامبر فرمود: «خداوند در وحی خود، جبرئیل و من و معاویه را امین دانسته است، و معاویه - به دلیل اینکه علم بسیاری دارد و در خصوص کلام پروردگار امین است - نزدیک بود (به جای من) به نبوت مبعوث گردد...». (8)

فیروز آبادی و عجلونی می گویند: «در باب فضایل معاویه حتی یک حدیث صحیح هم وجود ندارد.» (9) ابن تیمیه نیز می گوید: «گروهی به جعل فضایل معاویه پرداختند و در این باره احادیثی را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نمودند که تمامی آنها دروغ است» (10) فرمایشات پیامبر درباره معاویه رسول خدا صلی الله علیه و آله - با آگاهی از ضمیر نا پاک معاویه - می فرمایند: «خدایا! معاویه و عمرو بن عاص را به آتش دوزخ در انداز». (11) طبری و نصر بن مزاحم نیز نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله ابو سفیان و معاویه و یزید را لعن فرموده اند. (12) همچنین حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر شده که حفاظ عامه آن را در کتب خویش نقل نموده اند. پیامبر می فرماید: «هنگامی که معاویه را بالای منبر من دیدید او را بکشید» (13)

1. در جلد یازدهم الغدير بحثی تحت عنوان مناقب مجعول معاویه آمده است.

2. تاریخ ابن عساکر 7 / 322.

3. کشف الخفاء ج 2 / 420، سفر السعاده ج 2 / 248.

4. منهاج السنه ج 2 / 207.

5. کتاب صفین ص 219، مسند احمد بن حنبل ج 4 / 421. در مسند احمد بجای نام معاویه و عمرو عاص، فلان و فلان آمده است. با کتاب صفین مقابله بفرمایید.

6. تاریخ طبری ج 11 / 357، تذکره الخواص ص 209، کتاب صفین ص 220.

7. تاریخ بغداد ج 12 / 181، تاریخ طبری ج 11 / 357، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 348 ط قدیم [= ج 4 / 33 ط جدید]، کتاب صفین ص 216، 221، کنوز الحقائق ص 9، تهذیب التهذیب ج 2 / 428.



صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله نیز سخنان تندی علیه معاویه گفته اند که بسیاری از آنها در کتاب الغدیر درج شده است.<sup>(1)</sup> ذکر کشتارها و جنایاتی که معاویه در طول سلطنت خویش نمود از حوصله این اوراق خارج است. علت اصلی دشمنی معاویه با علی این بود که علی علیه السلام وی را مانند عثمان والی شام ننمود.

علی علیه السلام در اوایل خلافت خود جریر را نزد معاویه فرستاد تا او موضع معاویه درباره خلافت خودش آگاه شود. معاویه به جریر گفت: «من نظری دارم... (و آن اینکه) به علی بنویسی که خراج شام و مصر را از آن من سازد و هنگام مرگش بیعت (با کسی را) بر گردن من تحمیل ننماید. (در این صورت) من خلافت را به او تسلیم می کنم و به او خواهم نوشت که خلیفه است...».<sup>(2)</sup> اما امیر المؤمنین علی علیه السلام فردی نبود که زمام امورش را به دست فرد تبهکاری چون معاویه بدهد. هنگامی که معاویه از جواب مثبت علی علیه السلام مأیوس شد، پیراهن عثمان را علم نمود و به معاندت با علی علیه السلام پرداخت. وی همه جا می گفت علی علیه السلام قتل عثمان دست داشته است و حال آنکه در زمان کشته شدن عثمان، علی علیه السلام در خارج از مدینه بود.<sup>(3)</sup>

معاویه در ستیز به علی علیه السلام، جنایاتی مرتکب شد که قلم از بیان آن عاجز است. طبری و دیگران می گویند: «بنی امیه هنگامی که می شنیدند بر نوزادی نام «علی» را گذارده اند، آن نوزاد را بی درنگ می کشتند.»<sup>(4)</sup> معاویه همیشه در آخر خطبه نماز جمعه می گفت: «خدایا! ابوتراب (علی) در دین تو ملحد شده است و (مردم را) از راه تو باز داشته. خدایا! او را به شدت لعن نما و به عذابی دردناک عذابش کن؛ اللهم إن ابا تراب الحد فی دینک و صد عن سبیلک، فالعنه لعنا و بیلا و عذبه عذابا الیما».

1. الغدیر ج 10 / 139 - 177.

2. الامامه والسیاسه ج 1 / 59، کتاب صفین ص 52، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 250 ط قدیم [= ج 3 / 84 ط جدید].

3. مجمع الزوائد ج 7 / 230.

4. تهذیب التهذیب ج 7 / 319.

معاویه برای تمامی عمالش نوشته بود که این جملات را بالای منبرها بگویند. (1) سپاهیان معاویه در جنگ صفین 25 هزار نفر از اصحاب علی علیه السلام را کشتند. (2) جمعی از این کشته شدگان، از صحابه باوفای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

یک بار یکی از سپاهیان معاویه به هاشم مرقال گفت: «... جنگ ما با شما به این دلیل است که دوست شما (علی) نماز نمی خواند! خود شما هم نماز نمی خوانید. خلیفه ما را (عثمان را) همین رفیق شما کشت و خود شما هم او را کمک کردید...» (3)

نحوه تهدید نمودن معاویه در خصوص مخالفینش، به خوبی نمایانگر شدت جنون بی پروای او است. وی درباره عمیر بن قره (که از صحابه پیامبر است) می گوید: «آنگاه که دستم به عمیر رسید باید در گوش هایش سرب گداخته ریخته شود.» (4) و بالاخره همین عمیر مانند هزاران تن دیگر به دست عمال معاویه مظلومانه کشته شد. عمرو بن حمق خزاعی نیز از کسانی است که فقط به جرم شیعه بودن سر از بدنش جدا شد. معاویه دستور داد سر عمرو بن حمق را در بازار شهر نصب کنند تا مایه عبرت دیگران باشد. (5) معاویه ویزید مجتهد هستند! ابن حجر هیتمی در دفاع از جنایات و خلافت معاویه می گوید: «معاویه مجتهد بوده و به اجتهاد خود عمل کرده است.» (6) بلی، لفظ اجتهاد را بدین گونه مبرری برای تبهکاریها کرده اند. ابن حزم نیز می گوید: «قاتل علی علیه السلام مجتهد است» (7) و عمار نیز به دست یک مجتهد به قتل رسید.» (8) ابن کثیر نقل کرده که: «یزید امامی است مجتهد.» (9)

1. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 356 ط قدیم [= ج 4 / 56، 57 ط جدید].

2. کتاب صفین ص 558، البدایه والنهایه ج 7 / 275، تاریخ الخمیس ج 2 / 309، روضه المناظر ج 11 / 129.

3. تاریخ طبری ج 6 / 24، کتاب الصفین ص 354، شرح نهج لبلاغه ابن ابی الحدید ج 2 / 278 ط قدیم [= ج 8 / 36 ط جدید].

4. الاصابه ج 3 / 35.

5. المحبر ص 490.

6. الصواعق المحرقة ص 129 - 131.

(الغدیر ج 1 / 323).

8. الفصل ج 4 / 161، (الغدیر ج 1 / 328).

9. البدایه والنهایه ج 8 / 223، ج 13 / 10.

## قتل عام های معاویه

معاویه در تحکیم سلطنت خویش به اخذ اموال مردم بی گناه و کشتن بی پروای آنان پرداخت. حتی زنان و کودکان نیز او وحشی گریهای معاویه در امان نبودند. جنایات او به گونه ای است که ذکر هر نمونه اش قلب عالم انسانیت را جریحه دار می سازد. معاویه پس از اتمام جنگ صفین و پس از قضیه حکمین عمال خویش را برای کشتن طرفداران علی در تمامی بلاد بسیج نمود. وی «بسر بن ارضیات» را به سوی مدینه روانه کرد. «بسر» جماعت بسیاری را در مدینه قتل عام کرده، منازل آنان را با خاک یکسان نمود. پس از آن به سوی مکه و سرات و نجران روانه شد و بسیاری از مردم بی گناه را در این شهرها به قتل رسانید. سپس آهنگ یمن و در آن دیار نیز کشتاری دست جمعی نمود. حتی سرهای دو کودک خردسال عبید الله بن عباس را - که والی علی در یمن بود - از تن جدا کرد. مادر این دو کودک (= ام حکیم) چنان از کشته شدن فرزندانش متأثر شده بود که حیران در میان مردم می گردید و می گفت: ای کسانی که دو فرزند مرا دیده اید، بچه های من چون دو مروارید از صدف در آمده اند... آنها قلب من بودند، امروز دلم برایشان تنگ شده است... امروز بچه های مرا از من گرفته اند... چیزهایی را که «بسر» می گویند باور نمی کنم... چه کسی من دل داده را به کودکانم می رساند... (1)

هنگامی که خبر کشتار مردم و کشتن اطفال معصوم را به امیر المؤمنین علی علیه السلام دادند، سخت گریست و «بسر» را نفرین نمود. (2) همچنین سفیان بن عوف به 6 هزار سپاهی، ضحاک بن قیس با 3 هزار و عبدالله بن سعد به 1700 نفر، از طرف معاویه مأمور شدند که در تمامی بلاد بگردند و موالیان علی علیه السلام را به فجیع ترین شکل به قتل برسانند. (3)

1. الاغانی ج 15 / 44 - 47، تاریخ ابن عساکر ج 3 / 223، النزاع والتخاصم ص 13،

الاستیعاب ج 1 / 65، التهذیب ج 1 / 435، 436.

2. الاغانی ج 15 / 46 / 47، تهذیب التهذیب ج 1 / 435، 436.

3. تاریخ طبری ج 6 / 77 - 81، کامل ابن اثیر ج 3 / 162 - 167، تاریخ ابن عساکر ج 3 /

222، وفاء الوفاء ج 1 / 31، 32، الاستیعاب ج 1 / 65، 66، البدایه والنهایه ج 7 / 320 -

322.

## صلح امام حسن علیه السلام

هنگامی که مولای متقیان علی علیه السلام به شهادت رسید، معاویه کشتارهای خود را تشدید کرد. امام حسن علیه السلام برای آنکه خون مردم بی گناه پیش از این ریخته نشود معاهده ای را با معاویه امضاء نمود. در این معاهده معاویه تعهد کرده بود که مال و جان شیعیان علی و همچنین زنان و کودکان آنها را محترم بدارد و علیه امام حسن امام حسین و خاندان پیامبر توطئه ای - آشکارا یا پنهانی - نداشته باشد. معاویه التزام نمود که مردم در شام، عراق، حجاز و سایر بلاد در امنیت بسر برند، کشتار موالیان علی متوقف شود و بر منابر پس از آن به علی علیه السلام نگویند. (1) در ارتباط به معاهده فوق، معاویه برای امام حسن علیه السلام نوشت: «پس از من تو خلیفه خواهی بود و تو برای خلیفه شدن بهتر از همه مردم هستی؛ **ثم الخلافة لك من بعدی وانت اولی الناس بها**». معاویه تعهد نمود که کسی را برای بعد از خود به عنوان جانشین منصوب نکند. (2)

1. الصواعق المحرقة ص 81.

2. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 13 ط قدیم [= ج 16 / 37 ط جدید].

## وفای معاویه

معاویه پس از امضای معاهده در کوفه به منبر رفت و چنین گفت: ای اهل کوفه! شما پنداشتید من به خاطر نماز و زکات و حج با شما جنگیدم؟ من خودم می دانستم که شما مراقب نماز و زکات و حج خود هستید، من با شما به این دلیل جنگیدم که خلیفه شما بشوم... (و الآن هم بدانید که تمام شرطهایی را (که در معاهده) پذیرفتم، زیر پا خواهم گذارد. <sup>(1)</sup> معاویه «زیاد بن ابیه» را - که فرزند سمیه روسپی بود - <sup>(2)</sup> به امارت کوفه گمارد. از آنجا که پدر زیاد مشخص نبود که چه کسی است، وی را زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) می خواندند. برخی را هم گمان بر این بود که «زیاد» پسر یک غلام رومی به نام عبید ثقفی است. <sup>(3)</sup> معاویه بر خلاف فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله ادعا کرد که: پدر «زیاد»، ابو سفیان است <sup>(4)</sup> و «زیاد» برادر خود او می باشد. <sup>(5)</sup> زمانی که زیاد بن ابیه وارد کوفه شد و در دار الاماره مستقر گردید، معاویه برایش چنین نوشته: (ای زیاد) کسانی را که دینشان مانند دین علی است نخست به قتل برسان و سپس آنها را مثله کن! <sup>(6)</sup>

1. البدایه والنهایه ج 8 / 131، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 6 ط قدیم [= ج 16 / 14، 15 ط جدید].
2. تاریخ ابن عساکر ج 5 / 409، کامل ابن اثیر ج 3 / 176، الاتحاف ص 22، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 70 ط قدیم [= ج 16 / 187 ط جدید].
3. الاستیعاب ج 1 / 195.
4. ابو سفیان قبلا ادعا کرده بود که " زیاد " پسر اوست. تاریخ ابن عساکر ج 5 / 410، الاستیعاب ج 1 / 195، العقد الفرید ج 3 / 3.
5. المجتبی ص 47. همچنین رجوع شود به رسائل جاحظ ص 294، تاریخ ابن عساکر ج 5 / 406، 409، 410 العبر ج 1 / 41.
6. المحبر ص 479.

چقدر دلخراش است که اسلام از طرفی مثله نمودن سگ‌ها را حرام بداند (1) و پیامبرش مثله‌کننده حیوانات را لعنت کند، (2) و از طرف دیگر خلیفه مسلمین! دستور مثله کردن شیعیان سید اوصیاء علی مرتضی علیه‌السلام را صادر نماید.

زیاد بن ابیه کوفیان را در مسجد جمع می‌کرد و از آنان می‌خواست به علی علیه‌السلام لعن کنند. (3) هر کس که از این کار خودداری می‌کرد گردنش زده می‌شد، (4) و خانه‌اش ویران می‌گردید. (5) یک بار «زیاد بن ابیه» دست‌های 80 نفر را در مسجد قطع نمود. (6) نقل کرده‌اند که زیاد بن ابیه بن دنبال کسی به نام سعد به سرخ می‌گشت تا وی را به قتل برساند. امام حسن علیه‌السلام طی نامه به زید نوشت که «... سعد بن سرخ مسلمانی است بی‌گناه...». زیاد بن ابیه در پاسخ به امام حسن علیه‌السلام نوشت: «... من بالاخره دستم به سعد خواهد رسید... و او را به دلیل اینکه پدر فاسق تو را دوست داشته خواهم کشت...». (7)

از جنایات دیگر زیاد بن ابیه این است که سمره بن جندب را جانشین خود در کوفه و بصره کرده بود و پس از مرگ زیاد بن ابیه، معاویه نیز «سمره» را در امارت کوفه ابقاء کرد. سمره در یکی از قتل‌عام‌های خویش 80 هزار نفر را با خونخواری تمام به قتل رسانید. (8) ابو سوار عدوی می‌گوید «سمره یک روز صبح، 47 تن از قوم مرا - که همه از حافظان قرآن بودند - بی‌رحمانه کشت». (9)

1. نصب الرایه ج 3 / 120، شرح السیر الکبیر (تألیف سرخسی) ج 1 / 110.
2. صحیح بخاری - کتاب الذبائح والصيد، باب ما یکره من المثله - ج 8 / 188.
2. المحاسن والمساوی 1 / 39، مروج الذهب ج 2 / 69، کامل ابن اثیر ج 3 / 183، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 286 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید].
3. مروج الذهب ج 2 / 69.
4. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 186 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید].
5. کامل ابن اثیر ج 3 / 183، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 / 286 ط قدیم [= ج 3 / 199 ط جدید].
6. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 72 ط قدیم [= ج 16 / 194 ط جدید]. همچنین رجوع بفرمایید به تاریخ ابن عساکر ج 5 / 418، 419.
- 7 و 8 و 9. تاریخ طبری ج 6 / 132، کامل ابن اثیر ج 3 / 183.

## شهادت امام حسن علیه السلام

معاویه همیشه مترصد بود که به آرزویش جامه تحقق بپوشاند و یزید را برای پس از خود خلیفه گرداند، ولی دست خود را از دو ناحیه بسته می دید. یکی آنکه به موجب معاهده نمی توانست یزید را جانشین خود کند و دیگری آنکه می دید بسیاری از مردم جذب جلالت و شایستگی امام حسن علیه السلام شده اند.

لذا معاویه بر آن شد که هر طور شده امام را به قتل برساند. معاویه چندین بار به امام حسن علیه السلام زهر خوراند ولی در این کار موفق نبود. <sup>(1)</sup> عاقبت به وسیله جعه، حضرت را به شهادت رسانید. <sup>(2)</sup> معاویه به جعه (همسر امام حسن) قول داد که اگر شوهر خود را یا زهر بکشد 100 هزار درهم به او داده و وی را به ازدواج پسرش یزید در آورد. <sup>(3)</sup> زهری که آخرین بار به امام دادند آن چنان مهلک بود که امام سلام الله علیه، 40 بار لخته های خون را بالا آورد و در حالی که آن را در طشت می ریخت <sup>(4)</sup> فرمود: «بارها به من زهر دادند ولی در هیچ کدام مثل این بار صدمه ندیدم (دیگر) جگرم پاره پاره شده است.» <sup>(5)</sup> حسین بن علی - در حالی که می گریست <sup>(6)</sup> - به برادر می گفت: «برادر جان، من قاتل تو را قبل از دفن تو خواهم کشت و اگر نتوانم به سرزمین او بروم کسانی را برای کشتنش خواهم فرستاد.»

1. تاریخ ابن عساکر ج 4 / 225، 226، البدایه والنهایه ج 8 / 43.
2. تاریخ ابن عساکر ج 4 / 225، 226، الاستیعاب ج 1 / 141.
3. مقاتل الطالبین ص 29، تذکره الخواص ص 221، نزل الابرار ص 83، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 4، 11، 17، ط قدیم [= ج 16 / 11، 29، 49 ط جدید].
4. حیاة الحیوان ج 1 / 73، تاریخ ابن عساکر ج 4 / 226، البدایه والنهایه ج 8 / 43، ربیع الابرار ج 4 / 208.
5. السیره الحلبیه ج 3 / 324، ربیع الابرار ج 4 / 208، 209. همچنین مراجعه شود به تاریخ ابن عساکر ج 4 / 226.
6. تاریخ ابن عساکر ج 4 / 226.

امام حسن گفت: «ای برادر من، این دنیا شبهئی است که از بین می رود، قاتل مرا (به حال خود) بگذار تا روزی که من و او در مقابل خدا قرار گیریم...»<sup>(27)</sup> پس از شهادت امام حسن علیه السلام، معاویه 100 درهم به جعده داد ولی او را به ازدواج یزید در نیاورد. معاویه به جعده گفت: می ترسم همان بلائی که بر سر فرزند رسول خدا آوردی بر سر فرزند من نیز بیاوری!<sup>(28)</sup>

هنگامی که خبر شهادت آن امام مظلوم را به معاویه دادند، وی از خوشحالی سجده شکری نمود<sup>(29)</sup> و گفت: (اکنون) دلم آرام گرفت.<sup>(30)</sup> در جلد 11 الغدير به طور مبسوط از کشتارها و جنایات معاویه سخن رفته، و جریان قتل بزرگانی چون حجر بن عدی، عمرو بن حمق، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و... مفصلاً ذکر شده است. موضوع دیگری که در این جلد مورد بررسی دقیق قرار گرفته عبارت است از طرح یکصد نمونه از غلوه‌ها و قصه‌های خرافی که در طول تاریخ اسلام برای برخی از صحابه، تابعین، ائمه مذاهب، علما و عرفا جعل شده است.

1. البدایه والنهایه ج 8 / 43.

2. این عبارت معاویه به نقل از ابو الحسن مدائنی است. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 4 / 4 ط قدیم [= ج 16 / 11 ط جدید]. همچنین مراجعه شود به مقاتل الطالبیین ص 29، تذکره الخواص ص 195، نزل الابرار ص 83.

3. محاضرات راغب اصفهانی ج 2 / 224، العقد الفرید ج 2 / 303، ربیع الابرار ج 4 / 209.

4. تاریخ الخمیس ج 2 / 328، نزل الابرار ص 85، ربیع الابرار ج 4 / 209.



یازده جلد عربی الغدیر، در بیست و دو جلد فارسی ترجمه شده و توسط کتابخانه بزرگ اسلامی و بنیاد بعثت چاپ و پخش گردیده است. مهمترین موضوعی که در امر ترجمه باید مد نظر قرار بگیرد عدم تحریف در ترجمه و تطابق آن با متن اصلی است. متأسفانه در ترجمه فارسی بسیاری از مجلدات الغدیر (جلدهای 5، 6 و 9 تا 22)، مترجمین محترم یا رعایت امانتداری را ننموده اند و یا دقت لازم را مبذول نداشته اند. گذشته از این، ناشر در ابتدای ترجمه جلد یازدهم الغدیر [ترجمه جلد ششم عربی] چنین نوشته است: متأسفانه به جهت تعجیل در فراهم آوردن این اثر، زمینه های ویرایشی و نشانه گذاری و تصحیح مطبعی این کتاب هنوز تکمیل نیست و برای ما هم، پس از دریافت کتاب، به دلیل زینگ بودن آن، امکان اصلاح نبود. امید است که توفیق رفیق شده، امور فنی فوق، در چاپهای بعدی آن با فرصت باز، تکمیل شود و استفاده خوانندگان سهل تر گردد - واحد تحقیقات بنیاد بعثت -.

گویا برای ناشر ترجمه ها، تحمل لطمه مالی خیلی دشوارتر از این بوده است که شاهد بر باد رفتن زحمات علمی مؤلف کتاب الغدیر باشد. ایشان علی رغم وعده های خود، مجدداً کتاب را به همان صورت و با همان صورت و با همان اعتذار به چاپ رسانده اند. گذشته از اینکه جلدهای یازدهم و دوازدهم بیش از حد متعارف غلط چاپی دارد، نثر فارسی آن نیز بسیار ناپخته و خام است. مجلدات اول و دوم و سوم ترجمه ها [ترجمه جلد اول و نیمه نخست جلد دوم عربی] تحت نظارت خود مرحوم علامه امینی انجام شده، ولی از جلد چهارم [ترجمه نیمه دوم جلد دوم عربی] به بعد، این ناشر بوده که مترجمین هر جلد را انتخاب نموده است.

برخی از مترجمین عبارات مشکل متن - خصوصاً برخی از اشعار - را ترجمه نکرده اند [مانند ترجمه های جلد 16 تا 20]، برخی دیگر از آن جایی که به اصطلاحات مذهبی آشنا نبوده اند ترجمه ای ناقص را ارائه داده اند [مانند ترجمه های جلد 21 و 22]، برخی هم مانند مترجم جلد 13 تا 16 که به قول خود در ترجمه الغدیر گاهی به استاد خود مراجعه می کرده، میدان را از این فراختر دیده - ضمن توهین و جسارت به مؤلف کتاب - به اظهار نظرهای بیجای خود پرداخته اند. ایشان از طرفی عبارتهای عربی الغدیر را نفهمیده اند و از طرف دیگر به قول خودشان به لغزشهای علامه امینی اشاره کرده اند. ناگفته نماند که جواب بسیاری از اشکالات ایشان در مجلدات دیگر الغدیر موجود است.

در خاتمه لازم به تذکر است که ترجمه جدید بسیاری از مجلدات الغدير بطور شايسته انجام گرفته است که اميدواريم پس از تکميل، به زيور طبع نيز آراسته گردد.

## فهرست مطالب

3.....	پیشگفتار
5.....	مقدمه
12.....	انگیزه نگارش کتاب الغدير
15.....	بحث ولایت در الغدير
20.....	بحث هائی از جلد اول الغدير
20.....	داستان غدير
26.....	بررسی دلالت حديث غدير
28.....	بحث هائی از جلد دوم الغدير
28.....	شعر در دنياى اسلام
29.....	غديره امير المؤمنين عليه السلام
30.....	غديره حسان
31.....	برخوردى میان على عليه السلام و وليد
32.....	غديره قيس بن سعد
32.....	غديره عمرو عاص
36.....	غديره سيد حميرى
38.....	آيه انذار
40.....	لقب صديق و فاروق
41.....	بحث هائی از جلد سوم الغدير
41.....	غديره هاى قرن سوم و چهارم
41.....	غديره وامق نصرانى
42.....	فضائل اهل بيت عليه السلام در اشعار برخى از بزرگان مسيحيت
44.....	تاريخ نگارى و اسلام شناسى مستشرقين!
46.....	نخستين مسلمان كيست؟
48.....	آواى شوم افترا
54.....	بحث هائی از جلد چهارم الغدير
54.....	غديره هاى قرن چهارم و پنجم و ششم
54.....	غديره صاحب بن عباد
55.....	غديره ابو الحجاج بغدادى
55.....	غديره ابو محمد عونى
56.....	شريف رضى و سيد مرتضى در الغدير
57.....	غديره ابن عودى
59.....	بحث هائی از جلد پنجم الغدير
59.....	غديره هاى قرن ششم و هفتم
59.....	<b>غديره سيد محمد اقساسى</b>
61.....	بررسى مناقب و فضائل اهل بيت
61.....	غلو و حد و مرز آن <sup>(1)</sup>
63.....	حديث رد الشمس
64.....	محدث بودن على بن ابى طالب عليه السلام
65.....	جعل احاديث در خصوص خلافت
68.....	حديث سازى

71.....	جعل اکاذیب در مدح شافعی
72.....	نتیجه جعل مناقب درباره ائمه
78.....	بحث هایی از جلد ششم الغدير
78.....	غدیریه های قرن هشتم
78.....	شمس الدین مالکی
80.....	علم علی علیه السلام
81.....	روایات کذاب در مقابل حدیث «انا مدینه العلم...»
82.....	شاهکارهای علمی عمر!
88.....	بحث هایی از جلد هفتم الغدير
88.....	غدیریه های قرن نهم
88.....	ابن داغر حلی
93.....	نحوه انتخاب نمودن خلیفه و امام
94.....	اوصاف امام از نظر عامه
102.....	بحث هایی از جلد هشتم الغدير
102.....	مناقب جعلی خلفاء
103.....	قضاوت ها و بدعت های عثمان
107.....	سیاست مالی عثمان
111.....	دارائی های خلیفه و نزدیکان
114.....	بحث هایی از جلد نهم الغدير
114.....	حاکمیت ستم
114.....	تبعید ابوذر
115.....	تبعید عبدالله بن مسعود از کوفه به مدینه
117.....	تبعید مالک اشتر و اصحابش
118.....	عثمان در نظر صحابه
121.....	بحث هایی از جلد دهم الغدير
121.....	عبد الله بن عمر
122.....	معاویه
125.....	قتل عام های معاویه
126.....	صلح امام حسن علیه السلام
127.....	وفای معاویه
129.....	شهادت امام حسن علیه السلام
131.....	سخنی درباره ترجمه های فارسی الغدير